
ماری هولمز
جنسیت
در زندگی روزمره
ترجمه: محمدمهدی لیبی
با مقدمه ای از دکتر ناصر فکوهی
■ THE NEW SOCIOLOGY 2009 ■

جنسیت در زندگی روزمره

ماری هولمز

ترجمه : محمدمهدی لبیبی

نشر افکار

سرشناسه: هولمز، مری Holmes, Mary
عنوان و نام پدیدآور: جنسیت و زندگی روزمره / ماری هولمز؛ ترجمه محمدمهدی لبیبی.
مشخصات نشر: تهران؛ شرکت نشر نقد افکار، ۱۳۸۷.
شابک: ۷ ـ ۰۰۸ ـ ۲۲۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرستنویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی Gender and everyday life, 2009
موضوع: نقش جنسیت
موضوع: تفاوت‌های جنسی
موضوع: هویت جنسی
شناسه افزوده: لبیبی، محمدمهدی، ۱۳۴۱ ـ ، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۹ ج ۹ ه / HQ ۱۰۷۵
رده‌بندی دیویی: ۳/۳۰۵
شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۵۷۹۲۰

درباره کتاب

جنسیت و زندگی روزمره نوشته ماری هولمز برای نخستین بار در سال ۲۰۰۹ توسط انتشارات راتلیج(۱) منتشر شد. در این کتاب اطلاعات مفیدی در مورد تحول مفهوم جنسیت در طول زمان ارائه شده و مثال‌های گوناگونی از زندگی واقعی برای درک موضوعات مرتبط با آن ارائه شده است.

خانم ماری هولمز دکترای خود را در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه اوکلند(۲) اخذ کرد و هم اکنون به عنوان استاد در دانشگاه فلیندرز(۳) استرالیا تدریس می‌کند. زندگی او نشان از شخصیتی بی‌قرار و ناآرام دارد که همواره به دنبال درک بهتری از زندگی و قواعد حاکم بر آن است. در سال ۲۰۰۴ چند مقاله از او در ژورنال‌های معتبر علمی منتشر شد که مباحث زیادی را در پی داشت. در سال ۲۰۰۶ او در مقاله «عشق با دوری زنده می‌ماند»(۴) تصویر جالبی از روابط عاطفی و احساسی انسان‌ها ارائه کرد و در سال ۲۰۰۷ به موضوع اصلی مورد علاقه‌اش یعنی جنسیت پرداخت و آن را در کتاب «جنسیت چیست؟»(۵) منتشر کرد.

ارزشمندترین اثر و در عین حال جدیدترین کتاب او جنسیت و زندگی روزمره است که برای نگارش آن چندین سال تلاش بی‌وقفه‌ای داشته است. هولمز امیدوار است این کتاب فصل نوینی در نگرش انسان‌ها به موضوع جنسیت بگشاید و زمینه را برای مطالعات عمیق‌تر و پربارتری فراهم کند.

مترجم کتاب محمد مهدی لبیبی متولد ۱۳۴۱ کرمان است. او لیسانس خود را در رشته علوم اجتماعی دانشگاه تهران اخذ کرد و سپس فوق لیسانس را در رشته جمعیت‌شناسی همین دانشگاه به پایان رساند. لبیبی فارغ‌التحصیل مقطع دکتری در رشته جامعه‌شناسی سیاسی است. از او تاکنون کتاب‌های جامعه‌شناسی جرائم خشن (تألیف) و زندگی و مرگ مولف (تألیف) و خانواده‌ها در دنیای امروز(۶) (ترجمه) لیبرال دموکراسی، آرزویی ناتمام (تألیف) منتشر شده است. نشر افکار امیدوار است انتشار این کتاب راهگشای درک نوینی از جنسیت باشد و به عنوان یک منبع درسی و آموزشی مفید در خدمت دانشجویان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی قرار گیرد.

نگاهی تازه به زندگی روزمره

در تاریخ صد و پنجاه ساله نظریه‌های علوم اجتماعی از قرن نوزده تا امروز، از پدران جامعه‌شناسی تا نظریه‌پردازان کنونی، یکی از مشکلات بزرگی که همواره چنین نظریه‌هایی را تهدید و کارایی آنها و کاربردپذیر شدن و به ویژه انتقال و درونی شدنشان در کنشگران اجتماعی از طریق اصلاحات و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی حاصل از آنها را، به زیر سئوال می‌برده است، فاصله گرفتن این نظریه‌ها از سطح خرد و از رفتارها در سطح واقعی و در برش‌های همزمان(۷) به سوی سطوح انتزاعی و برش‌های در زمان(۸) بوده است.

بروز بیرونی این امر را در تاریخ نظریه‌ها و متون علوم اجتماعی در سلطه تقریباً بی‌رقیب نظریه‌های تطوری از قرن نوزده تا نیمه قرن بیستم یعنی در بیش از دو سوم از تاریخ این علوم، می‌بینیم. در حقیقت نظریـات تطوری از یک سو با الگوبرداری از برساخته‌های(۹) الهیاتی و از سوی دیگر از برساخته‌های علوم طبیعی، تلاش می‌کردند که تعریف مفهوم تاریخ را چه در نظریات بر گرفته از مسیحیت (همچون برداشت تاریخ‌گرای هگلیستی) و چه در نظریه‌های برگرفته از مارکسیسم (همچون برداشت تاریخ گرای ماتریالیسم در انواع و اشکال مختلف آن) تلفیق کرده و تا نیمه قرن بیستم، مفهوم «تاریخ» را به مثابه نوعی انتزاع زمانی خارج از ظروف کوچک و واقعی آن یعنی زندگی روزمره انسان های متعارف، درون برش‌های کلان درازمدت و روندها ببینند، آن هم نه در معنایی که بعدها «مکتب آنال» (برودل، بلوک، لوگوف و...) از این مفاهیم طرح نمود، بلکه بیشتر در مفهومی جهانشمول و جهانشمول‌گرا که تلاش می‌کرد بر این باور تاکید کند که ساختار اجتماعی ساختارهایی فراگیر و فرا زمانی هستند که می‌توان از یک جامعه به جامعه دیگر و از یک زمان به زمان دیگر با قرار دادن آنها بر روی خطوط تطوری، به «قوانین» روشنی برای درک آنها دست یافت.

اما نظریه‌های «کارکردی» از ابتدای قرن بیستم، به ویژه در نزد مالینوفسکی و شاگردانش، نظریه‌های جامعه‌شناسی انتقادی نومارکسی با حرکت از گرامشی و تداوم یافتن در قالب ابتدا «مکتب فرانکفورت» (از آدورنو و هورکهایمر گرفته تا هابرماس) و سپس «مطالعات فرهنگی» بیرمنگام (از ویلیامز و هال گرفته تا فیسک و ترنر) در نیمه قرن و دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و در نهایت نقد پسامدرن بر جامعه صنعتی و پساصنعتی در نزد فیلسوفانی چون فوکو، بودریار، دریدا و.... این دیدگاه‌ها را در هم شکستند.

در این میان از نیمه دهه ۱۹۶۰، مکاتب متعدد دیگر و اندیشمندان جدیدی ظاهر شدند که درون خود جامعه‌شناسی نیز این دیدگاه‌های کلان را زیر سئوال برده و برغم پذیرش رویکردهای کلان پدران جامعه‌شناسی (دورکیم، وبر) در نگاهی تاریخی و درازمدت به مسائل اجتماعی، هر چه بیشتر بر ساختارهای«کنش» و «واکنش» یا «میان‌کنش» به خودی خود، بر نقش و قابلیت‌های «عاملیت»(۱۰)، بر مفهوم «روزمرگی»(۱۱) و یا بر «سبک زندگی» به معنای رابطه‌ای واقعی میان کنشگر و محیط انسان ساخته او تاکید کردند. شاید از میان مهم‌ترین چهره‌ها بتوان به لوفبور، گافمن و بوردیو اشاره کرد. این در حالی بود که گروهی دیگر از نظریه‌پردازان بر ساخته‌های ذهنی و اهمیت آنها در زندگی روزمره کنشگران اجتماعی به ویژه از خلال مناسک و آیین‌های این زندگی که در تمام رفتارها و حرکات ولو ابتدایی و ساده و حتی در آنچه به ظاهر «طبیعت» و زندگی بیولوژیک، قلمداد می‌شد، تاکید کردند. برای مثال کسانی همچون ترنر و داگلاس در انسان‌شناسی نشان دادند رابطه کنشگر با بدن او و مفاهیم بیرون آمده از این رابطه خود را در قالب برساخته‌های اجتماعی بسیار بزرگتری در سراسر حیات اجتماعی وی نشان داده و در آن نقش ایفا می‌کنند.

حاصل این نظریات از دهه ۱۹۸۰ به بعد، به ویژه در ادبیات نظری که بوردیو با نظریه «عادت واره»(۱۲) ارائه کرد یا در ادبیات نظری دیگر اما کمتر شناخته شده‌ای که نزد گیرتز با مفهوم «توصیف انبوه»(۱۳) ارائه گردید، در چرخه نظری به رویکرد مطالعات فرهنگی و به دسته‌ای از رویکردهای پژوهشی که امروزه اغلب آنها را با عنوان‌هایی ترکیبی که با واژه «مطالعات» شروع می‌شود، همچون مطالعات جنسیت، مطالعات جوانان، مطالعات...، نشان داد. این امر خود به بین رشته‌ای شدن هر چه بیشتر علوم اجتماعی و نیاز به ایجاد روابطی اساسی و ریشه‌ای در طرح مسائل آنها و به باور ما بازگشت به عمق نظریه بنیانگزاران علوم اجتماعی یعنی کسانی همچون کنت و دورکیم، منجر گردید به نحوی که سخن گفتن از نیاز به استفاده از رویکردهای متفاوت نسبت به یک موضوع و استفاده از تخصص‌های گوناگون اجتماعی برای درک پدیده‌های اجتماعی که همگان بر پیچیدگی آن اذعان دارند، امروزه به امری بدیهی بدل شده است.

اما نکته دیگری نیز هست که باید در طول این سال‌ها بر آن انگشت گذاشت و به یکی دیگر از دو جنبه مطرح شده در کتاب حاضر، یعنی جنسیت در کنار روزمرگی، مربوط می‌شود. نظریه‌های فمینیستی در طول سه دهه اخیر از نظریه‌پردازان فعال سیاسی یعنی کسانی همچون بتی فریدن و اولین رید، هر چه بیشتر به سوی نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران عمیق‌تری نظیر دانا هاناوی و لیلا ابولقود سوق یافتند که دیدگاه‌های بسیار روشن‌تری را هم در رابطه با مفهوم «زن بودن» و هم در رابطه با پیوستار زن‌بودگی جنسیتی و زن‌بودگی فرهنگی مطرح می‌کردند، که نشان دهنده نوعی گسست با نسل

اول متفکران این حوزه به ویژه با بنیان‌گذار آن، سیمون دو بووار مولف کتاب «جنس دوم» بود. لیلا ابولقود به‌صورتی خاص به مسئله زنان در کشورهای غیراروپایی پرداخت و برخود محور بینانه‌بودن نظریات فمینیستی کلاسیک تاکید نمود و در عین حال بر نیاز به درک موقعیت‌های خاص زنان در حوزه‌های غیر اروپایی و به خصوص در حوزه کشورهای اسلامی تاکید ورزید. هاناوی نیز برغم نزدیکی بسیار زیادی که با نظریه‌های کلاسیک فمینیستی داشت، با طرح نظریه موسوم به «جنس- جنسیت» تلاش کرد داده‌های جدید این حوزه را در نظریه‌پردازی‌های خود به‌کار گیرد.

کتاب حاضر که به همت دکتر محمدمهدی لبیبی، ترجمه شد در مجموعه‌ای به چاپ رسیده که آنتونی الیوت، استادجامعه‌شناسی دانشگاه فلندرز استرالیا، و از چهره‌های سرشناس جامعه‌شناسی جهانی، در سال‌های اخیر ویراستاری آن را بر عهده گرفته است. مجموعه‌ای با عنوان «جامعه‌شناسی جدید» که در واقع تاکید آن بر زندگی روزمره در تمامی ابعاد آن است، برخی از عناوین این مجموعه همچون «دین و زندگی روزمره»، «فرهنگ و زندگی روزمره»، «اخلاق و زندگی روزمره»، «جهانی شدن و زندگی روزمره» و این کتاب تاکنون منتشر شده‌اند در حالی که چندین جلد دیگر از همین مجموعه با عناوین «هویت شخصی و زندگی روزمره»، «شهرها و زندگی روزمره»، «ملی‌گرایی و زندگی روزمره»، «بدن و زندگی روزمره» و «وسایل ارتباط جمعی و زندگی روزمره» در زیر چاپ هستند.

این مجموعه و از جمله کتاب حاضر از این حسن بزرگ برخوردارند که با زبانی ساده و کاملاً قابل فهم، مباحث اساسی جامعه‌شناختی و فرهنگی را در اختیار علاقمندان و همچنین دانشجویان و متخصصان حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی قرار می‌دهند.

کتاب در رویکرد عمومی خود عمدتا به مفهوم جنسیت و به صورت خاص به جنسیت زنانه می‌پردازد اما امتیاز اساسی آن در این است که جنسیت را در قالب روزمرگی و به دور از مثال‌های انتزاعی و مباحث نظری کل‌گرایانه تحلیل و توصیف می‌نماید. این امر ارزش آموزشی کتاب را به شدت بالا می‌برد و آن را به منبعی مفید برای پرداختن به دو موضوع جنسیت و زندگی روزمره در قالب‌هایی که در حال حاضر در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در جهان مورد توجه هستند تبدیل می‌کند. ترجمه این کتاب می‌تواند مقدمه‌ای برای ترجمه کل این مجموعه باشد که برای ما از اهمیتی ویژه برخوردار است.

در حقیقت، کشور ما در حال حاضر در تجربه‌ای بسیار مهم در حال گذار از شکل و محتوایی متفاوت از زندگی روزمره، سبک زندگی و مفاهیم و نقش‌های هویتی است که لزوما تمامی آنها در یک جهت خاص قرار ندارند. بسیار دیده‌ایم که صرفا از «گذار از سنت به مدرنیته» سخن گفته می‌شود که شاید در یک دید کلان‌نگر رویکردی درست و قابل تامل باشد، اما آنچه در واقعیت اجتماعی وجود دارد شکلی بسیار پیچیده‌تر است که به گذارهای

متعدد و همزمان و درهم‌آمیخته از «سنت‌های متفاوت» با تفسیرهای بی‌شماری که از آنها می‌شود به «مدرنیته‌های متفاوت» بازهم در شمار بی‌نهایتی از تفسیرها و درک‌ها در قالب‌هایی که بنا بر فرهنگ‌های محلی و منطقه‌ای و سبک زندگی همواره با یکدیگر متفاوتند، انجام می‌گیرد. در این شرایط درک ساختارهای روزمرگی و نحوه سازمان‌یافتگی و سازوکارهای تحقق یافتن اجتماعی آنها در سطح نهادها و در سطح افراد امری به شدت ضروری است که چنین کتاب‌هایی می‌تواند به فهم آن یاری رساند.

از این رو با تقدیر از حسن انتخاب دکتر لبیبی و نشر افکار امیدوارم این کتاب بتواند به برنامه درسی و مطالعاتی گروه‌های مختلف انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه‌های ما راه یافته و سرمنشاء درک متفاوت و نوینی نسبت به زندگی پیچیده اجتماعی و رهاشدن افراد از درک تک بعدی و کلیشه‌ای از زندگی و توانمند کردن هر چه بیشتر آنها برای فهم کامل و یافتن راه‌حل‌های مناسب برای مشکلات بیش از پیش بزرگی شود که زندگی جدید، در کنار امتیازاتش، به همه انسان‌ها تحمیل می‌کند.

ناصر فکوهی

بهمن‌ماه ۱۳۸۸

مقدمه مترجم

رفتار ما انسان‌ها علاوه بر آنکه تحت تأثیر ویژگی‌های جسمی ما قرار دارد متأثر از عوامل متعدد فرهنگی و باورهای حاکم بر جامعه ما است.
باورهای دینی و مذهبی نقش مهمی در الگوسازی رفتاری دارند و می‌توان گفت تمامی عرصه‌های زندگی به گونه‌ای از این باورها تأثیر پذیرفته است.
آنچه که تحت عنوان فرهنگ از آن یاد می‌کنیم کلیتی است که باورها و سنن و آداب و رسوم و اعتقادات گوناگون را در بر می‌گیرد و طبیعی است که بپذیریم در هر جامعه‌ای فرهنگ خاصی حاکم است و به تبع آن رفتار افراد نیز به گونه‌ای متفاوت از سایر جوامع خواهد بود.
ماری هولمز در این کتاب سعی می‌کند نقش مهم فرهنگ را در شکل‌گیری روابط اجتماعی و به‌ویژه تفاوت‌های رفتاری انسان‌ها نشان دهد. او با ارائه مطالعه‌ای تطبیقی این تفاوت‌ها را ریشه‌یابی کرده و سعی در نشان دادن ریشه‌های تاریخی آنها دارد. هولمز بر آن است تا نشان دهد تصور ما از مفاهیم خاص در طی گذشت زمان دچار تحول می‌شود. لذا باید بپذیریم در زمان حاضر با باورها و اعتقاداتی سر و کار داریم که شاید در گذشته وضعیتی دیگر داشت. او با تأکید بر نقش رسانه‌های جمعی نشان می‌دهد که در دنیای غرب رسانه‌های جمعی و به‌ویژه تلویزیون، سینما و اینترنت بر رفتار زنان و مردان تأثیر گذاشته‌اند و با ارائه الگوهایی خاص آنان را در جهت تطبیق با ایده‌آل‌های رفتاری خود ترغیب و تشویق می‌کنند. هولمز با ذکر نمونه‌هایی مستند و تاریخی نشان می‌دهد که حتی در قلب اروپا در زمانی نه چندان دور زنان از پوشش مناسبی استفاده می‌کردند، به گونه‌ای که در انظار عمومی دامن‌هایی بلند می‌پوشیدند و کلاه بر سر می‌گذاشتند و جامعه نیز چنین رفتاری را از آنان انتظار داشت، هولمز نشان می‌دهد که بسیاری از رفتارهای عادی امروزی در گذشته قابل قبول نبود، مثلاً زنان هرگز حق نداشتند وارد مشروب‌فروشی‌ها بشوند و حتی اگر تمایل به کار در خارج از خانه داشتند اغلب در کنار یکی از اعضای خانواده یا محارم خود مشغول به کار می‌شدند.
نگرش هولمز انتقادی اما خوش‌بینانه است. او معتقد است نظام پدرسالاری خصوصی اینک به شکلی عمومی در آمده و زنان در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی حضور فعالی پیدا کرده‌اند. ما در کشور خود نیز شاهد این تحولات بزرگ هستیم، هم اینک بیش از نیمی از دانشجویان دانشگاه‌ها را دختران تشکیل می‌دهند و کشور ما از معدود کشورهایی است که زنان در آن به پست‌های کلیدی مدیریتی و حتی موقعیت‌های برتری چون وزارت دست

یافته‌اند. در این کتاب توجه خاصی به خط‌مش‌های سیاسی حاکم بر جوامع و تأثیر آن در رفتارهای اجتماعی زنان و مردان به عمل آمده است. هولمز معتقد است در دنیای غرب هنوز هم از زنان به‌عنوان ابژه‌های جنسی سوء استفاده می‌شود و در همین کشورها هنوز هم شاهد بدرفتاری‌های جنسی و اعمال خشونت هستیم هرچند پیشرفت جوامع تاحد زیادی در کاهش این رفتارها تأثیر گذاشته است. مثال‌های هولمز از باورها و عقایدی که در قرون وسطی وجود داشت نشان می‌دهد که کشورهای غربی تا چه حد قوانین و مقررات تبعیض‌آمیزی را به اجرا می‌گذاشتند و ضعف دانش علمی و اطلاع نادرست از تفاوت‌های جسمی زنان و مردان موجب چه اشتباهات بزرگی شده بود. هولمز در چندین جای کتاب خود با ذکر دلایل روشن ناتوانی زنان و ضعف فکری آنان را رد می‌کند و معتقد است این دنیای غرب بود که زنان را از فضای علم و دانش به دنیای تبلیغات تجاری سوق داد و با سوژه قرار دادن آنها باعث شد تا نقش مهم آنان در تحکیم روابط خانوادگی نیز متزلزل گردد. هولمز بر یادگیری رفتارهای اجتماعی از طریق فرایند اجتماعی شدن تمرکز زیادی دارد او نشان می‌دهد علاوه بر رسانه‌های جمعی، مدارس نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت و رفتار کودکان دارند و از آنجا که پنج سال نخست زندگی کودک نقش تعیین‌کننده‌ای در رفتار آینده او دارد فضای حاکم بر خانواده و سپس محیط خاص مدرسه نقش مهمی در این زمینه ایفا می‌کنند.

هولمز با طرح دنیای آبی و صورتی به عمق این تفاوت‌ها وارد می‌شود اما در پی آن نیست که در این موارد قضاوت ارزشی داشته باشد. قطعاً دختران و پسران در هر جامعه‌ای مطابق آداب و رسوم و فرهنگ و باورهای دینی حاکم بر جامعه خود تربیت می‌شوند لذا نمی‌توان شیوه خاص تربیتی یک جامعه را زیر سوال برد اما می‌توان ارزش‌هایی عام و جهان شمول را در نظر گرفت و براساس معیارهایی مقبول قضاوتی نسبی انجام داد. اما هولمز حتی در این مرحله نیز احتیاط می‌کند.

مولف کتاب با مقایسه جوامع گوناگون با یکدیگر نشان می‌دهد که در اغلب کشورهای جهان و از جمله ایران تحول بزرگی در زمینه آموزش زنان روی داده است بطوریکه حجم عظیم دانشجویان دختر دانشگاه‌ها قابل مقایسه با دهه‌های قبل نیست و حتی در کل می‌توان گفت این تحول در سطح جهانی نیز قابل تأمل و چشمگیر بوده است. هولمز اگرچه تبعیض جنسی را همچنان به‌عنوان یک عامل بازدارنده مطرح می‌کند اما نشان می‌دهد که در بسیاری از جوامع این پدیده کمرنگ شده و اینک شاهد برابری بیشتری بین فرزندان دختر و پسر هستیم.

هولمز با ذکر داستان زن پرستار مکزیکی یا توضیح فیلم بابل نشان می‌دهد که در دنیای امروز ما نه تنها نابرابری‌ها کاهش نیافته بلکه شدت آن بیشتر شده است. او نشان می‌دهد که بسیاری از زنان فقیر جهان که با عنوان پرستار یا خدمتکار در خانه‌های افراد ثروتمند کار می‌کنند خود با

دردها و رنج‌های بیشماری روبه‌رو هستند و چه بسیارند افرادی که علی‌رغم عشق و علاقه‌ای که به خانواده خود دارند ناچارند محل زندگی خود را ترک کنند و برای لقمه‌ای نان مسافت‌های طولانی را طی کرده و در شرایطی سخت و دشوار به کار و فعالیت بپردازند. هولمز نگاهی تیزبین دارد و سعی می‌کند بسیاری از واقعیت‌های پنهان جامعه را آشکار سازد. او در تحلیل اثرات مخرب مجلات و رسانه‌های غربی در ایده‌آل‌سازی زنان لاغر اندام معتقد است این مسئله در طی سال‌های اخیر به عنوان یک معضل بزرگ زنان را درگیر ساخته است، آنها به اشکال گوناگونی و به شیوه‌های مختلف سعی می‌کنند وزن خود را کاهش داده و اندامی لاغر داشته باشند و در بسیاری موارد با نوعی بی‌اشتهایی ناخودآگاه روبه‌رو می‌شوند، در واقع آنها سلامت جسمی و روحی خود را فدای باوری کرده‌اند که جامعه برای آنها به ارمغان آورده است. هولمز معتقد است این دسته از زنان که بخش عمده‌ای از جامعه شهری را در برمی‌گیرند قربانیان تبلیغات رسانه‌ای هستند. هولمز معتقد است مردان نیز از این آشفته بازار بهره بردند و اینکه در زمان حاضر شاهد رشد بی‌رویه جراحی‌های پلاستیک، جراحی صورت و بینی و انواع جراحی‌های غیرضروری و در عین حال خطرناک آن هم فقط با هدف زیبایی هستیم نتیجه استقبال زنان از این موضوع است. در این مورد آن‌چه که مایک فیدرستون نقل می‌کند جای تأمل بسیار دارد او معتقد است در جوامع امروزی بسیاری از ارزش‌های اخلاقی جای خود را به سودآوری بازار داده است و این مسئله حتی در مشاغلی چون پزشکی که اساس و بنیان آن بر تعهدات اخلاقی بنا شده بود دیده می‌شود.

هولمز بر نقش پوشش و لباس در دنیای کنونی ما تأکید زیادی دارد او نیز مانند بوردیو این مسئله را در قالب تمایز می‌نگرد و تحلیلی از روابط بین طبقات در این زمینه ارائه می‌دهد. در اینجا آنچه که مریل اشتور درباره اهمیت این موضوع بیان می‌کند قابل تأمل است. اشتور معتقد است هدف عمده نمایش‌هایی که در آنها لباس‌های زنانه در معرض دید گذاشته می‌شود کسب منافع اقتصادی است و از آنجا که مشتریان اصلی این نمایش‌ها، افراد طبقه مرفه جامعه هستند. طراحان لباس‌ها با اعتباری که نام آنها یا نام تجاری حک شده بر روی لباس‌هایشان دارد ارزش کالای عرضه شده را بالا می‌برند. هولمز می‌گوید بسیاری از این لباس‌ها شاید در اصل تفاوت چندانی با لباس‌های معمولی عرضه شده در فروشگاه‌های عادی شهر نداشته باشند اما صرف خرید کردن از این نمایشگاه‌ها و برخوردار بودن از نام و نشانی خاص برای خریدار نوعی تمایز و برتری ایجاد می‌کند، هولمز معتقد است برای زنانی که از این مکان‌ها خرید می‌کنند اصولاً شکل لباس اهمیت زیادی ندارد اما آنچه حائز اهمیت بسیار است قیمت لباس و مارکی است که آنرا معرفی می‌کند و چه‌بسا آنها لباس‌هایی بپوشند که حتی در آنها احساس راحتی نکنند و همه این موضوعات نشان می‌دهد که زنان تاچه

حد می‌توانند تحت تأثیر تبلیغات رسانه‌ای واقع شوند.

هولمز در آینده جنسیت سعی می‌کند تصویری از تحولات روابط جنسیتی را مطرح کند که در آن اگرچه شباهت‌های مردان و زنان در رفتارهای اجتماعی بیشتر می‌شود اما تفاوت‌های بنیادین همچنان موضوعیت خود را حفظ می‌کند، او نشان می‌دهد که در گذشته زنان هرگز بدون کلاه و دستکش در انظار عمومی ظاهر نمی‌شدند اما امروزه این آداب خاص بشدت متحول شده است، حتی تصور ما از مردانگی نیز دچار تحول شده است، مردان در گذشته با عضلات قوی و نیرومند شناخته می‌شدند و قدرت بازو و توان بدنی یکی از ویژگی‌های مهم مردان محسوب می‌شد در حالیکه امروزه تنها گروهی خاص از مردان به‌دنبال کسب این‌گونه ویژگی‌ها هستند و مردانگی خود را در قالب عقلانیت و رفتارهای منطقی یا درک صحیح و درست موقعیت‌ها و در نهایت موفقیت در امور گوناگون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نشان می‌دهد. هولمز معتقد است پاره‌ای از رفتارها که در گذشته برای مردان عیب بزرگی محسوب می‌شد امروزه به‌عنوان یک حسن شناخته می‌شود، اگر مردی در گذشته کودک خردسالش را بغل می‌کرد یا کالسکه‌ای را می‌راند این رفتار از سوی دیگر مردان سرزنش می‌شد و او را متهم می‌کردند که تن به اموری زنانه داده است درحالیکه امروزه این رفتار نشانه خانواده دوستی و حتی محبت فرد نسبت به همسر و فرزندانش حساب می‌شود که پدیده‌ای مثبت و دارای ارزش است.

هولمز می‌پذیرد که نمی‌توان نگرش ثابت و غیر قابل تغییری را در مورد نقش‌های محول زنان و مردان پذیرفت، او به اندیشه کنت اشاره می‌کند که معتقد بود زنان هرگز نباید در جامعه مسئولیت‌های مهم و کلیدی را عهده‌دار شوند زیرا به‌صورت ذاتی از توانایی لازم برای انجام آن برخوردار نیستند، حتی بسیاری از این اندیشمندان در دنیای متمدن غرب با اعطای حق رأی به زنان مخالف بودند و آنرا عملی نادرست و غیر منطقی می‌شمردند، هولمز معتقد است حتی بنیانگذاران جامعه‌شناسی نیز اغلب در این مورد سکوت کرده‌اند و کمتر در مورد تحولات لازم برای ایجاد برابری‌های اجتماعی در این زمینه سخن گفته‌اند بطوریکه دورکیم معتقد بود روابط مردان و زنان برساخته جامعه نیست بلکه براساس قواعد و اصولی طبیعی شکل گرفته و نباید این اصول را تحت هیچ شرایطی تغییر داد زیرا در عمل ما به مخالفت با طبیعت برخاسته‌ایم.

هولمز در آینده جنسیت به دنبال ترسیم چهره‌ای تیره و تاریک از زندگی انسان‌ها نیست، او معتقد است عواملی چون پیشرفت‌های علمی و فناوری همانطور که بر تمامی جنبه‌های زندگی انسان موثر واقع شده است موضوعی مانند جنسیت را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

هولمز امیدوار است مردان با رنج و دردهایی که زنان با آن روبه‌رو هستند بیش از گذشته آشنا شوند و احساس همدلی آنها به رفتارهای عملی

منجر گردد، او معتقد است دنیای آینده ما نه براساس جاذبه‌های جنسی بلکه براساس برتری‌های عقلانی و فکری شکل می‌گیرد و در آن زن و مرد موجودیت واحدی خواهند داشت که ملاک برتری آنان توانمندی‌های حرفه‌ای و شغلی و قدرت اندیشه و تفکر آنان است. هولمز معتقد است اگرچه علم و فناوری رابطه جنسیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بر بسیاری از رفتارها اثر می‌گذارد اما قادر نیست جنسیت را از بین ببرد زیرا فناوری در عرصه‌های دیگر نیز تنها توفیقی اندک بدست آورده است. انسان قرن بیست و یکم هنوز هم با انواع گوناگونی از بیماری‌های ناشناخته روبه‌رو است و مرگ به‌عنوان یک واقعیت انکارناپذیر هنوز هم در کمین ما است، اما باید به این نکته توجه کنیم که بیماری و مرگ نقش مهمی در رابطه انسان‌ها با یکدیگر دارد چراکه در این شرایط انسان‌ها بیشتر به یکدیگر نزدیک می‌شوند و نیاز به یاری یکدیگر پیدا می‌کنند.

هولمز با نگاهی دقیق گرایش‌هایی چون هم‌جنس‌گرایی را مورد سوال قرار داده و نشان می‌دهد که این نوع گرایش‌ها در تمامی جوامع با برخوردی منفی روبه‌رو هستند، حتی در کشورهای غربی که آزادی لجام گسیخته‌ای در زمینه این نوع روابط وجود دارد باز هم چنین گرایش‌هایی به حاشیه رانده می‌شود چراکه طرفداران آنها قادر نیستند هویت‌های موجود را نفی کرده و در مقابل هویت جدیدی را برای اندیشه و تفکر خود خلق نمایند. هولمز با استناد به نظر جان تامپسون بر این عقیده پافشاری می‌کند که علی‌رغم تمامی تحولاتی که روی داده است باز هم سنت‌ها و باورها از کارکردی مطلوب برخوردارند و افراد در فرایند جدید تحولات اجتماعی به‌دنبال حذف یا کنار گذاشتن سنت‌ها نیستند بلکه نوعی بازاندیشی در سنت‌ها انجام می‌دهند، مطابق آنچه که ادکینز به آن اشاره می‌کند تحولات ناشی از مدرنیته باعث شده است تا نوعی بازاندیشی در روابط کاری و شغلی زنان روی دهد بطوریکه آنها تمایل بیشتری به مسئولیت‌پذیری نسبت به خانواده و فرزندان خود نشان می‌دهند. امروز مدیران به یادگیری هوش عاطفی ترغیب می‌شوند تا بتوانند احساسات و عواطف موجود در ذهن کارمندان خود را بهتر و عمیق‌تر درک کنند زیرا اگرچه دنیای ما با روندی سریع به‌سوی عقلانی شدن گام برمی‌دارد اما هم‌زمان عواطف و احساسات نیز همچنان به‌عنوان نیروهایی تعیین‌کننده تأثیر مستقیمی بر رفتار و اعمال افراد دارند.

هولمز در بحث از جهانی شدن به موضوعات جدیدی چون تغییرات آب و هوایی و نقش آن در جنسیت اشاره می‌کند، او سعی می‌کند بلایای طبیعی و زیان‌هایی را که استفاده بی‌رویه از منابع موجود زمین توسط انسان ببار آورده است مورد توجه قرار دهد. هولمز معتقد است این امکان وجود دارد که ما در دهه‌های آینده در برخی از نقاط جهان شاهد بازگشت به وضعیت گذشته و شرایط نامطلوب زندگی باشیم، او از افغانستان در اواخر قرن بیستم یاد می‌کند که با چه دشواری‌هایی روبه‌رو شده است اما در عین حال اذعان دارد که این تحولات را نباید از منظر دینی ملاحظه کرد چرا که

بسیاری از کشورهای مسلمان برخلاف آنچه که در افغانستان روی داد توانستند با غلبه بر مشکلات گوناگون، شرایط زندگی بهتری را برای شهروندان خویش فراهم سازند. هولمز در نهایت با جمع‌بندی مطالب مطرح شده در فصول مختلف کتاب و تعریف جنسیت و تحول مفهوم آن در گذر زمان نقدهای مختلف بر نظریه‌های گوناگون جنسیتی را مطرح می‌سازد و معتقد است ما در آستانه ورود به عصری جدید هستیم که در آن با دشواری‌ها و مشکلات ناشناخته دیگری روبه‌رو خواهیم بود اما در عین حال شاهد نوعی بازگشت به سنت‌ها نیز هستیم و انسان از جا کنده شده عصر مدرن را در جستجوی یافتن معنایی برای زندگی خویش نظاره می‌کنیم. امیدوارم ترجمه این کتاب اقدامی مفید در شناخت بهتر مفهوم جنسیت باشد و در ارتقاء سطح دانش جامعه‌شناسی نقش موثری ایفا نماید.

لازم است از جناب آقای دکتر ناصر فکوهی که مقدمه‌ای ارزشمند بر این کتاب نوشته‌اند تشکر و قدردانی کنم و از دکتر شهلا اعزازی نیز سپاسگزارم چرا که با مطالعه‌ی دقیق کتاب نکات ارزشمندی را یادآور شدند. همچنین از نشر افکار که امکان چاپ این کتاب را فراهم ساخت صمیمانه سپاسگزارم.

محمدمهدی لبیبی

مقدمه ویراستار

در مجموعه کتاب‌هایی که با عنوان «جامعه‌شناسی جدید»(۱۴) در حال انتشار است توجه خاصی به تحولات اجتماعی دنیای معاصر به‌عمل آمده و این تحولات در کنار تحولات گسترده‌تری که در سطح جهانی روی داده مورد توجه قرار گرفته است. جهانی شدن، فناوری‌های نوین اطلاعاتی، به‌کارگیری ابزارهای مدرن در جنگ‌ها و کشمکش‌ها و پدیده تروریزم، انحصاری شدن منابع و امکانات عمومی، غلبه ارزش‌های مصرف‌گرایانه و بسیاری تحولات دیگر باعث ایجاد تغییرات بزرگی در شیوه زندگی افراد و روابط فردی و اجتماعی آنان در دنیای امروز شده است. بعلاوه این تحولات تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر وظایف و مأموریت‌های علوم اجتماعی و به‌شکلی خاص جامعه‌شناسی برجای گذاشته است. در بسیاری از موارد، شیوه‌های گوناگونی که از طریق آن تحولات جهانی سازمان یافته بر موضوعات و مسائل مختلف و به‌ویژه بر روی جامعه‌شناسی تأثیر گذاشته تنها در ادبیات تخصصی و کارشناسی این رشته مورد بررسی قرار گرفته و تحلیل شده است. تلاش من در جهت گسترش و توسعه این مجموعه است تا از این طریق هم دانشجویان رشته جامعه‌شناسی و هم تمامی افرادی که بنا به علائق خود مایلند تجربیات بهتری در زندگی روزمره خود کسب نمایند با تنوع این شیوه‌ها آشنا شده و تحولات ناشی از موقعیت‌های جدید در دنیای جهانی شده امروز را بهتر درک کنند و به این موضوع پی ببرند که جامعه‌شناسی چگونه می‌تواند منعکس کننده این تحولات باشد.

شاید ادعای اصلی این مجموعه این است که جامعه‌شناسی با ملاحظات عملی و اخلاقی زندگی روزمره ارتباطی بنیادین دارد. مؤلفان این مجموعه از بدن گرفته تا جهانی شدن، از هویت شخصی گرفته تا مصرف(۱۵) سعی بر آن دارند تا شیوه‌های پیچیده و متضادی را که از طریق آن درک جامعه‌شناسانه ضرورت می‌یابد آشکار سازند و زوایای پنهان زندگی فردی و جمعی ما را نشان بدهند. در یک نگاه ساده این موضوع امری بدیع یا بحث‌انگیز به‌نظر می‌رسد چرا که بسیاری از تحلیل‌های کلاسیک جامعه‌شناسانه و بسیاری از اندیشمندانی که پایه‌گذار نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی بوده‌اند در زمینه این موضوع مطالعاتی داشته‌اند و حتی این مسائل را در کانون دانش بشری قرار داده‌اند که از جمله آنها می‌توان به امیل‌دورکیم، کارل مارکس، ماکس وبر، زیگموند فروید و گئورگ زیمل اشاره نمود. از نیمه دوم قرن بیستم در بسیاری از محافل دانشگاهی مباحث تخصصی زیادی در مورد

موضوعات و مسائل مربوط به زندگی روزمره مطرح شده و تحولات اساسی که در زمینه اخلاق و روابط انسانی روی داده و حتی باعث ایجاد تغییراتی در خود جامعه‌شناسی نیز شده، مورد توجه قرار گرفته است. (برای درک بهتر تحولاتی که در روابط بین جامعه‌شناسی نظری و کاربردی روی داده است می‌توانید به کتاب «جامعه‌شناسی پس از بحران»(۱۶) نوشته چارلز لمرت(۱۷) چاپ دوم ۲۰۰۴، مراجعه کنید) این تحولات که می‌توان آنها را دست کشیدن از امور ارزشی و اخلاقی در این رشته علمی دانست از جمله نتایج عمده تحولات جهانی اخیر در حوزه جامعه‌شناسی است و بار دیگر نشان دهنده اهمیت نقش میانجیگری وقایع و تجربیات روزمره در برابر فشارها و الزامات غیرمستقیم اجتماعی است. در واقع ما شاهد نوعی درهم تنیدگی مسائل اجتماعی در سطح منطقه‌ای و جهانی هستیم و این واقعیت وظیفه ما را در اتخاذ رویه‌های اجتماعی صحیح افزایش داده و مسئولیت وجدانی و اخلاقی ما را در سطوح فردی و جمعی سنگین‌تر می‌سازد. مجموعه «جامعه‌شناسی جدید» تمامی این ملاحظات را در نظر می‌گیرد و بر آن است که زمینه‌های گوناگون مرتبط با رفتار اجتماعی روزمره افراد را در چارچوب کلی زندگی آنان در دنیای جهانی شده امروز مورد مطالعه قرار دهد.

بدون شک، همه ما امروزه درک بهتری از موضوع جنسیت داریم و این درک را باید از یک سو حاصل تحولات نهادی شده جهانی بدانیم که بر رفتار روزمره ما اثر گذاشته و از سوی دیگر آن را به پیشرفت‌ها و تحولاتی نسبت دهیم که در درون دانش جامعه‌شناسی روی داده و باعث از بین رفتن بسیاری از موانع شده است.

در این زمینه دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. برخی از اندیشمندان معتقدند تحولاتی که در زمینه جنسیت روی داده در واقع نوعی بیماری اجتماعی(۱۸) است و باید نسبت به درمان آن اقدام کرد. این گروه بر این باورند که جنسیت کلیشه‌های ثابت و روشنی دارد و نباید در گذر زمان اصول و قواعد خود را از دست بدهد در حالیکه گروه دوم معتقدند همانطور که بسیاری از پدیده‌ها در دنیای امروز متحول شده‌اند، جنسیت نیز به عنوان مسئله‌ای اصلی و مهم با چنین تحولاتی روبه‌رو بوده بنابراین اگر ما شاهد تحولات بزرگی در سبک زندگی خود هستیم طبیعی است که این تحولات را در عرصه‌های دیگر نیز نیز مشاهده کنیم. در این کتاب ماری هولمز دیدگاه ویژه‌ای در مورد جنسیت و رابطه آن با جامعه و فرهنگ در دنیای امروز ما دارد. او جنسیت را معلول بسیاری از عوامل می‌داند و در عین حال معتقد است پس از شکل‌گیری مفهوم جنسیت خود این باور نیز عامل بسیاری از مسائل دیگر خواهد شد. در واقع او تلاش می‌کند تا جایگاه ویژه، بحث برانگیز و مشکل‌آفرین جنسیت را در فرهنگ و جامعه معاصر بررسی نماید. هولمز در مقدمه‌ای جذاب، جالب توجه و تحسین برانگیز با طرح مباحثی در زمینه موضوعات مهم نظری و در عین حال سیاسی آغاز

می‌کند و با برقراری ارتباطی منطقی بین جنسیت، و جامعه تلاش می‌کند چارچوب قابل قبولی در تلفیق نظریه‌های کلاسیک و مدرن پیرامون جنسیت ارائه کرده و تفاوت‌های جنسیتی را در این زمینه مورد تحلیل قرار دهد.

نظریه‌های اجتماعی جنسیت از مهمترین نظریه‌هایی بوده که دانش اجتماعی در طی بیست و پنج سال گذشته همواره به آن پرداخته است و یکی از مهمترین اهداف ماری هولمز در نقد و بررسی این نظریه‌ها تلاش او در جهت نشان دادن گستره مفهومی جنسیت از نظر فرهنگی و اجتماعی است و او این هدف را در طی سال‌های طولانی هم در بخش زندگی واقعی اجتماعی و هم در بخش دانش تخصصی جامعه‌شناسی به‌خوبی به انجام رسانده است. به منظور ارائه چهره روشنی از جنسیت در زندگی روزمره، هولمز توجه خاصی به برخی از تفاوت‌های اجتماعی به‌عمل می‌آورد که زمینه‌ساز و شکل‌دهنده این هویت‌ها است.

تمامی این تفاوت‌ها که ریشه‌های سیاسی و اجتماعی دارند به‌شکلی اجتماعی آموخته می‌شوند و به‌صورتی فرهنگی تداوم می‌یابند و به‌صورت مسائلی بنیادی در زندگی اجتماعی ما تجلی پیدا می‌کنند و هولمز در هر فصل از کتاب سعی می‌کند چشم‌انداز متمایزی از تضادها و تفاوت‌های موجود در این زمینه را مورد بررسی قرار دهد. از نظر هولمز، جنسیت انرژی لازم برای افراد را فراهم می‌سازد تا از طریق آن هویت خود را شکل دهند و با دشواری‌ها و دردسرهای آن مقابله کنند و به کمک آن بر تقابل ساختار و عاملیت غلبه کرده و قابلیت‌های جسمی خود را سازماندهی و مدیریت کند.

هولمز سعی می‌کند تا با استفاده از چشم‌اندازی تاریخی و تطبیقی و... به ما نشان دهد که بسیاری از تنش‌ها و تضادها و محرومیت‌های ناشی از جنسیت ریشه در درک نادرست ما از این مفهوم دارد. در این ارتباط، تحلیل هولمز چشم‌انداز جدیدی را به روی ما می‌گشاید به گونه‌ای که از طریق آن فهم بسیاری از مسائل عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد. اگر قرار باشد جنس به مسائل جسمی و زیستی ما مربوط باشد و جنسیت به جامعه‌شناسی مربوط گردد دراین‌صورت چه رابطه‌ای بین این دو پدیده قابل تصور خواهد بود؟ آیا جنسیت تنها مکمل تفاوت‌های جنسی و بدنی ما است یا اینکه جنسیت به خودی خود معنای مستقلی دارد؟ آیا استقلال جنسیتی امری ممکن است یا اینکه ما در هر صورت تابعی از تفاوت‌های جسمی و هنجارهای جنسیتی خود هستیم؟ آیا جنسیت نیازمند به‌روز شدن است و باید آن را از نظر نظری دائماً بازسازی کنیم تا دقیقاً با شرایطی که در آن زندگی می‌کنیم تطابق داشته باشد؟

چگونه جنسیت به فرآیند بازتولید اجتماعی(۱۹)، قدرت و سلسله مراتب وابسته است و چگونه توسط این عوامل ساخته می‌شود؟ ما در آینده با کدام چهره از جنسیت روبه‌رو خواهیم شد؟ نقش جنسیت در جهت دادن به جامعه و فرهنگ چیست؟ هولمز به تمامی این سئوالات پاسخ می‌دهد و بسیاری مسائل دیگر را نیز در کنار آنها بررسی می‌نماید.

آنگونه که هولمز نشان می‌دهد، جنسیت موضوعی اساسی در مناسبات اجتماعی اکثر جوامع است. جنسیت در ادامه حیات ما امری ضروری است و به‌همین جهت است که جوامع سعی می‌کنند قواعد و انتظارات جنسیتی خاصی پیرامون آن وضع نمایند. از آغاز قرن بیستم تغییرات عمده‌ای در این زمینه روی داده است: از آنچه که رهایی از جنسیت(۲۰) نامیده می‌شود و می‌توان آنرا حاصل نگرش سودمند بودن زندگی یا سیالیت جنسی پست مدرن(۲۱) دانست تا آنچه که تأثیر نظریه تخریب(۲۲) و فروپاشی نگرش‌های بنیادین تفکیک جنسیتی است. یقیناً رشد فرهنگ مصرفی، پیامدهای جهانی شدن و تحولاتی که در شیوه کار روی داده است زمینه لازم برای ایجاد شرایط اجتماعی متفاوتی را فراهم آورده که در آن برداشت از جنسیت درک نوینی از سیاست‌های حاکم بر جامعه ایجاد نموده و ما را به تفکر درباره فشارها و الزامات زندگی کنونی‌مان واداشته است. نگرش چندگانه و ترکیبی هولمز که در آن تنوع جنسیت به خوبی نمایان است ما را با دنیای گذشته خود آشنا می‌سازد و شیوه‌های مرسوم در این دنیا را واکاوی می‌کند، او به ما می‌گوید که این شیوه‌ها ممکن است همچنان ادامه یابند اگرچه در روند پیشرفت ممکن است جای خود را به شیوه‌های جدیدتر و شاید دلهره‌آورتری بدهند. در واقع این کتاب هولمز مقدمه بسیار خوب و ارزشمندی برای درک ریشه‌های جامعه‌شناختی جنسیت در دنیای به‌سرعت جهانی شده امروز ما است.

آنتونی الیوت

آدلاید، ۲۰۰۸

تشکر و سپاس

هنگام نوشتن این کتاب دو نفر از عزیزانم را از دست دادم. در سپتامبر ۲۰۰۷ مادرم از دنیا رفت و اندکی پیش از آن با مرگ ناگهانی دوست و همکار سابقم مایک هپورث(۲۳) روبه‌رو شدم. مادرم روحیه‌ای سرشار از مهر و محبت داشت و با همه وجود به سخنان دیگران گوش می‌کرد، اما اگر کسی بدون آگاهی از موضوعی درباره آن سخن می‌گفت یا حرف‌هایی پوچ و بی‌معنی می‌زد به‌شدت برافروخته می‌شد. اگر روزی قرار بود همه مادران دنیا را ارزیابی کنند و به آنها امتیاز بدهند مادرم بالاترین امتیاز را می‌گرفت. مایک هم چنین روحیه‌ای داشت و سخنان دیگران را نقد می‌کرد اما برخوردی مؤدبانه داشت. من تا بحال فردی به شایستگی او ندیده بودم، هنگامیکه با نظر کسی مخالف بود فقط به او می‌گفت: آیا شما واقعاً فکر می‌کنید اینگونه است؟ و او می‌خواست دیگران فکر کنند و بیاندیشند. او همیشه ما را می‌خنداند و با همه چیز و از جمله جامعه‌شناسی شوخی می‌کرد. او برای ما یک الگو بود، چون به ما نشان داد که چگونه می‌توان یک جامعه‌شناس حرفه‌ای بود و در عین حال قلبی رئوف و لبانی پر از خنده داشت. او حق بزرگی بر گردن من دارد زیرا من تمام عشق و علاقه‌ام به جامعه‌شناسی را مدیون او هستم و اگر او نبود من در این راه قدم نمی‌گذاشتم.

از آنتونی الیوت(۲۴) نیز متشکرم چون مرا وادار کرد که این کتاب را بنویسم و در زمان نگارش کتاب نیز همواره مرا تشویق می‌کرد و یاری‌ام می‌داد. از همکار سابقم در دانشگاه آبردین(۲۵) نیز بسیار متشکرم چرا که او جای خالی مایک را پر کرد و با راهنمایی‌های ارزشمندش کمک بزرگی برایم بود. از دیوید اینگلیس(۲۶) نیز به صورت خاص تشکر می‌کنم زیرا او به من نشان داد که چگونه کتاب را آماده چاپ کنم و در انجام این کار، من سبک نگارش او در کتاب بسیار ارزشمندش فرهنگ و زندگی روزمره(۲۷) را ملاک خود قرار دادم. باید از کارن اوریلی(۲۸) هم تشکر کنم، من و او در دانشگاه آبردین تدریس می‌کنیم و برای نوشتن این کتاب از نظرات او و دیوید بهره زیادی بردم و امیدوارم نظرات من نیز برای آنها مفید بوده باشد. و در یک جمله کلی لازم است از تمامی همکارانم در دانشگاه فلیندرز(۲۹) نیز تشکر کنم. در آدلاید(۳۰) افراد زیادی مرا یاری کردند و حمایت‌های عاطفی آنان و در بعضی مواقع غذاهای خوشمزه‌ای که برایم می‌آوردند (چون من عاشق غذاهای خوشمزه هستم) کمک بزرگی برایم بود. بدون هیچ توضیحی از آنا مالیون(۳۱)، ریاض حسن(۳۲)، چریس بیسلی(۳۳)، هیدر بروک(۳۴)، دانیل چافی(۳۵) و برنت اوریت(۳۶) نیز تشکر می‌کنم.

همچنین از جین هاگیس(۳۷) و از کارولین کورکیندیل(۳۸) بسیار سپاسگزارم و بر این باورم که عنوان دستیار تحقیق نمی‌تواند نشاندهنده تلاش‌ها و زحمات طاقت‌فرسای آنان باشد. امیداورم این کتاب با همه کاستی‌هایی که دارد شایسته تقدیم به مایک و مادرم باشد. در پایان از داشتن چنین دوستانی احساس خوشبختی می‌کنم و امیدوارم همکاری من با آنان همچنان ادامه یابد.

ماری هولمز

مقدمه

به اعمال و رفتاری که تا امروز داشته‌اید نگاهی بیاندازید، اگر شما جنس دیگری داشتید یعنی اگر مرد هستید، زن بودید یا اگر زن هستید مرد بودید رفتار شما چقدر شبیه رفتار فعلی‌تان و چقدر متفاوت با آن بود؟ قضیه فقط این نیست که مثلاً بگویید اگر زن بودم شاید بیشتر زیردوش می‌ماندم. زمان ماندن زیر دوش مهم نیست، مهم این است که آیا باید صورت‌تان را هم اصلاح می‌کردید؟ یا دوست داشتید ظاهر خوبی داشته باشید؟ اصلاً وقتی که دوش گرفتن شما تمام شد دوست داشتید چه نوع عطری بزنید؟ بعد از آن دوست داشتید چه نوع وسایل زینتی به دست و گردنتان بیاندازید؟

حالا وقتی سر میز صبحانه نشستید حواستان به این مسئله کاملاً جمع بود که غذاهایی که می‌خورید چه میزان کالری دارند تا چاق نشوید؟ یا نه مراقب بودید که ماهیچه‌ها و عضلات بدنتان ضعیف نشود و همچنان قوی هیکل و قدرتمند جلوه کنید؟ اصلاً شما اهل خوردن صبحانه بودید؟ وقتی از خانه بیرون می‌آمدید روز شما با روزی که جنس مخالف شما شروع می‌کرد چه فرقی داشت؟ آیا در آن صورت شما شغل دیگری داشتید؟ و مثلاً اگر قرار بود جایی سخنرانی کنید موضوع سخنرانی شما هم فرق می‌کرد؟ شاید اصلاً ورزش دیگری را دوست داشتید و با افراد دیگری حرف می‌زدید و درباره چیزهای دیگری صحبت می‌کردید، اصلاً نگرانی‌های شما جور دیگری بود و اصلاً گرفتاری‌های دیگری داشتید؟ ممکن است اینطور باشد و ممکن است در بعضی زمینه‌ها شرایط تا حدی مثل هم باشد اما برخلاف تصوری که ما داریم و بارها هم از آن حرف می‌زنیم، زنان و مردان گونه‌های متفاوتی نیستند چرا که زندگی روزمره ما شیوه‌هایی را پیش روی ما قرار می‌دهد که از طریق آنها زن و مرد متفاوت از یکدیگر عمل می‌کنند.

این یک باور عمومی است که مرد و زن به‌صورت طبیعی با هم متفاوتند چرا چون بدن‌های متفاوتی دارند، از نظر زیستی با هم فرق می‌کنند، از نظر روحی و روانی یکسان نیستند و بسیار طبیعی است که رفتار متفاوتی نیز داشته باشند. در این استدلال یک اشکال بزرگ وجود دارد و آن اینکه ما تصور می‌کنیم زن و مرد قادر نیستند شیوه زندگی خود را عوض کنند، یعنی آنها مطابق همان کلیشه‌هایی که ما در ذهن خود داریم عمل می‌کنند. اما اگر به جوان‌های امروزی نگاه کنید آنها به ما نشان داده‌اند که دنیای امروز آنها با دنیای پدر و مادرها و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایشان

چقدر متفاوت است و به گونه‌ای رفتار می‌کنند که با رفتار گذشتگانشان بسیار فرق می‌کند. گاهی رفتار آنان به نظر ما عجیب می‌رسد، ما این رفتار را نمی‌پسندیم و مثلاً با خود می‌گوئیم در گذشته و هنگامی‌که ما جوان بودیم احترام بیشتری برای پدر و مادرمان قائل بودیم اما امروزه اینطور نیست و جوان‌ها کمتر به ارزش‌های اجتماعی اهمیت می‌دهند و این خود یک آسیب بزرگ اجتماعی است. کاری که جامعه‌شناسی می‌کند این است که به ما کمک می‌کند تا بفهمیم تفاوت بین زن و مرد تا چه حدی است و اصولاً این تفاوت چرا وجود دارد و تا چه حد منطقی است؟ جامعه‌شناسی کمک دیگری نیز به ما می‌کند و آن اینکه ما بتوانیم این تحولات را درک کنیم و بپذیریم. اما چگونه؟ از طریق توجه به محیط اجتماعی که زندگی زن و مرد را شکل می‌دهد و آن را متفاوت از یکدیگر می‌سازد و به هر یک آنها نقش خاصی عطا می‌کند.

زبان جنسیتی و زندگی روزمره

وقتی از جنسیت حرف می‌زنیم باید بدانیم که جامعه‌شناسان یا اصلاً همه افرادی که در این حوزه مطالعاتی انجام داده‌اند، مفهوم جنسیت را مفهومی پیچیده می‌دانند. به بیان دیگر، در جامعه‌شناسی جنسیت ما از زبان خاصی استفاده می‌کنیم بعضی واژه‌های اصلی (که ما در این کتاب آنها را با حروف درشت نشان می‌دهیم) تا حدی مُعرف این زبان هستند اما صرفنظر از این واژه‌ها، بیانی که ما در شرح این موضوع نیز به‌کار می‌گیریم متفاوت است.

جامعه‌شناسان بین جنس(۳۹) و جنسیت(۴۰) تفاوت قائلند. جنس به این موضوع اشاره دارد که یک فرد مرد یا زن است و این تفاوت بر اساس ویژگی‌های جسمی او به‌وجود می‌آید.

جنسیت معرف باورها و رفتاری است که مرد بودن یا زن بودن را نشان می‌دهد همانطور که خواهیم دید مرد یا زن بودن و زنانگی(۴۱) و مردانگی(۴۲) در تقابل با یکدیگر قرار نمی‌گیرند. ممکن است فردی از نظر ظاهری مرد یا زن باشد اما رفتار او مطابق انتظاری که از یک زن یا مرد داریم نباشد. این سوال هم ممکن است مطرح شود که آیا واقعاً جنس مرد یا زن می‌تواند چیزی متفاوت از جنسیت مرد بودن یا زن بودن باشد؟ به هر حال طرح این مسئله می‌تواند نقطه آغازی بر این موضوع باشد که ما به این مسئله به عنوان یک ویژگی جسمی و به مسئله جنسیت به عنوان یک مفهوم اجتماعی بیشتر توجه کنیم.

جامعه‌شناسان به سازه اجتماعی(۴۳) جنسیت توجه زیادی دارند و در پی آنند که روشن سازند چگونه جامعه هویت خاصی از زن بودن یا مرد بودن را

خلق می‌کند. در واقع الگوسازی رفتاری از طریق نهادهای اجتماعی و از طریق تعاملات روزمره‌ای به‌وجود می‌آید که ما توجه چندانی به آنها نداریم. مثلاً در سطح کلان، نهادهای اجتماعی مانند خانواده، مدرسه و محیط کار و رسانه‌ها به ما یاد می‌دهند که دختران باید به شیوه‌ای خاص عمل کنند و رفتاری ویژه داشته باشند و پسران باید به گونه‌ای دیگر عمل کنند، مثلاً مستقل‌تر و قوی‌تر باشند. این شیوه‌ها که ما آنها را می‌آموزیم، چیزی جز اجتماعی شدن(۴۴) نیست و می‌توان گفت بشدت وابسته به جنسیت است. اما آنچه مهم است این است که این نهادها فقط به ما نمی‌گویند که یک دختر یا پسر چگونه باید باشد بلکه راه‌ها و شیوه‌هایی را که آنها باید در آن گام بردارند و طبق آن عمل کنند نیز توسط همین نهادها آموخته می‌شود.

دخترها و پسرها لباس‌های مختلفی می‌پوشند و در مدرسه شرایط متفاوتی دارند و معمولاً به مشاغل متفاوتی نیز دست پیدا می‌کنند چرا که تصویری که از آنها در مجله‌ها، فیلم‌ها و سینما و تلویزیون ارائه می‌شود تصویری متفاوت از یکدیگر است. درست از لحظه تولد، پسرها و دخترها به دو شکل متفاوت تربیت می‌شوند و ما هم در تمام مراحل زندگی‌مان با آنها با همین نگرش متفاوت جنسیتی برخورد می‌کنیم. ما با یک دختر یا یک زن به صورتی متفاوت از یک پسر یا مرد حرف می‌زنیم و حتی درباره موضوعات متفاوتی هم سخن می‌گوییم. خود زنان نیز درباره موضوعات خاصی با هم حرف می‌زنند مثلاً از بچه‌ها، از لباس، از غذا حرف می‌زنند در حالی که پسرها از چیزهایی مثل ورزش یا ماشین حرف می‌زنند. تفاوت چیز بدی نیست، اما فرض بر این است که این زنان هستند که متفاوت از مردان هستند و اینجا است که جامعه‌شناسان این باور عمومی را مورد تحلیل قرار می‌دهند.

جامعه‌شناسان معتقدند جنسیت عامل مهمی است که بوسیله آن قدرت بین افراد تقسیم می‌شود به طوری که بسیاری از زنان در این تقسیم‌بندی نمی‌توانند سهم مناسبی بدست آورند. بنابراین برای درک مفهوم جنسیت لازم است مفهوم نابرابری بین مردان و زنان را بشناسیم و آن را به خوبی تبیین کنیم و به این نکته نیز پی ببریم که چگونه این مفهوم بر روی زندگی روزمره افراد مؤثر واقع می‌شود.

نکته مهم در نگرش جامعه‌شناختی به موضوع جنسیت این است که می‌توان این باور را عوض کرد. مشکل اساسی بسیاری از مباحثی که طبیعی بودن تفاوت‌های بین مردان و زنان را می‌پذیرند این است که آنها معتقدند واقعیت همانطور که قبلاً بوده همچنان نیز خواهد بود اگرچه ما نیز بر این باوریم که چنین نابرابری‌های اجتماعی در برابر تغییرات مقاومت می‌کنند اما این را نیز باور داریم که به کمک تحلیل‌های جامعه‌شناختی می‌توان دنیایی ساخت که در آن زنان و مردان از برابری بیشتری برخوردار باشند.

در این کتاب به ماهیت روزمره‌گی جنسیت(۴۵) تأکید خاصی داریم. زندگی ما از وقایع جزیی زیادی تشکیل شده و این وقایع به‌نظر ما آنقدر کوچکند

که گاه اصلاً توجهی به آنها نداریم. مثلاً بعضی از زنان هر روز صبح آرایش می‌کنند اما کمتر به این موضوع دقت کرده‌اند که چرا باید آرایش کنند و اصلاً چه لزومی دارد که آرایش کنند؟ اغلب مردان نیز صورت خود را اصلاح می‌کنند اما کمتر دقت کرده‌اند که چرا باید این کار را انجام دهند؟ اگر شرایط ما در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم به گونه دیگری بود و مثلاً همه چیز برعکس وضعیتی بود که الان هست رفتار مردان و زنان هم به گونه‌ای دیگر بود و تفاوت بین آنها نیز شکل دیگری پیدا می‌کرد. مثلاً در یک سینمای شلوغ، جایی که افراد زیادی در کنار هم هستند، اگر خوب دقت کنیم شاهد صف کشیدن زن‌ها برای رفتن به توالت زنانه هستیم در حالی که در توالت‌های مردانه صف خاصی وجود ندارد، در مقابل، مردان زیادی به سرعت به این محل وارد و از آن خارج می‌شوند. این موضوعی نیست که تا بحال به آن دقت کرده باشیم چرا که اصلاً برای ما اهمیت نداشته اما اگر قدری دقیق‌تر به آن نگاه کنیم و علت آن را جستجو کنیم آنگاه به بعضی مسائل پنهان پی می‌بریم. بدیهی است توالت‌ها باید به گونه‌ای ساخته شود که هم مردان و هم زنان در رفع نیاز جسمی خود دور از نگاه دیگران باشند و احساس امنیت و آرامش بکنند اما در اینجا تفاوت‌هایی بین زنان و مردان است: نخست اینکه شکل لباس زنان و مردان متفاوت است پس زنان برای استفاده از توالت به زمان بیشتری نیاز دارند، عامل دیگر شرایط جسمی مردان و زنان است، مردان می‌توانند ایستاده و سریع‌تر از توالت استفاده کنند در حالیکه این امکان برای زنان وجود ندارد، لذا سرعت مردان در استفاده از محیط بیشتر است. این ویژگی‌ها به ما می‌گوید که طراحان و سازندگان توالت‌های عمومی باید تعداد بیشتری توالت زنانه نسبت به توالت‌های مردانه در نظر بگیرند. (Edwards and Mckie ۱۹۹۶) اما در عمل اینگونه نیست و همین مسئله باعث می‌شودکه زنان بیشتر انتظار بکشند. تمامی هنر جامعه‌شناسی این است که نگاه دقیقی به چنین مسائلی داشته باشد و حتی جزئی‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین مسائل روزمره را با نگاهی کارشناسانه مورد توجه قرار دهد. ما به این نگاه عمیق و کارشناسانه نگرش جامعه‌شناختی(۴۶) می‌گوییم.

نگرش جامعه‌شناختی و جنسیت

نگرش جامعه‌شناختی شیوه درک جهان به گونه‌ای است که در آن افراد محصول دنیای اجتماعی هستند که در آن زندگی می‌کنند. این سخن سی رایت میلز(۴۷) (۱۹۵۹) بود. او معتقد بود برای درک بهتر جهان کاری که جامعه‌شناس یا هر فرد دیگری می‌تواند انجام دهد این است که بفهمد زندگی هر فرد تا چه حد تحت تأثیر شرایط خاصی است که در آن واقع شده است. معنی این سخن را می‌توان در رابطه با تفاوت‌های بین زندگی مردان و زنان به‌خوبی دریافت.

فرض کنید شما یک زن انگلیسی جوان متعلق به طبقه متوسط رو به پایین هستید که در اواخر قرن ۱۹ زندگی می‌کنید. اگر این حس را در خود ایجاد کنید خاطرات یک روز شما می‌تواند چیزی شبیه این باشد:

۱۰ فوریه ۱۸۹۸

واقعاً من قبلاً فرصت نکرده بودم اینجا بیام، و حالا که اینجا اومدم همه چیز یادم رفته. بعدازظهر یکشنبه اوارت(۴۸) و خواهرش نلی(۴۹) ما را به چایی دعوت کردند. چه راه زیادی بود تا به خونشون رسیدیم یعنی به شمارهٔ ۱۰۸ خیابان هیام(۵۰)، در هام شرقی(۵۱). شش نفرشون زنده‌اند و شش نفرشون مرده‌اند. خانم جانسون چقدر زیبا است.

روز دوشنبه بعدازظهر یه سری به مدرسه روزانه زدم که به خانم اوسبورن(۵۲) بگم دیسی(۵۳) و من دیگه رفتیم. موندن ما دو هفته هم نشد. توی این مدت هم ۴ بار دکتر رفتم و اون گفت که من برای تدریس وضعیت جسمی خوبی ندارم، منم مجبور شدم توی خونه بمونم و اونجا سعی کردم به مامان کمک کنم که بلوزی رو که برای دوستش می‌بافه زودتر تموم کنه. فکر کنم دیسی هفته دیگه می‌ره پیش یک خیاط تا این کار رو از اون خوب یاد بگیره. خانم اوسبورن خیلی ناراحت بود، می‌گفت هر چی دختر خوشگل بوده از اینجا رفته. اما موقع غروب که ما رو می‌دید چقدر خوشحال می‌شد. هوا که تاریک می‌شد ما می‌رفتیم مدرسه شبانه. (Ruth, cited in Thompson ۱۹۸۷:۲۰-۲۱)

این خاطرات روث(۵۴)، یک دختر ۱۳ ساله است. این خاطرات حتماً با خاطرات یک پسر هم سن او کاملاً متفاوت است و بدیهی است که با خاطرات دختری که در دنیای امروز زندگی می‌کند نیز تفاوت بسیاری دارد. او این خاطرات را در دفترچه‌ای یادداشت کرده نه اینکه اونها را در یک وبلاگ نوشته باشد. او به‌جای اینکه به دوستانش میل بزنه برای آنها نامه می‌نوشته، او به‌جای اینکه با اتومبیل شخصی مسیری طولانی را رانندگی کنه این راه را با پای پیاده طی می‌کرده. روث گفته که فقط ۶ نفر از ۱۲ خواهر و برادر دوستش هنوز زنده‌اند چون در آن زمان مرگ و میر بچه‌ها قبل از رسیدن به پنج سالگی پدیده‌ای رایج بود. روث در ۱۳ سالگی مجبور شد مدرسه را ترک کنه و به سر کار بره و به مادرش هم در بافتن بلوز کمک کنه. تازه اگر او درس هم می‌خواند و تحصیلاتش را ادامه می‌داد ورود به دانشگاه خاص زنان بود آنهم زنانی که شرایط مالی خوبی داشتند. و او که ازدواج نکرده بود از این حق محروم بود. او وقتی ۱۸ ساله هم می‌شد حق نداشت در انتخابات شرکت کند و رأی بدهد چرا که در انگلستان زنان تا سال ۱۹۱۸ تا قبل از رسیدن به۳۰ سالگی حق رأی نداشتند.

از طرف دیگر در نتیجه قانونی که در دهه ۱۸۹۰ تصویب شده بود، اگر روث ازدواج کرده بود می‌توانست مالک دارائی‌های خودش باشد درست بر خلاف مادرش که تمام دارائی‌هاش یکراست به شوهرش رسید. اگر روث برادری داشت، برادرش احتمالاً شغلی اداری پیدا کرده بود و از نعمت وجود اون روث هم می‌توانست تایپیست همان اداره باشد، مثل بسیاری از زنان آن زمان که مشاغلی ساده با درآمد اندک داشتند و معمولاً در حاشیه مشاغل مردان قرار می‌گرفتند. یعنی اگر مردی شاغل بود این امکان پیش می‌آمد که بتواند چندین زن را در کنار خود شاغل کند و آنها هم با پرداخت‌های بسیار کم کار می‌کردند. (Rendall ۱۹۸۵, Lowe ۱۹۸۷). پس این همان کار اداری بود که روث در خاطرات خودش نوشته بود دیگه این کار را کنار گذاشته است. بنابراین دگرگونی‌های که در جامعه روی می‌دهد و شرایط اجتماعی و تاریخی را متحول می‌سازد نتیجه تغییراتی است که در زندگی مردان و زنان اتفاق افتاده است. تاریخ به شکلی که میلز مطرح می‌کند، تنها چیزی نیست که در گذشته اتفاق افتاده است بلکه گستره‌ای بزرگتر را در بر می‌گیرد که مردم در آن زندگی می‌کنند. تفسیر گیدنز (1986:13) از سخنان میلز در درک این موضوع به ما کمک زیادی می‌کند:

گیدنز معتقد بود پدیده‌ها را باید با توجه به سابقه‌ای که دارند مورد توجه قرار داد و بر این نکته تأکید داشت که باید بفهمیم چگونه گروه‌های مختلفی از مردم رفتارهای خاصی از خود نشان می‌دهند و سعی کنیم با نگرش انتقادی به آنها بنگریم.

چنین نگرش جامعه‌شناسانه‌ای که حالتی «تاریخی، تطبیقی و انتقادی»(۵۵) دارد مورد توجه ما در این کتاب است و سعی بر این است که هر کدام از

این زمینه‌ها را به صورتی ویژه در نظر بگیریم و نشان دهیم که چگونه مجموعه این عوامل می‌توانند درک بهتری از جنسیت در زندگی روزمره را برای ما فراهم آورند.

تاریخ، جنسیت و زندگی روزمره

عده کمی از افراد در طول زندگی خود شاهد وقایع بسیار مهم تاریخی بوده‌اند. این مسئله برای زنان و مردان به این بستگی دارد که آنها در چه دوره‌ای زندگی می‌کرده‌اند. اگر وسواس بخرج ندهیم در قرن نوزدهم فریدریش انگلس(۵۶) (۱۹۶۹ ـ ۱۸۴۵) شاهد وقایعی خاص بود که زمینه لازم برای ژرف اندیشیدن را در او ایجاد کرد و در دوره بعد از او نیز اندیشمندانی چون شیلا راوبوسام(۵۷) (۱۹۷۲) همین وضعیت را داشتند، من در اینجا سعی می‌کنم درباره روزهایی که یک فرد می‌گذراند بیشتر حرف بزنم، و تلاش کنم بفهمم چگونه بخشی از یک روز می‌تواند برای یک فرد کاملاً متفاوت از دیگران باشد زیرا همین ساعت‌های محدود تحت تأثیر زمان و مکانی که او در آن واقع شده است، قرار دارد. اینکه فردی چه ساعتی از خواب بیدار می‌شود به این بستگی دارد که چه شغلی دارد و در آن روز خاص چه کارهایی باید انجام دهد.

قبل از انقلاب صنعتی مردم یا روی زمین‌های کشاورزی کار می‌کردند یا در صنایع کوچک خانگی فعالیت داشتند که در هر دو مورد نیاز به طی مسافت‌های طولانی برای انجام کار نبود. تا پیش از اواسط قرن بیستم تنها گروهی اندک از زنان برای کار از خانه بیرون می‌رفتند بنابراین زمان بیدار شدن آنها به سن بچه‌هایشان بستگی داشت و اینکه چه کارهایی باید برای بچه‌ها انجام دهند یا چه وظایفی در خانه بعهده آنها است و در مجموع کارهایی که به شوهر و بچه‌هایشان مربوط می‌شد، این زمان را مشخص می‌کرد.

کارهایی که افراد در طول یک صبح تا ظهر انجام می‌دهند بسیار متفاوت است. مثلاً در دوره‌ای که خانه‌ها فاقد حمام بود، استحمام کردن می‌توانست برنامه یک روز صبح باشد که فرد برای انجام آن برنامه‌ریزی کند. چیزهای دیگری هم تغییر کرده است. مثلاً لباس‌هایی که زنان و مردان در گذشته می‌پوشیدند با لباس‌های امروزی متفاوت است، پیش از دهه ۱۹۲۰ زنان هرگز شلوار نمی‌پوشیدند یا مثلاً آماده کردن صبحانه در گذشته شرایط و ویژگی‌های خاصی داشت، وضعیت مثل الان نبود که شما دکمه چای‌ساز را روشن کنید و یک تکه نان را داخل توستر بگذارید و اگر هوس کردید یک شیشه شیر را از یخچال بیرون بیاورید و گرم کنید. در آن زمان زنان مجبور بودند برای تهیه شیر از خانه بیرون بروند و شیر را از گاو

بدوشند. تهیه نان هم مشکلات خاص خودش را داشت، حتی روشن کردن آتش اجاق دردسر زیادی داشت و وقت زیادی هم می‌گرفت. در شرایطی که بیشتر مردان کشاورز بودند و فعالیت‌هایی در این زمینه داشتند آنها اغلب صبح‌های خیلی زود یعنی وقت سحر از خواب بیدار می‌شدند و شروع به‌کار می‌کردند و پس از چند ساعت کار تازه زمان صرف صبحانه می‌رسید، زنان طبقه کشاورز همگی همین وضعیت را داشتند و سحرخیزی و کار برای آنان عادت شده بود، آنها در مزرعه کار می‌کردند و علاوه بر کار باید به فکر آماده کردن صبحانه برای شوهرانشان نیز بودند.

در اروپا، حتی در خود امپراطوری آن روز بریتانیا و در آمریکا بیشتر بچه‌ها تا قبل از دهه ۱۸۷۰ مدرسه نمی‌رفتند و معمولاً وظیفه آنها کمک به پدر و مادرشان در انجام چنین کارهایی بود و اگر قدری بزرگتر بودند به کارهای سخت‌تری می‌پرداختند مثلاً خیلی از آنها از صبح تا شب در کارخانه‌ها و معادن کار می‌کردند یا برای تمیز کردن دودکش خانه‌های ثروتمندان به چنین محله‌هایی می‌رفتند و معمولاً دختران بزرگتر خانواده وظیفه مراقبت از خواهران و برادران کوچکتر خود را برعهده می‌گرفتند و این وظیفه در شرایطی که پدر و مادر در خانه نبودند به‌طور کامل بر عهده آنان بود. زنان قرن نوزدهم بسختی می‌توانستند حاملگی خود را کنترل کنند و با ورود هر بچه جدید به خانواده میزان کار و فعالیت آنان در خارج از خانه بیشتر و بیشتر می‌شد و این در حالی بود که بسیاری از کودکان تا قبل از رسیدن به ۵ سالگی از دنیا می‌رفتند. در واقع خیلی از زنان نیز بعلت زایمان فوت می‌کردند و می‌توان فهمید که مرگ در گذشته چهره‌ای بسیار آشناتر از امروز داشت. در بسیاری از جوامع حتی وظیفه آماده کردن اجساد برای دفن و تهیه غذا برای مراسم خاکسپاری نیز بعهده زنان بود و هر چقدر روزها بلندتر می‌شد کار آنها هم بیشتر می‌شد. مردها معمولاً پس از یک روز سخت کاری، لحظه‌ای در کنار هم جمع می‌شدند و لبی تر می‌کردند. وقتی موقع استراحت شبانه می‌رسید، بسیاری از بچه‌ها روی یک تخت و کنار یکدیگر می‌خوابیدند و معمولاً بچه‌ها و پدر و مادرهایشان در یک اطاق می‌خوابیدند. در چنین شرایطی روابط بین زن و شوهر نیز با محدودیت‌هایی روبه‌رو بود. البته تمام این مسایل یا بیشتر این مسایل برای شما که الان این کتاب را می‌خوانید ناآشنا و عجیب به‌نظر می‌رسد چرا که دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم دستخوش تغییرات بزرگی شده است.

ما در مورد خیلی از تغییرات صحبت کردیم اما جامعه‌شناسان سعی می‌کنند به تغییراتی توجه کنند که الگوهای جدیدی را در سطح گسترده به‌وجود آورده است. میلز (۱۹۵۹) در این مورد سعی می‌کند تا بین مسایل شخصی و موضوعات عمومی تمایز قائل شود. اگر یک مرد جوان در شرایطی که اوضاع اقتصادی خوب بود نمی‌توانست شغلی برای خود دست و پا کند باز این مسئله‌ای شخصی بود و به ناتوانی آن فرد مربوط می‌شد اما اگر مردان جوان

زیادی نمی‌توانستند برای خود کاری دست و پا کنند چون نیروی کار ارزان زنان و کودکان برای صاحبان کارخانه‌ها مقرون بصرفه‌تر بود، این مسئله‌ای عمومی بود. یا اگر یک زن پس از ازدواج مایل بود در خانه بماند و از بچه‌هایش نگهداری کند این نوعی تصمیم شخصی قلمداد می‌شد اما اگر زنان ناچار بودند پس از ازدواج کار خود را علی‌رغم میل باطنی‌شان رها کنند این موضوعی عمومی بود، مثل وضعیتی که برای معلمین زن در اوایل قرن بیستم پیش آمده بود و می‌توان آن را ناشی از انتظارات اجتماعی و نهادهای اجتماعی دانست که به موضوع جنسیت به شکلی خاص می‌نگریستند.

مهمترین عاملی که جامعه‌شناسان در تحولات اجتماعی و ارتباط آن با موضوع جنسیت در نظر می‌گیرند تحول جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی است که خود دستاورد مدرنیته است. مدرنیته (تجدد) وضعیتی است که در آن زندگی روزمره انسان پیوندهای سنتی خود را از دست می دهد و مردم ناچارند شیوه‌های نوینی برای آن بیابند.

در طی قرن نوزدهم بسیاری از مردم از مناطق روستایی به مناطق شهری مهاجرت کردند و این موضوع منجر به رشد سریع شهرنشینی در این مناطق شد، در این وضعیت افراد به‌جای اینکه بر روی زمین‌های کشاورزی کار کنند یا در صنایع خانگی اشتغال داشته باشند، بدنبال کارهایی بودند که درآمد بیشتری داشته باشد و معمولاً چنین کارهایی را در کارخانه‌های بزرگ صنعتی پیدا می‌کردند. در گذشته آنها یا درون خانه‌های خود کار می‌کردند و یا محل کاری نزدیک به خانه خود داشتند در حالی که در وضعیت جدید آنها از خانه دور می‌شدند و این دوری از خانه بر روابط خانوادگی آنان نیز تأثیر می‌گذاشت. در این شرایط اگر چه حقوق مردان برای تأمین مخارج خانواده کافی نبود اما چون بچه‌ها نیز آرام آرام از کارهای طاقت‌فرسا دور شده بودند، از زنان انتظار می‌رفت در خانه بمانند و از آنها مراقبت نمایند. در این حالت مردان و زنان مجرد با مشکلات کمتری روبه‌رو بودند اما آنها نیز مسائل خاص خود را داشتند چرا که تحولات گسترده اجتماعی شرایط زندگی آنان را نیز متأثر ساخته بود. این تحولات روز بروز گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شد و جامعه‌شناسان در پی آن بودند که چگونه باید این روند رو به رشد تحولات را تفسیر کنند و برای مشکلات آن چاره‌ای بیابند.

بعضی از جامعه‌شناسان معتقدند که ما در مدرنیته متأخر(۵۸) هستیم یعنی در شرایطی قرار داریم که فرایند فردگرایی(۵۹) (وضعیتی که در آن مردم تشویق می‌شوند یا تحت اجبار قرار می‌گیرند که بر روی پای خود بایستند و به خودشان تکیه کنند) و جهانی شدن(۶۰) (سرعت یافتن ارتباطات بین بخش‌های مختلف جهان) نقش مهم و اساسی در زندگی روزمره زنان و مردان دارد اما همه زنان و مردان به شکل یکسان تحت تأثیر این فرایند واقع

نشده‌اند.

رهیافت تطبیقی جنسیت

مفهوم تطبیقی بودن جنسیت به این نکته اشاره می‌کند که جنسیت به صورت‌های گوناگون و تحت شرایط اجتماعی متفاوت شکل می‌گیرد. به‌عبارت دیگر جنسیت تنها تحت تاثیر ویژگی‌های زیستی مردان و زنان نیست. اگر تنها ویژگی‌های جسمی مردان و زنان ملاک بود در آن صورت می‌توانستیم شباهت‌ها و تفاوت‌های بین دو جنس را به‌خوبی روشن سازیم اما می‌دانیم که اینگونه نیست. با این حال می‌توانیم بگوییم بیشتر مردان یا بیشتر زنان چه نوع رفتاری خواهند داشت و حتی می‌توانیم حدس بزنیم جامعه و فرهنگ بر روی رفتار آنان چه تأثیراتی بر جای خواهد گذاشت.

طبقه یکی از موضوعاتی بود که جامعه‌شناسان از حدود ۲۰۰ سال پیش تا کنون روی آن کار کرده‌اند تا به کمک آن اینگونه رفتارها را تحلیل کنند، به همین ترتیب تفاوت‌های فرهنگی نیز مورد توجه بوده تا با آن تفاوت‌های رفتاری افراد بهتر شناخته شود.

طبقه نشان‌دهنده گروهی از افراد است که از میزان مشابهی از ثروت و قدرت در درون اجتماع برخوردارند. کارل مارکس از بنیانگذاران جامعه‌شناسی، طبقه را حائز اهمیت بسیار می‌دانست و معتقد بود این طبقه است که عامل شکل دهنده رفتار اجتماعی انسان‌ها است. او طبقاتی چون سرمایه‌داران یا بورژواها را از طبقات اصلی و مهم نظام سرمایه‌داری می‌دانست که صاحبان تجارت و اقتصاد جامعه‌اند و طبقه کارگر یا پرولتاریا را به گونه‌ای می‌دید که ناچارند نیروی کار خود را برای زنده ماندن و بقا عرضه کنند. او معتقد بود طبقات اجتماعی به‌صورت اجتناب‌ناپذیری در تضاد با یکدیگر قرار دارند و همین تضاد طبقاتی است که عامل تحولات بزرگ اجتماعی می‌شود.

ماکس وبر که او را نیز می‌توان از بنیانگذاران جامعه‌شناسی دانست بر این باور بود که تنها شرایط اقتصادی حاکم بر یک طبقه و حتی میزان مالکیت ابزار تولید دارای اهمیت نیست بلکه میزان سرمایه اجتماعی(۶۱) نیز اهمیت زیادی دارد. مثلاً بعضی از آریستوکرات‌ها اگر چه دارای ثروت زیادی نیستند ولی از احترام قابل ملاحظه‌ای برخوردارند.

مفهوم طبقه تا حد زیادی پیچیده و مبهم است چرا که طبقات مدام در حال تغییرند اما با همه اینها می‌توان گفت هنوز هم طبقه عاملی مهم در تحلیل‌های اجتماعی است و به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا و چگونه بعضی از گروه‌های اجتماعی سهم نابرابری از امکانات و منابع را در اختیار دارند. چیزی که در این کتاب برای ما مهم است این است که زنان و مردان با یکدیگر برابر نیستند و این تفاوت[۳]در بین خود زنان و در بین خود

مردان نیز دیده می‌شود.

زنان طبقه کارگر از مزایای کمتری نسبت به زنان طبقه متوسط برخوردارند و الگوهای رفتاری مردان طبقات بالای جامعه بعنوان مزایایی برتر مورد توجه سایر طبقات اجتماعی قرار می‌گیرد به‌طوریکه آنها نیز در پی دستیابی به چنین امتیازاتی هستند. در فصل دوم مثال‌هایی در این مورد ذکر شده و سعی کردیم تا نشان دهیم زن بودن در طبقات گوناگون اجتماعی مفهومی متغیر دارد و می‌تواند معرف تغییرات اجتماعی در درک از جنسیت باشد.

تمایزات فرهنگی(۶۲) نیز شیوه‌ای دیگر برای درک اهمیت پدیده‌های اجتماعی است. و این نقطه‌ای است که جامعه‌شناسی را به مردم‌شناسی متصل ساخته یا حداقل نوعی گرایش نسبت به آن ایجاد می‌کند. مردم‌شناسان جوامع سنتی و غیرغربی را مطالعه می‌کنند در حالی که جامعه‌شناسان به ویژگی‌های جوامع مدرن غربی توجه خاصی دارند. البته این مسئله نمی‌تواند تفکیک کاملی از حوزه فعالیت و عملکرد این دو علم به‌دست دهد اما وقتی مثلاً گینه جدید را با ایالات متحده یا اسکاتلند و استرالیا مقایسه کنیم تفاوت‌های فرهنگی بین این دو نمایان‌تر می‌شود و در چنین مقایسه‌هایی بهتر می‌فهمیم که چگونه جنسیت به شکلی اجتماعی خلق شده و ساخته می‌شود.

در هر جامعه‌ای مفهوم زن بودن یا مرد بودن می‌تواند معنایی خاص داشته باشد مثلاً در فصل اول ما در مورد قبایلی صحبت می‌کنیم که تقسیم‌بندی دیگری در مورد زن بودن یا مرد بودن دارند اگر چه این مسائل تنها چیزهایی نیستند که باید مورد توجه قرار گیرند.

از دیگر تفاوت‌هایی که باید به آنها توجه نمود تفاوت‌های سنی و تفاوت‌های مکانی بین مردان و زنان است که باید به رابطه آنها با قدرت در مراحل گوناگون زندگی توجه نمود. مثلاً باید قبل از تشکیل خانواده و بعد از شکل‌گیری آن چنین تفاوت‌هایی را در موقعیت و شرایط مردان و زنان بررسی کرد. البته، همانطور که در فصل سوم نیز اشاره می‌شود منظور تفاوت‌های بین مردان یا زنان متعلق به یک نوع خانواده نیست، بلکه باید این تفاوت‌ها را در درون جامعه و در بین گروه‌ها در نظر گرفت و به‌ویژه بر رفتارهایی تاکید کرد که ما آنها را ناهنجار یا منحرف(۶۳) می‌دانیم. در بعضی موارد گروه‌های غیرمعمول(۶۴) عامل مهمی در تغییرات اجتماعی‌اند و این مسئله ما را از تحلیل‌های سنتی که توجه به فرهنگ را عامل اساسی می‌داند دور ساخته و جنسیت را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌سازد. در مقابل این نکته نیز حائز اهمیت است که ما گروه‌های توانمند جامعه را با گروه‌های فاقد قدرت مقایسه کنیم. در فصل چهارم مثال‌هایی در این مورد داریم و به تاریخچه مقاومت و پایداری زنان اشاره می‌کنیم و حتی به اقداماتی اشاره می‌کنیم که توسط مردان برای غلبه بر هنجارهای ناشی از مفهوم مردانگی انجام شده است.

چنین مقایسه‌هایی در ابتدا می‌تواند حالتی توصیفی داشته باشد و نشان دهد که چگونه گروهی از افراد از سایر گروه‌ها متمایز می‌شوند و پس از آن می‌توان به شکل تحلیلی به نقد این تمایزات و عوامل ایجاد کننده آنها پرداخت.

نگرش انتقادی

جامعه‌شناسی جنسیت تنها به موضوع تفاوت بین مردان و زنان نمی‌پردازد بلکه سعی می‌کند ساختار طبقاتی و نابرابری را که نظام اجتماعی جنسیت ایجاد کرده است، به‌خوبی درک کند.

نگرش انتقادی در پی شناخت توانمندی‌ها و محدودیت‌های باورهای مختلف و شیوه‌های متفاوت زندگی است. در بسیاری موارد تمامی این مسائلی که از آنها سخن گفتیم مورد بحث قرار می‌گیرد. رهیافت انتقادی جنسیت سعی بر آن دارد که نشان دهد چگونه مفهوم جنسیت در فرهنگ‌های گوناگون و طبقات مختلف اجتماعی تغییر می‌کند.

جامعه‌شناسان جنسیت تلاش می‌کنند تا این امتیازات مثبت یا منفی را در درون ساختار اجتماعی بشناسند و نقش آنها را در تعریف جنسیت نشان دهند. اگر چه زنان با گذشت قرنها توفیقات اندکی در این زمینه به‌دست آورده‌اند اما آنها نیز در مقایسه با گذشته کنترل بیشتری بر زندگی شخصی خود پیدا کرده‌اند. مثلاً ما هنوز به جایی نرسیده‌ایم که بتوانیم مفهوم شاغل بودن زن و مفهوم مادر بودن او را با هم و در کنار هم بپذیریم، از سوی دیگر در بسیاری از کشورهای غربی هنوز هم مردان سلطه زیادی بر زنان دارند و این مسئله در کشورهای غربی هنوز هم باعث ایجاد محدودیت‌هایی برای زنان می‌شود با اینحال تاثیر آن در کشورهای غربی در مقایسه با سایر کشورها بسیار اندک و ناچیز است. در واقع ما شاهد نوعی بازگشت قدرت از سوی زنان هستیم اما در همین زمینه نیز چالش‌هایی وجود دارد، مثلاً دست‌یابی زنان به قدرت سیاسی هنوز هم با چالش‌های جدی روبه‌رو است. جالب است که کشور آفریقایی رواندا(۶۵) در حال حاضر بیشترین تعداد نمایندگان زن را دارد به‌طوریکه تقریباً نیمی از نمایندگان مجلس این کشور زن هستند در حالیکه در آمریکا ۱۶% از نمایندگان مجلس سنا را زنان تشکیل می‌دهند. (Inter – Parliamentary Union ۲۰۰۷)

مسئله دیگر اختلاف‌نظرهایی است که در بین خود جامعه‌شناسان وجود دارد، همه جامعه‌شناسان با طرح موضوع جنسیت به شکلی که اینجا مطرح می‌شود موافق نیستند. بعضی از آنها معتقدند وظیفه جامعه‌شناس کشف حقیقت نیست بلکه وظیفه او این است که نشان دهد جهان ما با چه واقعیت‌هایی

روبه‌رو است و این واقعیت‌ها در جهان امروز ما چه نقشی دارند.

درک مفهوم جنسیت با توجه به تنوع آراء و افکار اندیشمندان در این زمینه تا حدی دشوار است و به‌سختی می‌توان به نظریه‌ای واحد در مورد آن دست یافت.

در خلاصه پایانی هر فصل سعی بر این است که این آراء و افکار را دسته‌بندی کرده و تفاوت‌های موجود را بهتر بشناسیم و با شناخت بهتر آنها بتوانیم محدودیت‌ها و توانمندی‌های هر نظریه را نشان بدهیم. و من از شما به عنوان یک خواننده انتظار دارم که شما نیز نقدهای خود را در این مورد به آنچه که من آورده‌ام اضافه کنید و من نیز سعی می‌کنم در نوشته‌های بعدی که در مورد جنسیت خواهم داشت از این نقدها بهره ببرم، چه بسا آنچه که ما در آینده در این مورد می‌نویسیم با آنچه که امروز نوشته‌ایم تفاوت بسیاری داشته باشد.

ترتیب کتاب

برای شروع بحث باید از این نکته آغاز کنیم که هر جامعه‌ای چگونه بین مردان و زنان تمایز قائل می‌شود و آنها را از زوایای گوناگون می‌نگرد. جنسیت نشان‌دهنده تمایزاتی است که توسط نظام اجتماعی و ارزش‌های حاکم بر آن ساخته می‌شود و اینگونه است که مفاهیم خاصی چون مرد بودن یا زن بودن معنا پیدا می‌کند.

هنگامی که به زندگی روزمره مردم نگاه می‌کنیم می‌توانیم دریابیم که زن و مرد هر کدام چه نقش خاصی در این زمینه دارند و چه نوع رفتار خاصی از خود نشان می‌دهند. چارچوب اصلی این کتاب بر اساس تفسیرهای ناشی از نگرش جامعه‌شناختی شکل گرفته است و من معتقدم این نگرش سه حوزه اصلی تاریخی، تطبیقی و انتقادی را در بر می‌گیرد. (Mills ۱۹۵۹, Giddens, ۱۹۸۶:۱۳) برای درک جنسیت باید بدانیم مفهوم زن بودن و مرد بودن در گذشته چه معنایی داشته است (تاریخی) و بدانیم این مفهوم در درون فرهنگ‌های مختلف و در بین گروه‌های مختلف اجتماعی چه معنایی دارد (تطبیقی) و بدانیم توانمندی‌ها و محدودیت‌های شیوه‌های گوناگون تفکر درباره جنسیت چیست (تحلیل انتقادی). بنابراین این نوع درک می‌تواند برای ما حالتی روشنگر پیدا کند البته در صورتی که ما بدقت توجه کنیم جنسیت چگونه در زندگی روزمره ما جاری است. پس در این کتاب ما جنسیت را به عنوان تجربه زیسته افراد گوناگون در نظر می‌گیریم.

نخست ما به نگاه جسمی در این مورد اشاره می‌کنیم، نگاهی که در آن مرد و زن بودن با ویژگی‌های بیولوژیکی و زیستی شناخته می‌شود، سپس نگاهی جامعه‌شناختی به این موضوع می‌اندازیم و نشان می‌دهیم جنسیت چیزی نیست که ما به‌صورت طبیعی از آن برخورداریم بلکه چیزی است که ما یاد می‌گیریم و می‌آموزیم که باشیم. و این یعنی چیزی که از طریق روابط اجتماعی با دیگران حاصل می‌شود، روابطی که در آن قدرت به‌صورتی نابرابر وجود دارد.

همچنین جنسیت چیزی نیست که ما آن را به‌صورتی منفعالانه(۶۶) نگاه کنیم، در فصل چهارم ما به شیوه‌هایی اشاره می‌کنیم که افراد از طریق آن در برابر مفهوم متعارف جنسیت مقاومت نشان می‌دهند و سعی می‌کنند رفتاری متفاوت داشته باشند.

کتاب با این موضوع به پایان می‌رسد که آینده جنسیت چگونه خواهد بود و در دنیایی که شاهد تحولات بزرگی در زمینه‌های علمی و اجتماعی هستیم، وضعیت مردان و زنان از نظر ایفای نقش‌های اجتماعی به کدام جهت سوق خواهد یافت و آیا شناخت ویژگی‌های هر کدام از آنها همچنان مبهم باقی

خواهد ماند یا شاهد شفافیت بیشتری در این زمینه خواهیم بود؟

۱. مرد بودن و زن بودن تنها تفاوت جسمی

تفاوت‌های جسمی مردان و زنان

انسان‌ها گوش‌های بزرگ یا کوچکی دارند. حال تصور کنید که ما در جامعه افراد را بر اساس بزرگ بودن یا کوچک بودن گوش‌هایشان از هم جدا کنیم. مثلاً به‌جای اینکه تفکیکی در مورد زن و مرد داشته باشیم افراد گوش بزرگ و افراد گوش کوچک را به عنوان دو گروه متفاوت بشناسیم. چه اتفاقی می‌افتد؟ مثلاً روی در توالت‌ها به‌جای اینکه نوشته شود زنانه و مردانه باید بنویسیم مخصوص گوش بزرگ‌ها و مخصوص گوش کوچک‌ها، یا به جای شکل مرد و شکل زن چنین شکل‌هایی را روی در توالت ببینیم:



اگر این اتفاق بیفتد آن وقت بعضی از شغل‌ها مناسب کسانی است که گوش بزرگی دارند و مردم هم تصور می‌کنند افرادی که گوش بزرگی دارند حتماً مشاوران بهتری هستند چون بهتر می‌توانند گوش کنند. و حتماً لباس‌های خاصی هم برای دو گروه طراحی می‌شود. مثلاً کسانی که گوش بزرگی دارند کلاه بر سر نمی‌گذارند در حالیکه گوش کوچک‌ها در بیشتر مواقع کلاه بر سر دارند.

زن و مرد از نظر ژنتیکی بسیار مشابه یکدیگرند. هر انسانی حدود سه میلیون جفت ژن دارد که شامل ۴۶ کروموزوم (۲۳ جفت) است و تنها یک جفت از این کروموزوم‌ها تعیین کننده جنس او است. اگر این جفت XX باشد، آن فرد زن و اگر XY باشد مرد است. اما همینجا هم ممکن است اشکال دیگری نیز به‌وجود بیاید مثلاً ما افرادی را داریم که XXY هستند، یا بعضی‌ها XXYY هستند و می‌توان شاهد ترکیب‌های دیگری از این دست بود و ممکن است این وضعیت فرد را دچار ابهامی کند که خود او هم نداند واقعاً مرد یا زن است یا اینکه ما نتوانیم براحتی او را مرد یا زن بدانیم. مثلاً، سندرم ترنر(۶۷) زمانی روی می‌دهد که نوزاد تنها با یک کروموزوم X متولد می‌شود. در این حالت نوزاد قاعدتاً مؤنث است اما او فاقد ویژگی‌های جنسی یک فرد مؤنث است و معمولاً باید به این نوزادان هورمون‌های جنسی زنانه داده شود تا بتوانند برخی از صفات ثانویه جنسی زنانه را به‌دست آورند.

سندرم دیگری نیز وجود دارد که به آن کلاین فلتر(۶۸) می‌گوییم. این سندرم زمانی روی می‌دهد که نوزاد پسر دارای یک کروموزوم X اضافی است یعنی ترکیب XXY دارد. در این حالت بدن او فاقد مو است، پستان‌های بزرگتری نسبت به پسرهای همسن خود دارد و حتی در بسیاری موارد قادر به تولید اسپرم در بدن خود نیست. (Fausto – Stetling ۲۰۰۰,۲۰۰۲) اما با همه تفاوت‌ها نوزادی که سندرم ترنر دارد مؤنث و نوزادی که سندرم کلاین فلتر دارد مذکر نامیده می‌شود. (Sax ۲۰۰۲) چرا که این وضعیت باعث نمی‌شود تعریف کلی ما از مرد بودن یا زن بودن تغییر کند. البته در بعضی موارد ممکن است نوزاد پسری با آلت تناسلی کوچک(۶۹) یا نوزاد دختری با کلیتوریس بزرگ(۷۰) متولد شود که در این حالت‌ها حتی تشخیص درست مذکر بودن یا مونث بودن هم قدری دشوار می‌شود چرا که بجز از نظر کروموزومی از نظر جسمی نیز وضعیت آنها مطابق با شرایط یک مرد یا یک زن نیست، به چنین افرادی هرمافرودیت(۷۱) یا دوجنسی می‌گوییم. لذا اگر ما تمام افرادی را در نظر بگیریم که بنوعی دارای چنین وضعیتی هستند، اعم از کسانی که سندرم ترنر یا کلاین فلتر دارند یا وضعیت روشنی از نظر تعیین جنس ندارند، می‌توان گفت از هر ۱۰۰۰ نفر حدود ۱۷ نفر چنین وضعیتی دارند یعنی به‌درستی نمی‌توان آنها را زن یا مرد دانست (Fausto-Sterling ۲۰۰۲; Hird ۲۰۰۴) با اینحال همه افراد بالاخره یا زن و یا مرد هستند. بهرحال حضور این افراد در فعالیت‌های اجتماعی نیز به عنوان یک مسئله مهم مورد توجه است. (Kessler and Mckenna ۱۹۸۵/۱۹۷۸). افراد دو جنسی

نمی‌دانند وقتی صحبت از ارائه خدمات خاص رفاهی برای مردان یا زنان است آنها جزء کدام گروه هستند؟ مثلاً اگر بخواهند ورزش کنند چه نوع ورزشی را باید انتخاب کنند؟ و حتی نمی‌دانند که بالاخره سایر افراد باید آنها را آقا خطاب کنند یا خانم؟ و آنها خودشان باید چه برخوردی و ارتباطی با دیگران داشته باشند؟ همه این دشواری‌ها و تناقضات گاه کار را به جایی می‌کشاند که آنها را وادار می‌سازد تن به جراحی اجباری بدهند تنها برای اینکه بتوانند خود را در گروه مردان یا زنان جای دهند. (همچنین نگاه کنید به: (Hird ۲۰۰۴; intersex society of north America ۲۰۰۶) در واقع آنها ناچارند هویت خود را به گونه ای شکل بدهند که با یکی از این دو گروه تطابق پیدا کند. در حالی که اگر فردی با ویژگی مرد یا زن بودن متولد شود هیچ لزومی به انجام چنین کاری ندارد.

بعضی از زن‌ها رفتاری مردانه دارند و بعضی از مردان رفتاری زنانه دارند. اما به‌نظر می‌رسد آنچه که عادی و طبیعی است این است که زن‌ها باید رفتاری زنانه و مردان رفتاری مردانه داشته باشند.

اغلب افراد تصور می‌کنند زن‌ها به‌صورت طبیعی کوچکتر، ضعیف‌تر، احساسی‌تر، غیرعقلانی‌تر و وابسته‌ترند و در مقابل مردها، بزرگتر، خشن‌تر، عقلانی‌تر و کمتر احساسی و بیشتر متکی به خود هستند. اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد به معنی آن است که او معتقد است مرد و زن از نظر جسمی به گونه‌ای متفاوت از یکدیگر خلق شده‌اند و این تفاوت باعث می‌شود تا رفتارهایی متفاوت نیز داشته باشند. اما آیا ما واقعاً حق داریم شباهت‌های بین زن و مرد را نادیده بگیریم و در مقابل تفاوت‌های بین آنها را بزرگ‌نمایی کنیم؟

در زندگی روزمره تفاوت‌های جسمی بین زن و مرد همیشه مطرح می‌شود و در مورد آنها غلو یا بزرگ نمایی نیز می‌شود. وقتی یک نوزاد بدنیا می‌آید بلافاصله می‌فهمیم که او یک پسر است یا یک دختر. جنس عاملی است که بر اساس آن افراد به مرد و زن تقسیم می‌شوند. اما اگر فرض کنیم این امکان وجود نداشت یعنی نتوانستیم جنس نوزاد را مشخص کنیم و ناچار او را به دست جراحان سپردیم، در اینجا این حساسیت در افراد پیش می‌آید که این نوزاد پسر یا دختر چگونه بزرگ می‌شود؟ و اگر مثلاً پسر است نباید اجازه دهیم رفتارهای دخترانه در او تقویت شود و برعکس.

جامعه‌شناسان معتقد نیستند که رفتار انسان‌ها توسط عامل جنس تعیین می‌شود، مثلاً آنها این باور عمومی را قبول ندارند که هورمون تستوسترون عامل پرخاشگری و خشونت در مردان است. البته همانطور که خواهیم دید، سخن این نیست که جامعه‌شناسان نقش ویژگی‌های جسمی را نادیده می‌گیرند، آنها به اهمیت این امر واقفند اما برداشت آنها این است که آنچه ما بعنوان تصورات جسمی از خود داریم تحت تاثیر ویژگی‌های جامعه‌ای است که

در آن زندگی می‌کنیم و حتی بیش از آن تحت تأثیر زمان و دوره‌ای است که ما در آن بسر می‌بریم.
برای اینکه این موضوع را بهتر درک کنیم و بفهمیم که چگونه محیط اجتماعی عامل مهمی برای درک ما از مرد بودن یا زن بودن است، جامعه‌شناسان به واژه جنسیت اشاره می‌کنند.
در حالی که جنس کاملاً به ویژگی‌های فیزیکی و جسمی و به نوع کروموزوم‌های ما مربوط می‌شود، جنسیت، انتظارات اجتماعی، نقش‌ها و هنجارهای منتسب به مرد بودن یا زن بودن را نشان می‌دهد.
جنس نشان‌دهنده مرد یا زن بودن است و جنسیت مردانگی(۷۲) یا زنانگی(۷۳) را نشان می‌دهد.
جامعه‌شناسی جنسیت حول این موضوع به بحث می‌پردازد که چگونه عوامل اجتماعی بر رفتار زنان و مردان تأثیر می‌گذارند. واژه جنسیت تا قبل از دهه ۱۹۷۰ کاربرد چندانی نداشت و قبل از این دهه جامعه‌شناسان اغلب از جنس و نقش سخن می‌گفتند (Parsons and Bales ۱۹۵۶) یا اینکه از چگونگی سلطه انسان بر طبیعت جنس خودش سخن به میان می‌آمد (Garfinkel ۱۹۶۷). اما به عنوان یک مفهوم، جنسیت برداشت عمومی از ماهیت طبیعی جنس را به چالش کشید و فضایی را ایجاد نمود که در آن مرد بودن و زن بودن از نگاهی اجتماعی نگریسته شد و این باور شکل گرفت که بسیاری از نابرابری‌های اجتماعی بر جامعه تحمیل شده بنابراین امکان تغییر چنین باورهایی وجود دارد. اما هنوز هم اگر بخواهیم بین جنس بعنوان یک خصلت زیستی و جنسیت بعنوان یک ویژگی اجتماعی، تفاوت قائل شویم با محدودیت‌های زیادی روبه‌رو خواهیم بود چرا که در موضوع جنسیت باز هم مسئله جنس و ویژگی‌های زیستی انسان مبنای اصلی را تشکیل می‌دهد. لذا می‌توان گفت برای درک ویژگی‌های متفاوت زنان و مردان هم باید به تفاوت‌های زیستی آنها توجه نمود و هم اختلافات جنسیتی را مدنظر قرار داد.
همانطور که در مقدمه نیز یادآور شدیم، ما بدنبال این هستیم که تصویری جامعه‌شناختی از چگونگی عملکرد جنس و جنسیت در زندگی روزمره افراد ارائه دهیم و به این موضوع بپردازیم که چگونه باورها و ارزش‌ها مرد بودن یا زن بودن را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد و چگونه این فهم در طی گذشت زمان دچار تغییر می‌شود. واقعیت این است که این پدیده برای ما چندان روشن نیست و به همین دلیل نمی‌توان قبول کرد که حتی تصور امروزی از زن بودن و مرد بودن ثابت بماند، چرا که باید به نقش فرهنگ در درک آنها از جسم خودشان نیز توجه کنیم و در نهایت باید بدانیم مقصود اصلی تحلیل‌های جامعه‌شناختی جنسیت در زندگی روزمره نیز با ابهامات زیادی روبه‌رو است بنابراین هر گونه برداشت از رابطه جنس و جنسیت با زندگی

روزمره می‌تواند با موافقت‌ها و مخالفت‌های فراوانی روبه‌رو شود.

سابقه مرد و زن بودن

اگر به گذشته نگاهی بیندازیم درمی‌یابیم که رفتار زنان و مردان تنها به ویژگی‌های جسمی آنها مربوط نمی‌شده است با این حساب می‌توان درک کرد که برداشت ما در طول زمان دچار تغییرات زیادی شده است. مثلاً، در قرن نوزدهم بسیاری از اندیشمندان در کشورهای غربی بر این باور بودند که اگر زنان بدنبال ادامه تحصیل بروند ویژگی زن بودن خود را از دست می‌دهند یعنی در انجام وظایف زن بودن دچار مشکل خواهند شد و طبعاً چنین زنانی حتی ممکن است برخی خصوصیات زیستی خود مثل باروری را از دست بدهند. در واقع باور این بود که هر زنی برای برخوردار بودن از توان باروری به انرژی زیادی نیاز دارد و اگر این انرژی را در راه کسب علم و رفتن به دانشگاه صرف کند در واقع توان خود برای باروری را از بین برده است. (Delamont ۱۹۷۸) البته این باور شاید به گذشته‌ای دورتر برگردد، یعنی زمانی که تصور می‌شد باروری زن و زایمان او باعث زوال عقل می‌شود و همین پدیده است که زنان را در مقایسه با مردان کم عقل‌تر و نادان‌تر می‌کند. حتی این تصور در بسیاری از کشورهای اروپایی وجود داشت که زنان دچار هیجان بیشتر و در عین حال ضعف و ناتوانی بیشتری نسبت به مردان هستند و علت آن نیز چیزی جز داشتن رحم نیست.

در ادبیات قدیم یونان واژه hystera که معنای تشنج و هیجان داشت به معنی رحم و زهدان به‌کار می‌رفت، اما کم‌کم به‌جای تشنج و هیجان از واژه بیماری استفاده شد، این موضوع به‌ویژه در عصر ویکتوریا بیشتر مشهود بود چرا که در آن دوره زنان می‌خواستند مسؤلیت‌هایی بیش از خانه‌داری و بچه‌داری داشته باشند لذا ضعف و ناتوانی بهانه‌ای بود که بوسیله آن زنان از فعالیت‌های بیشتر منع می‌شدند. در آن روزگار این اعتقاد وجود داشت که اگر زنان خارج از خانه به کار بپردازند رحم آنان جابجا می‌شود و همین جابجایی رحم است که باعث ناباروری می‌شود یا زمان باروری آنان را به تأخیر می‌اندازد. البته این تنها آغاز یک ماجرا بود چرا که به هر بهانه‌ای می‌توان گفت رحم زن جابجا می‌شود و زنی که رحم جابجا شده دارد دیگر فردی عادی نیست بلکه یک بیمار نیازمند مراقبت است. در واقع بسیاری از رفتارهای زنانه مثل گریه کردن یا دلسوزی کردن و غصه خوردن رفتارهایی غیرطبیعی تلقی می‌شد و از آن اینگونه نتیجه گرفته می‌شد که زنان موجوداتی نیازمند ترحمند. در مواردی نیز سعی می‌شد به کمک روان‌شناس این حالت‌ها را از بین ببرند و حتی در مواردی تلاش می‌شد تا با برخی جراحی‌های جزیی زنان را از این به اصطلاح

بیماری‌ها نجات دهند. (Turner ۱۹۸۴, Bordo ۱۹۸۹, Foucault ۱۹۹۰) موردی که آن‌ماری(۷۴) در نیوزیلند عصر ویکتوریا(۷۵) به آن دچار شد شاهد خوبی بر این مدعا است:

یک روز تعطیل بود(۷۶). سال ۱۸۸۶، آن ماری دختری هفده ساله بودکه همراه خانواده‌اش برای تفریح به اطراف شهر رفته بود. نیمه‌های شب بود که او ازخواب پرید و شروع به گریه و ناله کرد و مدام با نگاه کردن به آسمان دعا می‌کرد، حالتی غیرعادی داشت و نشان می‌داد مشکل روحی بزرگی دارد. خانواده‌اش او را به خانه رساندند و به او توصیه کردند دوش آب سرد بگیرد، او مدتی زیر آب سرد ماند تا حرارت بدنش اندکی کاهش یافت اما از نظر روحی بهبود نیافت و این حالت در او باقی ماند. چندین سال گذشت، خانواده‌اش که نگران سلامتی او بودند به هر کاری متوسل شدند اما نتیجه‌ای نگرفتند، سرانجام تصمیم گرفتند آن ماری را پیش یک پزشک ببرند. او پس از بررسی و معاینه نظر داد که باید آن ماری جراحی شود. از آنجا که این حالت در زمان عادت ماهیانه او به‌وجود آمده بود، پزشک تشخیص داد که علت همهٔ این بیماری‌ها وجود تخمدان است... در ۲۰ ژوئیه سال ۱۸۹۰ آن ماری توسط دکتر فردیناند باچلور(۷۷) و سه دستیارش جراحی شد و در جریان این جراحی تخمدان او به‌صورت کامل برداشته شد.... یک ماه پس از عمل جراحی هیچ‌گونه بهبودی در وضعیت آن ماری حاصل نشد. (Brookes, ۱۹۹۱: ۱۵-۱۹)

ممکن است با خواندن این مطالب خندیده باشید یا بسیار متعجب شده باشید، اما آنچه مهم است این است که همه این مسائل به یک حدس اساسی مربوط می‌شد، حدسی که پزشک زده بود و مدارک موجود نیز آن را تایید می‌کند. در واقع حدس پزشک بود که سرنوشت این دختر را تغییر داد.
نکته مهم این است که تمام نظریه‌های علمی تغییر می‌کنند و هیچ نظریه‌ای برای همیشه معتبر نیست و نکته دیگر اینکه ما از منظری جامعه‌شناختی هم می‌توانیم به این تحولات نگاه کنیم و آنها را به شکلی دیگر بفهمیم. از این دیدگاه دانشمندان هر علم در دوره خاص با فرهنگی خاص زندگی می‌کنند و تحت تأثیر همان باورها و همان هنجارهای فرهنگی نیز عمل می‌کنند، بنابراین می‌توان گفت آنها به نکات خاصی توجه می‌کنند و تحت تأثیر شرایط محیطی خود قرار می‌گیرند و همه این مسائل بدون اینکه خود متوجه شوند بر نحوه تصمیم‌گیری و عمل آنها تأثیر می‌گذارد. (cf. Laqueur ۱۹۹۰) بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تحقیقات و پژوهش‌های علمی مربوط به جنس نیز از این قاعده مستثنی نیست.

تا پیش از قرن هجدهم میلادی، اندیشمندان غربی تظاهرات گوناگون مرد بودن یا زن بودن را ناشی از ویژگی‌های جسمی انسان می‌دانستند. همانطور که مورخ معروف «توماس لاکور(۷۸)» (۱۹۹۰) معتقد است، جایی که ما یک جنس را برتر می‌دانیم، قابلیت‌های جنس دیگر با او مقایسه می‌شود. در واقع این نگرش پس از مدتی به باوری عمومی تبدیل می‌شود و به عنوان یک عقیده در بین مردم رواج می‌یابد اگر چه تمامی تفسیرهایی که با این هدف انجام می‌شود تحت تاثیر باور عمومی افراد در مورد مرد و زن بودن است. البته باید نقش اسطوره‌هارا نیز در نظر گرفت چرا که در دوران گذشته اغلب مردم اطلاعات و آگاهی‌های خود را از طریق اسطوره‌ها کسب می‌کردند.

در قرون میانی این تصور وجود داشت که خصلت‌های زنانه هم در مردان و هم در زنان وجود دارد اما این مردان هستند که با مهار کردن این خصلت‌ها و ایجاد خصلت‌هایی جدید مرد بودن خود را نشان می‌دهند و این نقطه تمایز آنها از زنان است. از سوی دیگر این زن است که تمامی خصلت‌ها و ویژگی‌های خود را از مرد گرفته اما مردان چیزی بیش از آن در اختیار دارند. در اینجا زن و مرد نشان دهنده دو گروه از مردم نبود بلکه بیانگر دو نوع رفتار بود. (Laqueur ۱۹۹۰) این عقیده هنوز هم به‌طور کامل از بین نرفته است اما از قرن هفدهم بتدریج تضعیف شد و از قرن هجدهم اثر اندکی از آن باقی ماند و جامعه پذیرفت که زن و مرد دو جنس از یک نوع انسان هستند. طبق این باور مرد و زن از نظر جسمی متفاوت و متضاد با یکدیگرند و تفاوت‌های جسمی آنها بسیار زیاد است. (Laqueur ۱۹۸۹). به علاوه، تمامی این تفاوت‌ها از شکل ظاهری مرد و زن (Jordanova ۱۹۸۹) گرفته تا هورمون‌های آنان (Qudshoorn ۱۹۹۴) در قالب هنجارمند بودن وضعیت مردان در مقابل نابهنجار بودن وضعیت زنان مطرح می‌شد. یعنی آنچه که در مورد مردان وجود داشت طبیعی و آنچه زنان نسبت به مردان فاقد آن بودند به عنوان نقص یا کمبود تلقی می‌شد. در این زمینه یکی از مثال‌های جالب تفاوت استخوان‌بندی و اسکلت زن و مرد بود.

تا پیش از اواسط قرن هجدهم، تمایزی بین اسکلت‌های یافت شده در حفاری‌ها وجود نداشت و در تمامی موارد گفته می‌شد که اسکلت یک یا چند «انسان» یافت شده است اما از اواخر این قرن بودکه موضوع تفاوت در اسکلت‌های یافت شده مطرح گردید. نخستین نظر این بودکه اسکلت زنان با مردان تفاوت دارد و تفاوت در این است که در اسکلت زنان نسبت جمجمه به کل بدن کوچکتر از مردان است یعنی اگر اسکلتی یافت شد که سر کوچکی داشت متعلق به یک زن است و اگر سر بزرگی داشت متعلق به یک مرد است. این موضوع به طور ضمنی نشان دهنده میزان هوش نیز بود زیرا بزرگ بودن سر به معنی داشتن عقل بیشتر و کوچک بودن سر به معنی داشتن عقل کمتر بود در حالی که تحقیقات بعدی نشان داد اصولاً چنین چیزی واقعیت ندارد و

حتی بسیاری از تحقیقات نشان داد که برعکس این تصورات، زنان نسبت به مردان در مقایسه با بدنشان جمجمه بزرگتری دارند اما این تحقیقات چندان مورد توجه قرار نگرفت. پس از بی نتیجه ماندن این تحقیقات، مسئله دیگری مطرح شد و آن اینکه اسکلت‌هایی که استخوان لگن بزرگتری دارند متعلق به زنان هستند چرا که در زنان این استخوان بزرگتر است اما مسئله به اینجا هم ختم نشد، در واقع این یافته دستاویزی شد تا از آن استفاده‌های وسیع‌تری بعمل آید. در آن زمان بحث رشد جمعیت اهمیت زیادی داشت. بسیاری از گروه‌های نژاد پرست نگرانی‌های شدیدی داشتند، مثلاً از زنان سفیدپوست توقع داشتند فرزندان بیشتری بدنیا بیاورند چرا که جمعیت سفیدپوستان در مقایسه با سیاه‌پوستان در حال کاهش بود و این مسئله آنها را بشدت نگران می‌ساخت. اهمیت مسئله در این بود که زنان سفیدپوست متعلق به طبقات بالای جامعه بودند و اگر رشد جمعیت در این گروه کاهش می‌یافت این بیم وجود داشت که در آینده‌ای نه چندان دور سلطه این طبقه نسبت به طبقات دیگر جامعه از بین برود بنابراین تولد فرزندان بیشتر راهی برای حفظ این سلطه بود (Schiebinger ۱۹۸۹). این بحث‌ها با یافته‌های علمی گره خورده بود، یعنی سخن این بود که اسکلت‌ها نشان می‌دهد که استخوان لگن زنان بزرگتر است پس آنها به گونه‌ای خلق شده‌اند که بچه بدنیا بیاورند. (e.g. wallstonecraft ۱۷۹۲ / ۱۹۸۵). بنابراین حضور زنان در عرصه‌های عمومی می‌توانست با چنین استدلال‌هایی محدود شود، یعنی طرح این موضوع در واقعه بهانه‌ای بود برای کنترل رفتار زنان و سوق دادن آنها در جهت فرزندآوری بیشتر و در نهایت حفظ سلطه نژادی خاص بر جامعه. در واقع چون زنان سفیدپوست طبقات مرفه امکان بیشتری برای تحصیل داشتند و از شرایط بهتری برای کار نیز برخوردار بودند احتمالاً فرزند کمتری بدنیا می‌آوردند و در مقایسه با گروه‌های دیگر عقب می‌ماندند، این استدلال و استدلال‌های مشابه آن راهی برای تغییر این وضعیت بود. اما پس از گذشت این دوران باز هم آثار این تفکر باقی ماند به‌طوری که می‌توان گفت در طی قرن نوزدهم و بیستم این باور همچنان در ذهن مردم وجود داشت و حتی می‌توان رگه‌هایی از آن را در قرن بیست و یکم نیز مشاهده کرد.

امروزه نیز این باور که بدن مرد و زن کاملاً با یکدیگر متفاوت است هنوز یک باور عمومی است و این اعتقاد که این دو جنس دو رفتار متفاوت دارند در افکار مردم دیده می‌شود. این باورها در طول دوره‌های گوناگون تقویت شده و نشان می‌دهد که مرد بودن و زن بودن تنها یک واقعیت ساده نیست بلکه موضوعی نیازمند تفسیر بیشتر است.

اینکه مرد بودن و زن بودن چه معنایی دارد؟ و چگونه تصور ما از آن در طول تاریخ عوض شده است جای تأمل بسیار دارد و همین مسائل است که ما را به سوی درک اثرات فرهنگی و اجتماعی و تحولات ناشی از آن وا می‌دارد به‌طوریکه ما جنسیت را از دیدگاهی اجتماعی و نه صرفاً زیستی مورد

بررسی قرار دهیم.

مقایسه دیدگاه‌های مختلف درباره جنس و جنسیت

فرهنگ‌های مختلف به شیوه‌های متفاوتی زن بودن و مرد بودن را نشان می‌دهند و آن را به طرق گوناگون در زندگی روزمره به‌کار می‌گیرند. در بعضی فرهنگ‌ها مرد بودن نقطه مقابل زن بودن نیست و آنچه مردانه نامیده می‌شود چیزی متضاد زنانه تلقی نمی‌گردد. بنابراین چگونگی رابطه جنس با جنسیت نیز از دیدگاه‌های مختلف تفاوت‌های بسیاری دارد. در اینجا سعی بر این است تا این تفاوت‌ها را نشان دهیم این بحث می‌تواند به نگرش سومی نیز برسد که در آن جنس و جنسیت را در کنار هم می‌بینند. (Herdt ۱۹۹۴) حتی اگر در یک فرهنگ خاص تنها مدل دو جنس مرد و زن داشته باشیم نمی‌توان گفت در فرهنگ دیگری مثل مردم انگلو آمریکن برداشت از زنانگی و مردانگی نیز مانند همین مدل است. در تمامی فرهنگ‌ها انتظارات خاصی بر زنان و مردان تحمیل می‌شود و این انتظارات در هر نظام فرهنگی متفاوت از نظام فرهنگی دیگر است.

در بین اولین اقوام سرخپوست آمریکای شمالی وظایف زندگی روزمره بین افراد تقسیم شده بود اما این تقسیم‌بندی به صورت ساده‌ای نبود که ما آن را تفکیک وظایف بین مرد و زن می‌دانیم.

در تمامی قبایل بومیان سرخپوست آمریکایی، مردانی بودند که به آنها برداش(۷۹) گفته می‌شد، آنها کارهای زنانه انجام می‌دادند و در هر قبیله لقب خاصی داشتند مثلاً افراد قبیله ناوایو(۸۰) به آنها ندلهی(۸۱) و افراد قبیله زونی(۸۲) به آنها ایهامانا(۸۳) می‌گفتند. در واقع این افراد از نظر جسمی و زیستی مرد بودند اما بسیاری از وظایفی را انجام می‌دادند که خاص زنان بود. حتی ممکن بود چنین افرادی لباس‌های زنانه بپوشند و رفتاری زنانه نیز داشته باشند. در این قبایل زنانی نیز بودند که وظایفی مردانه را انجام می‌دادند در واقع این گروه چیزی بین دو گروه اصلی مردان و زنان قبیله بودند و نمی‌شد آنها را در گروه مردان یا زنان جای داد بلکه ویژگی‌هایی بینابین داشتند بطوریکه بعضی از آنها هم وظایف مردانه و هم وظایف زنانه را برعهده داشتند، مثلاً بافندگی می‌کردند (که معمولاً کاری زنانه بود) و در عین حال وظیفه تهیه دارو و غذا را بر عهده داشتند (که معمولاً کاری مردانه بود) ودر عین اینکه نقش زن را ایفا می کردند در فعالیت‌هایی مانند شکار شرکت می‌کردند که کاملاً مردانه بود. بنابراین می‌توانیم این مردان را گروه سوم واین زنان را گروه چهارم بدانیم. یعنی چهار نوع جنسیت متفاوت وجود داشت که هر کدام دارای ویژگی‌های خاص خود بودند. اما خود اقوام سرخپوست آمریکایی آنها را افرادی بین زن و مرد نمی‌دانستند بلکه برای آنها هویتی

خاص قائل بودند و از آنها انتظارات خاصی هم داشتند، به همین جهت وظایف خاصی نیز به آنها محول می‌شد و در جامعه نیز از جایگاه خاصی برخوردار بودند. (Roscoe ۱۹۹۴) از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت وظایفی که هر فرد در زندگی روزمره انجام می‌دهد تا حد زیادی معرف جنسیت او است اما در همه فرهنگ‌ها نمی‌توان تقسیم بندی جوامع غربی در مورد تفکیک وظایف دو جنس را ملاحظه کرد. (Cf. Kessler and Mckenna ۱۹۸۵ /۱۹۷۸). مثلاً در هندوستان بعضی از افراد زن تلقی می‌شوند که اگر بخواهیم با دیدگاه غربی به آنها کنیم اطلاق زن بودن به بسیاری از آنها ممکن نیست.

در هندوستان به این افراد هیجراس(۸۴) می‌گویند. هیجراس‌ها خود را پیروان و بندگان بهاچراماتا(۸۵) می‌دانند. اما داستان چیست؟ در واقع در هند باوری وجود دارد که اگر مردی از نظر جنسی ناتوان بود و بصورت مادرزادی میل به زن در او وجود نداشت، باید لباس زنانه می‌پوشید و رفتار زنانه از خود نشان می‌داد و خود را پیرو بهاچراماتا می‌دانست یعنی الهه‌ای که خود او نیز جنسیتی نامعلوم داشت. حال اگر از دیدگاه غربی نگاه کنیم، هیجراس‌ها مردانی هستند که رفتار زنانه دارند اما اگر از دیدگاه فرهنگ حاکم بر هند نگاه کنیم درک ما به گونه‌ای دیگر خواهد بود و این تصور نادرست به‌نظر می‌رسد.

در فرهنگ هند نگرش منفی نسبت به زنان وجود دارد، از سوی دیگر نقش زن در تولد فرزند ویژگی مثبتی برای او است و مادر بودن امتیاز بزرگی به‌حساب می‌آید. اما هیجراس‌ها اگر چه توان باروری ندارند اما آن ویژگی منفی را نیز ندارند پس می‌توانند افرادی خوب و خوش یمن باشند. به‌همین جهت هنگامی که کسی در فکر ازدواج است یا بدنبال برپایی مراسم عروسی است آنها را دعوت می‌کند زیرا معتقد است حضور آنها برای زندگی آینده‌اش خوش یمنی می‌آورد و هنگامی که نوزاد پسری متولد می‌شود سعی می‌کنند او را ابتدا به دست هیجراس‌ها بدهند تا زندگی پر برکت و خوبی داشته باشد. با همه اینها وضعیت هیجراس‌های هندی با مردان سرخپوستی که از آنها یاد کردیم متفاوت است هنوز جامعه هند نمی‌داند که باید وجود هیجراس‌ها را به صورتی مثبت بنگرد یا آنرا پدیده‌ای منفی بداند با اینکه آنها کارکردهای زیادی دارند و در بسیاری از موارد نقش مثبتی ایفا می‌کنند. هندی‌ها معتقدند در این جهان بزرگ انواع انسان‌ها خلق شده‌اند بنابراین باید به همه انسان‌ها با همه ویژگی‌هایی که دارند، احترام گذاشت. (Nada ۱۹۹۴).

در فرهنگ ساموآ و سایر اقوام پلی‌نزی هم می‌شود باورهای مشابهی را پیدا کرد. (Besnier ۱۹۹۴; Schmidt ۲۰۰۳) فرهنگ ساموآیی نیز اصل هویت را می‌پذیرد و برای جنسیت نیز هویت خاصی قائل است اما این هویت فردی نیست بلکه در قالب جایگاه فرد در جامعه و در ارتباط او با سایر افراد معنی پیدا می‌کند. اینجا هم جنسیت سومی وجود دارد که به آن فاآفافاین(۸۶) می‌گویند. در واقع این افراد اگر چه مرد هستند اما کارهایی زنانه

انجام می‌دهند و اهالی ساموآ نیز آنها را با همین وضعیت برسمیت شناخته‌اند. آنها از دوره کودکی و نوجوانی به انجام امور زنانه وادار می‌شدند چرا که در این جامعه تعداد کسانی که این کارها را انجام بدهند زیاد نبود، اما به مرور زمان فرهنگ غربی در این جامعه نیز رواج پیدا کرد و توجه به جنسیت و مسایل مربوط جنس نیز اهمیت بیشتری یافت، این تحولات پیامدهای خاصی داشت ولی مردم ساموآ از وقوع آن راضی نبودند چرا که نظام سنتی حاکم بر جامعه آنها را تغییر می‌داد. (Schmidt ۲۰۰۳) با همه اینها اگر چه مردان فاآفافاین از نظر جسمی خصوصیت مردانه داشتند اما بسیاری از آنها هنوز هم لباس‌های زنانه می‌پوشیدند. البته مردم ساموآ تحت تاثیر فرهنگ غربی تغییر لباس داده بودند، گروهی از آنها هنوز هم به‌صورت سنتی لاوالاواس(۸۷) می‌پوشیدند که نوعی لباس محلی بود و هم مردان و هم زنان از آن استفاده می‌کردند اما گروهی دیگر لباس‌هایی مثل پیراهن‌های تی‌شرت به تن می‌کردند که کاملاً معرف فرهنگ غربی بود.

گوناگونی جنسیتی(۸۸) در فرهنگ‌ها

اگر چه از نظر فرهنگی ما با دو مدل مرد و زن روبه‌رو هستیم اما این تفکیک به آن معنی نیست که در تمامی فرهنگ‌ها انتظارات یکسانی از دو جنس وجود دارد. مثلاً قدرت بدنی زنان را در نظر بگیرید، در انگلستان و بسیاری از کشورهای غربی این تصور وجود دارد که زنان از نظر جسمی افرادی ضعیف هستند اما همین باور بیشتر در میان زنان طبقات متوسط این کشورها وجود دارد در حالیکه زنان طبقه کارگر این جوامع چنین تصوری ندارند.

آن اواکلی(۸۹) به عنوان یک جامعه‌شناس (۱۹۷۲) معتقد بود که اگر به دهه ۱۹۷۰ برگردیم به‌خوبی در می‌یابیم که در آن دوران زنان در بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی و حتی در مناطق روستایی اروپا سخت‌ترین و طاقت‌فرساترین کارها را انجام می‌دادند. به‌عنوان مثال در کشور آلبانی حتی تا اواخر قرن بیستم زنان سخت‌ترین کارهای کشاورزی را انجام می‌دادند و این وضعیت حتی در زمانی که باردار بودند نیز ادامه داشت.

بسیاری از محققان غربی در پی آن بودند که علت این وضعیت را دریابند (senturia, ۱۹۹۷) اما همانطور که اوآکلی (۱۹۷۲) متذکر می‌شود حتی تا سی سال پیش هم این تصور وجود نداشت که زنان افرادی ظریف و شکننده‌اند و نباید عهده دار کارهای سخت شوند.

در جوامع غربی این تفکر که زنان قدرت بدنی کمی دارند و برای کارهای سخت آفریده نشده‌اند از گذشته تا حال دچار تغییرات زیادی شده است و می‌بینیم که در بسیاری از این جوامع هنوز هم زنان در مشاغلی مانند پلیس یا نیروی انتظامی، کارهای فنی و مهندسی و حتی در ورزش‌هایی مثل تیراندازی یا کاراته فعالیت دارند.

(Butler ۱۹۹۲, Hargreaves ۱۹۹۷, Pringle and winning ۱۹۹۸, Brace – Govan، ۲۰۰۴) در بسیاری از این نقاط زنان پرستار در جابجایی بیماران فعالیت داشتند و اصولاً وظیفه انتقال مریض به بیمارستان و جابجایی او که کاری سنگین بود بر عهده آنان گذاشته شده بود اما در این مورد باور عمومی جامعه نیز آنرا تأیید می‌کرد چرا که که تصور می‌شد زنان کارگری که در انتقال بیماران فعالیت دارند مسئول مراقبت از بیمار نیز هستند و این نقش به‌صورت سنتی به زنان مربوط می‌شود. (Eriksen et al. ۲۰۰۴). از قرن هجدهم میلادی بود که در جوامع غربی این باور شکل گرفت که زنان از نظر جنسی افرادی منفعل هستند در حالیکه مردان قادرند تمایلات جنسی خود را سازماندهی کنند. در مقابل در فرهنگ اسلامی عقیده واحدی در این مورد وجود نداشت، بسیاری از اندیشمندان مسلمان زنان را افرادی با غریزه نیرومند تصور می‌کردند درحالیکه گروهی دیگر اینگونه نبودند:

اگرچه زنان و مردان از تمایلات جنسی برخوردارند اما بسیاری از مسائل فرهنگی باعث می‌شود تا زنان در این زمینه حجب و حیای خاصی داشته باشند. پاکدامنی و عفاف ویژگی مثبتی است که تمامی جوامع از زنان انتظار دارند. (Imam ۲۰۰۰; ۱۲۲)

حال چنین اظهار نظرهایی را با نظرات افراد دیگر مقایسه کنید، مثلاً پزشکان انگلیسی در عصر ویکتوریا معتقد بودند که اصولاً زنان فاقد چنین غریزه‌ای هستند. یکی از این پزشکان نوشته است:

و اگر خوب دقت کنیم آنها خود را نسبت به همسرانشان مسئول می‌دانند بنابر این آنچه انجام می‌دهند نه در جهت کسب رضایت شخصی بلکه در جهت جلب رضایت همسرانشان است. (Acton, cited in Lewis ۱۹۸۴:۱۲۶)

از قرن نوزدهم بود که دنیای غرب با افول اخلاق و ارزش‌های اخلاقی روبه‌رو شد، این باور ایجاد شده بود که مردان آزادند تا به هر شکلی که دوست دارند نیاز جنسی خود را برآورده سازند اما زنان چنین حقی ندارند. (نگاه کنید به: Dugan and Hunter ۲۰۰۶). برخی مطالعات نشان می‌دهد که زنان از همان ابتدا در برابر این عقیده نادرست ایستادگی کردند. اما امروزه نیز شاهد هستیم که این تصور هنوز در بسیاری از جوامع و

به‌ویژه در دنیای غرب رواج دارد و حتی دامنه آن به درون خانواده نیز کشیده است. وضعیتی که نه تنها سلامت جامعه بلکه سلامت خانواده را نیز تهدید می‌کند و دنیای غرب را با مشکلات و مسائل بزرگی روبه‌رو ساخته است.

افراد مایلند فرهنگ مدار(۹۰) باشند. یعنی دوست دارند اینگونه فکر کنند که هر آنچه در فرهنگ آنها پذیرفته شده طبیعی و درست است و اصولاً بهترین شیوه و تنها شیوه عمل، همان شیوه‌ای است که آنها به آن معتقد هستند. اگر نگاهی به رفتار و آداب رسوم مردم سایر کشورها بیاندازیم با آنها احساس بیگانگی می‌کنیم، با خود می‌اندیشیم چرا مردم سایر کشورها مثل ما عمل نمی‌کنند و اینجا است که جامعه‌شناسان سعی می‌کنند این تفاوت‌ها را از دیدگاه جامعه‌شناسی بررسی کنند یعنی هیچ چیز را بیگانه و غریبه ندانند بلکه سعی کنند تفاوت‌ها را بفهمند و آنها را به عنوان یک واقعیت بپذیرند.

برای درک هر موضوع باید از آن فاصله بگیریم و از آن فاصله به موضوع نگاه

کنیم، تا زمانی که خود درون یک پدیده هستیم قادر به درک ابعاد گوناگون آن نمی‌باشیم و تنها در این صورت است که معنای جنس و جنسیت نیز برایمان روشن می‌شود و تنها در این حالت است که می‌توانیم تفاوت‌ها را از میان شباهت‌ها درک کنیم. (Berger 1966 / 1963). دیدن تفاوت‌ها در بین مجموعه‌ای از شباهت‌ها نیازمند نگاهی تیزبین و دقیق است، نگاهی که ما را به سوی نگرشی انتقادی رهنمون می‌سازد و نگرش انتقادی به معنای منفی بودن یا منفی دیدن نیست اما در آن علاوه بر توانمندی‌ها، تمامی محدودیت‌ها و کاستی‌ها نیز مشاهده می‌شود.

نگرش انتقادی

هنوز هم این موضوع جای بحث بسیار دارد که مرد و زن از نظر جسمی و بدنی چقدر با یکدیگر متفاوتند؟ مثلاً آیا مرد و زن از نظر حجم مغز یا کارکرد آن نیز با یکدیگر تفاوت دارند؟ و دیگر اینکه این تفاوت‌ها تا چه حد بر رفتار مردان و زنان اثر می‌گذارد؟

سیمون لوی(۹۱) نظریه جالبی در این زمینه دارد و سعی کرده است با بررسی سلول‌های عصبی پاسخی برای این سوال بیابد. (Le vay, 1991). لوی تحقیقات زیادی بر روی بخشی از مغز انجام داد که ما به آن هیپوتالاموس(۹۲) می‌گوییم. هیپوتالاموس همان بخشی است که بسیاری از فعالیت‌های حیاتی ما مثل تنفس، گردش خون و سوخت و ساز بدن و واکنش‌های جنسی را کنترل می‌کند. لوی در تحقیقات خود نشان داد که بخشی از هیپوتالاموس که

به آن (۹۳)INAH۳ گفته می‌شود بین مردان و زنان متفاوت است به‌طوریکه حجم این بخش از مغز در زنان کوچکتر از مردان است. (Byne et al, 2001). اگر این تفاوت‌ها را بپذیریم باید بدنبال کشف علت آنها برویم مثلاً به این موضوع توجه کنیم که آیا از همان ابتدای تولد روند رشد مغز در زنان و مردان به گونه‌ای دیگر پیش می‌رود و آیا از همان ابتدا تمایلات زنان و مردان با یکدیگر متفاوت است؟

مطالعات دیگری که در این زمینه انجام شد نشان داد که تفاوت در هیپوتالاموس مردان و زنان به حدی نیست که ما بتوانیم در مورد آن براحتی قضاوت کنیم. در واقع این تمایز اگر چه وجود دارد اما نمی‌تواند ما را به قبول نظریه‌ای روشن در این زمینه برساند. (Swab et al, ۱۹۹۵). تحقیقات دیگری تمامی یافته‌های لوی را زیر سوال برد، محققان آنها معتقد بودند لوی تنها با بررسی یک نمونه ۴۱ نفره از افرادی که بعلت بیماری ایدز جان سپرده بودند سعی کرده بود این تفاوت را نشان دهد در حالیکه چنین نمونه‌ای نمی‌تواند معرف خوبی برای جامعه باشد. علاوه بر آن اغلب مطالبی که او در مورد تمایلات یا امیال افراد مطرح می‌کرد بیشتر بر اساس حدسیات و تصورات او بود و این تصورات را نمی‌توان مبنای مطالعات علمی قرار داد. (e.g Byne et al, 2007). در بررسی دقیق یافته‌های لوی معلوم شد تفاوت چندانی بین هیپوتالاموس زنان و مردان وجود ندارد و بسیاری از نتایجی که او به‌دست آورده بود پایه‌های علمی درستی نداشت و مدارک معتبری برای قبول آن دیده نمی‌شد. بسیاری قانع شده بودند که لوی تحت تاثیر باورهای حاکم بر جامعه و عقاید قالبی قرار داشته و همان حرف‌هایی را تکرار کرده که باور رایج مردم بوده است. این باور عمومی باعث شده بود که لوی نیز سعی کند نتایج تحقیقات خود را به صورتی منتشر سازد که همین باور را تأیید کند. در واقع او به‌جای اینکه واقعاً بدنبال کشف واقعیت باشد به گونه‌ای دیگر همان عقاید را تایید کرده است.

(Hird 2004:30-32) لوی در کشف ماهیت جنس و جنسیت و روابط بین آنها ناتوان بود و در بعضی موارد حتی اگر به نتیجه درستی هم دست می‌یافت از آن جا که سعی می‌کرد این یافته علمی را به گونه‌ای قابل فهم برای عموم مردم عرضه کند در نتیجه اعتبار علمی آن را از بین می‌برد. بهر حال این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که جامعه‌شناسان بر تفاوت‌های رفتاری بین دو جنس تاکید می‌کنند و سعی می‌کنند تفاسیر روشنی از این تفاوت‌ها ارائه دهند تا به کمک آن بتوانند وظایف خاص هر جنس را با توجه به تفاوت در نقش‌هایشان تبیین نمایند.

یک نظر این است که ما معتقد باشیم زن و مرد به‌صورت طبیعی انسان‌هایی با ویژگی‌های متفاوتند و این تفاوت‌ها خوب است زیرا هر کدام از آنها قابلیت‌هایی دارند که دیگری فاقد آن است و اگر مردان و زنان از توانمندیهای خود آگاه شوند جامعه نیز قادر خواهد بود با برنامه‌ریزی مناسب

از این قابلیت‌ها استفاده کند و به اهداف خود دست یابد.

جامعه‌شناسانی مثل تالکوت پارسونز(۹۴) (نگاه کنید به Bales,parsons 1959) معتقد بودند زنان و مردان باید در مشاغل متفاوتی به‌کار گرفته شوند تاجامعه متوازن و متعادل شود و هر فرد کاری مناسب پیدا کند. او معتقد بود مردان با خروج از خانه و انجام فعالیت‌های گوناگون، نقش ابزار مناسبی را می‌یابند که می‌توانند نیازهای خانواده خود را تأمین کنند و در فضای رقابتی موجود در جامعه به فعالیت بپردازند و زنان با ماندن در خانه و با ایفای نقش‌هایی متفاوت می‌توانند در حفظ و بقای خانواده مؤثر واقع شوند.

البته اشکال بزرگ نظریه پارسونز این است که این نظریه بر اساس تفکری بنا شده است که در آن مرد نان‌آور خانواده و زن وظیفه خانه‌داری را برعهده دارد و در آن خانواده نیز به صورت خانواده هسته‌ای (شامل بابا، مامان و بچه‌ها) تصور می‌شود. این شیوه‌ای است که در آن وظایف مرد و زن به‌خوبی روشن می‌شود و در مجموع نقش‌های گوناگونی که توسط آنها ایفا می‌شود موجب بقای خانواده و باز تولید نسلی می‌گردد. در واقع این نوع خانواده درست همان خانواده‌ای است که در میانه قرن بیستم در طبقات متوسط جامعه آمریکا وجود داشت در حالی که بعد از این دوران بود که زنان نیز ناچار شدند در کنار مردان کار کنند و اصولاً فعالیت و کار زنان نیز به صورت امری حیاتی برای حفظ بقاء خانواده درآمد. البته پارسونز نتوانست به این سوال پاسخ دهد که اگر هم نقش مرد و هم نقش زن دارای اهمیت است پس چرا نقش‌هایی که مردان انجام می‌دهند پول و درآمد بیشتر و حتی اعتبار و شان اجتماعی بالاتری دارد در حالیکه در مورد زنان وضعیت اینگونه نیست... در واقع او نتوانست نابرابری‌هایی را که در نتیجه ساختار جامعه به‌وجود آمده بود به‌خوبی درک کند و به این موضوع نیز دقت کافی نداشت که چگونه محیط اجتماعی می‌تواند ویژگی‌های جسمی ما را شکل دهد و بر شیوه رفتار ما نیز موثر واقع شود.

ساختار اجتماعی بدن‌ها

زنان و مردان مشاغل گوناگونی دارند و کارهای متفاوتی انجام می‌دهند و همین فعالیت‌های متفاوت بر شکل و فرم بدن آنان نیز اثر می‌گذارد. مثلاً بسیاری از مردان در مشاغلی فعالیت دارند که به قدرت بدنی نیاز دارد، مثل کار در معدن، راهسازی و مانند آن. (charles and Grusky, 2004). در واقع کار مردان در چنین مشاغلی باعث ورزیده شدن بدن آنان می‌شود و تکرار این فعالیت‌ها باعث قدرت بدنی بیشتر نیز می‌گردد.

معمولاً تصور این است که زنان از انجام چنین کارهایی ناتوان هستند اما واقعیت این است که اگر زنی به چنین فعالیت‌هایی بپردازد بدن او نیز عضلانی و قوی می‌شود. این وضعیت را در مورد زنانی که امروزه به بدن سازی می‌پردازند و سعی در قدرتمند ساختن عضله‌هایشان دارند، می‌توان به‌خوبی دید و البته وجود چنین زنانی همواره مشکل‌ساز است چرا که این گروه از زنان تصور ما را از تفاوت‌های مرد و زن بودن و وظایف و نقش‌های زن بودن در هم می‌ریزند. (Mansfield and McGinn 1993) اما بهر حال وجود این زنان می‌تواند علامتی باشد که ما در یابیم تمامی تفاوت‌ها ممکن است تحت تاثیر این واقعیت باشد که ما چگونه و به چه صورتی از بدن و جسم خود در زندگی روزمره‌مان استفاده می‌کنیم.

اگر چه تفاوت‌هایی بین مغز مردان و زنان وجود دارد اما این مسئله بزرگ‌نمایی شده و به آن مطالبی نادرست نیز افزوده شده است، چرا؟ چون دیده‌ایم زنان کارهایی متفاوت از مردان انجام می‌دهند و در زندگی به شیوه‌ای دیگر رفتار می‌کنند، حال این تفاوت در رفتار ما را به جایی رسانده که به تفاوت مغز بین دو جنس رسیده‌ایم و سعی می‌کنیم ریشه تفاوت را در آنجا جستجو نماییم. مثلاً، مطالعات اخیری که در مورد رانندگان تاکسی در لندن انجام شده و در آن اغلب رانندگان مرد بودند نشان می‌دهد که این افراد به‌طور متوسط از هیپوکامپوس(۹۵) بزرگتری برخوردارند. هیپوکامپوس بخشی از مغز است که قدرت حافظه انسان و توانایی او در جهت‌یابی را برعهده دارد. در لندن رانندگان تاکسی هم باید اطلاعات کافی و درستی از جاده ها و خیابان‌ها داشته باشند و هم باید بتوانند مناسب‌ترین و کوتاه‌ترین مسیر را برای رسیدن به مقصد انتخاب کنند و معمولاً در آزمون‌هایی شرکت می‌کنند که در آن چنین قابلیت‌هایی سنجیده می‌شود، بنابراین، این تصور وجود دارد که اگر راننده‌ای دارای هیپوکامپوس بزرگتری باشد، احتمال قبولی بیشتری دارد اما ممکن است قضیه اینگونه نباشد بلکه این افراد چون از این بخش مغز خود زیاد استفاده می‌کنند خود باعث فعالیت بیشتر آن شده‌اند. (Maguire et al 2000) بنابراین می‌توان گفت چون زنان و مردان مشاغل متفاوتی دارند، نوع شغلی که هر یک به‌عهده دارند بر روی فعال شدن بخشی از جسم آنها تأثیر می‌گذارد و عملاً این وظایف متفاوت است که قابلیت‌های متفاوتی را در آنها ایجاد می‌کند.

در عین حال این موضوع که زنان و مردان هر یک از بخش‌های خاصی از مغز خود بیشتر استفاده می‌کنند به معنی بهتر بودن یا بدتر بودن آنها نسبت به یکدیگر نیست. مثلاً شواهدی در دست است که نشان می‌دهد مردان و زنان در طی دوران تحصیل یا در زمان کار از بخش‌های متفاوتی از مغز خود بیشتر استفاده می‌کنند اما این تفاوت‌ها در نتیجه کار آنها تأثیر چندانی ندارد، یعنی اگر با معیارهای روشنی نتایج کار آنها را ارزیابی کنیم تفاوت معنی‌داری مشاهده نمی‌کنیم. (Haier et al ۲۰۰۵) در واقع تنها فعالیت‌های بدنی و ذهنی نیست که جسم ما را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد

بلکه تمام رفتارها اعم از خوردن و آشامیدن و حتی شیوه لباس پوشیدن بر جسم ما مؤثر واقع می‌شود.
کفش‌های پاشنه بلند را در نظر بگیرید. این نوع کفش خاص خانم‌ها است، و به آنها کمک می‌کند تا خود را در حالت تعادل نگه دارند در حالیکه از نظر مردها راه رفتن با این کفش ها بی‌معنا بوده و بیشتر معرف رفتار زنانه است.
اما همین مسئله می‌تواند دردسرساز هم باشد. کفش‌های پاشنه بلند توانایی حرکتی زنان را محدود می‌کند و این مسئله محدود به زمانی نیست که آنها از این کفش‌ها
استفاده می‌کنند بلکه در درازمدت پوشیدن این کفش‌ها اثراتی بر روی ماهیچه‌های
ساق پا برجای می‌گذارد که این اثرات طولانی مدت و پایدار خواهد بود. زنان زمانی که از این نوع کفش‌ها استفاده می‌کنند در واقع بیش از دو برابر انرژی مصرف می‌کنند. (McBride et al 1991). این نوع کفش فرم پاها را تغییر می‌دهد و امکان دویدن یا فرار در هنگام خطر را کاهش می‌دهد. (Stanley ۱۹۹۵:۱۳۳,۱۷۲) اما در بسیاری از فیلم‌ها زنانی را می‌بینیم که با چنین کفش‌هایی در حال دویدن هستند ولی در فیلم به زیان‌هایی که پوشیدن این کفش‌ها بر جسم آنها وارد می‌سازد اشاره‌ای نمی‌شود و حتی در مورد حوادثی که ممکن است برای آنها اتفاق بیفتد سخنی به میان نمی‌آید.
بنابراین پوشیدن کفش‌های پاشنه بلند می‌تواند مثال خوبی برای نشان دادن رابطه جنسیت و جسم انسان باشد اگر چه این مثال قدری ابتدایی و پیش پا افتاده به‌نظر می‌رسد اما ما در این کتاب سعی می‌کنیم به زندگی روزمره بپردازیم و بد نیست به مسائل بسیار ساده زندگی روزمره خود نیز نگاهی دقیق بیاندازیم وسعی کنیم رابطه آنها را با جنسیت مشخص کنیم.

خلاصه

در این فصل سعی کردیم تا به این سوال پاسخ دهیم که چگونه تصور مرد بودن یا زن بودن با گذشت زمان دچار تحول شده و چگونه تحت تاثیر عوامل فرهنگی گوناگون تصور مرد بودن و زن بودن و مردانگی و زنانگی تغییر کرده است.
اگر به راحتی انسان‌ها را به زن و مرد تقسیم کنیم در واقع به نوعی نابرابری بین آنها صحه گذاشته‌ایم. این نابرابری‌ها محصول باوری است که جامعه ایجاد کرده است. در واقع آنچه مهم است نوع و میزان توانائی‌هایی است که زنان و مردان از آن برخوردارند و آن را در زندگی روزمره خود

به‌کار می‌برند. کارهای روزمره ما، یعنی شیوه خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن همه و همه بر جسم ما تأثیر می‌گذارند. و از آنجا که مردان و زنان کارهای متفاوتی انجام می‌دهند بدیهی است که نوع فعالیت هر یک از آنان بر ویژگی‌های جسمی‌شان تأثیر بگذارد.

با این حساب، بدن مرد و زن به گونه‌ای ساخته می‌شود که بتواند وظایف خاص هر جنس را انجام دهد. اگر مردان سعی می‌کنند رفتارهایی مردانه داشته باشند و زنان نیز تلاش می‌کنند رفتاری زنانه از خود نشان دهند این موضوع تحت‌تاثیر باورها و عقایدی است که معرف جنسیت بوده و جامعه نیز آن را تقویت می‌کند و در همین راستا است که انجام کارهای زنانه بدن زنان را زنانه‌تر می‌سازد و انجام کارهای مردانه بدن مردان را مردانه‌تر نشان می‌دهد.

اگر به تغییرات و تحولات تاریخی نظری بیفکنیم و تفاوت‌های فرهنگی را در نظر بگیریم و نگاهی انتقادی هم داشته باشیم، در می‌یابیم که جهان اجتماعی ما نقش مهمی در رفتارهای ما دارد، رفتارهایی که معرف جنسیت ما است.

۲. یادگیری جنسیت و رفتار مطابق با آن در زندگی روزمره

مقدمه

افراد زیادی بر رفتار اگنس(۹۶) تأثیر گذاشته‌اند، او خود در مورد چگونگی رفتارش تصمیم نمی‌گیرد بلکه از آنها یاد می‌گیرد که رفتار قابل قبول برای یک زن چگونه رفتاری است بنابراین سعی می‌کند رفتاری مطابق آنچه که آنها انتظار دارند از خود نشان دهد.
یکی از این افراد مادر بیل(۹۷) نامزد او است زیرا اگنس از زمانی که قرار شده عروس این خانواده شود زمان بیشتری در خانه آنها می‌ماند. مادر بیل یک زن آلمانی ـ اندونزیایی است. او به اگنس می‌گوید که چه لباسی به او میاید، او به اگنس پختن غذاهای آلمانی و اندونزیایی را یاد می‌دهد. اگنس می‌گوید مادرشوهر من به خیاط می‌گوید که چه نوع لباسی برایم بدوزد و حتی از چه رنگ‌هایی در لباس استفاده کند، آنها به من می‌گویند که از کجا خرید کنم و چه نوع وسایلی بخرم و سعی می‌کنند به من نشان دهند یک زن در خانه چه رفتاری باید داشته باشد. (Garfinkel ۱۹۶۷: ۱۴۶)

این توصیفی بود از وضعیت و شرایط یک زن جوان که در اواخر دهه ۱۹۵۰ زندگی می‌کرد. او از مادرشوهر آینده‌اش یاد می‌گرفت که ویژگی‌های یک زن خوب چیست. در واقع او می‌آموخت که باید چه قابلیت‌ها و ویژگی‌هایی داشته باشد تا در آن روزگار زنی موفق باشد.
این توصیه‌ها همان چیزهایی است که هر زنی از مادرش می‌آموزد. اما چیزی که عجیب بود این بود که اگنس تا هفده سالگی بعنوان یک پسر شناخته می‌شد. هارولد گارفینکل او را در کلینیک جنسیت دانشگاه کالیفرنیا (UCLA) (۹۸) در لوس‌آنجلس دیده بود در آنجا او و همکارش رابرت اشتولر(۹۹) با افرادی سروکار داشتند که با مشکلاتی در زمینه جنسیت خود روبه‌رو بودند و رفتارهایی از خود نشان می‌دادند که مطابق با رفتارهای یک مرد یا یک زن عادی نبود. در واقع اگنس در ابتدا از نظر ظاهری پسر بود و حتی در سن نوزده سالگی یعنی زمانی که گارفینکل او را دیده بود همین خصوصیت پسرانه را داشت اما از نظر جسمی شکل بدن او زنانه بود (گارفینکل در کتاب خود با عنوان مطالعاتی دربارهٔ روش‌های مردم شناختی به او

اشاره کرده است) تا هفده سالگی همه افراد اگنس را به عنوان یک پسر قبول داشتند و با او نیز به عنوان یک پسر رفتار می‌کردند اما بعد از آن:

او سعی کرد ظاهر خودش را زیبا جلوه دهد. برای این کار برنامه‌ریزی کرده بود، رژیم غذایی خاصی گرفته بود، در اوت ۱۹۵۶ زادگاهش را ترک کرد تا با مادربزرگش یک ماه به شهر میدوست(۱۰۰) برود و این یک ماه اثر زیادی روی او گذاشت، پس از گشت‌وگذار در شهر، مادربزرگش را ترک کرد و در یک هتل اقامت نمود، در اینجا بود که او به مرحله تازه‌ای از زندگی‌اش رسیده بود، او احساس می‌کرد یک زن است و دلش می‌خواست شغلی متناسب با این جنسیت پیدا کند. (Garfinkel ۱۹۶۷: ۱۲۰)

دو سال بعد، اگنس با بیل آشنا شد و با او به سن فرناندو(۱۰۱) رفت تا در کنار او زندگی کند در همین دوره بودکه با کلینیک گارفینکل آشنا شد، او سعی می‌کرد احساس خود را بیان کند و میل و علاقه‌اش به زن بودن را نشان دهد. کم‌کم مقدمات جراحی او فراهم می‌شد. به کمک نقص جسمی او برطرف شد، اما چیزی که برای جامعه‌شناسان جالب بود این بود که اگنس نشان داد چگونه جنسیت امری آموختنی است و ما می‌توانیم آن را انتخاب کنیم اگر چه چنین انتخابی آسان نیست:

اگنس با شوق زیادی می‌گفت یک زن است، دوست دارد یک زن باشد و مانند بقیه زن‌ها رفتاری زنانه داشته باشد.... در حالیکه ادعای او برای زن بودنش مشکلاتی داشت. او می‌دانست با یک عمل جراحی زن شده و برای اثبات این جنس و ایفای این نقش باید تلاش زیادی می‌کرد. او ناچار بود در کارها و رفتارهایش دقت زیادی بعمل آورد تا تصوری را که از خود ایجاد کرده بود مخدوش نسازد. (Garfinkel ۱۹۶۷:۱۳۴)

تفاوت عمده بین اگنس و زنان دیگر در این بود که او ناچار بود زن بودن را بیاموزد در حالیکه آنها از ابتدا این شیوه را آموخته بودند. او نگران بود که رفتاری نادرست یا نامتناسب، با جنسیت خود داشته باشد درحالیکه دیگران چنین دغدغه‌هایی نداشتند. فرایند یادگیری جنسیت به ما می‌گوید که ما چه ویژگی‌های جسمی داریم اما به ما نمی گوید که ما تنها تحت تأثیر ویژگی‌های جسمی‌مان عمل می‌کنیم.

اگر مرد و زن بودن را تنها تفاوت‌های بدنی ناشی از ویژگی‌های زیستی بدانیم جنسیت به این موضوع اشاره دارد که ما یاد می‌گیریم چگونه رفتار کنیم تا این رفتار مطابق زن بودن یا مرد بودن باشد و اصولاً چگونه می‌توانیم در زندگی روزمره نقش جنسیتی خود را به‌خوبی ایفا کنیم.

اجتماعی شدن(۱۰۲) به فرایندی گفته می‌شود که از طریق آن ما می‌آموزیم بعنوان عضوی از جامعه رفتاری متناسب با جامعه خود داشته باشیم و این متناسب بودن برای پسران و مردان چیزی متفاوت از دختران و زنان است. بخش عمده‌ای از اجتماعی شدن یادگیری رفتار جنسیتی است. ساختار اجتماعی، مجموعه روابطی است که از طریق آن جامعه شکل گرفته (مثلاً طبقات مختلف اجتماعی که در جامعه وجود دارد) و در ایجاد کنش‌های اجتماعی ما نقش مهمی دارد. این اهمیت از آنجا ناشی می‌شود که تمامی خانواده ها در جهت اجتماعی کردن فرزندانشان گام بر می‌دارند و در زمینه تثبیت آن اقدام می‌کنند.

بسیاری از نهادهای دیگر، مثل نظام آموزشی و رسانه های جمعی را می‌توان عوامل عمده اجتماعی شدن نامید: این نهادها در وادار ساختن مردم به فراگیری رفتارهای جنسیتی نقش اساسی دارند. موضوع دیگری که از اهمیت زیادی برخوردار است شیوه رفتاری است که هر جامعه‌ای برای اعضای خود معین می‌سازد. اینکه هر فرد متناسب چه کاری ساخته شده و از عهده چه کارهایی بر می‌آید، تا حد زیادی به جنسیت او مربوط می‌شود. اما این تنها ساختار اجتماعی نیست که رفتار انسان‌ها را شکل می‌دهد بلکه باور و تصور آنها در مورد مرد و زن بودن نیز نقش مهمی در رفتار آنها دارد.

جامعه‌شناسان معتقدند تصور ما از زن بودن و مرد بودن به شرایط خاص جامعه و فهم ما از دو جنس در هر دوره زمانی بستگی دارد. به‌عبارت دیگر، جنسیت سازه‌ای اجتماعی است.

می‌توان ثابت کرد که جنسیت سازه‌ای اجتماعی است زیرا از نظر جامعه‌شناسان جنسیت به عوامل متعددی مانند برداشت‌های گوناگون ما در طول زمان و مکان بستگی دارد. اگر به گذشته نگاهی بیندازیم به‌خوبی این تفاوت‌ها را در می‌یابیم و می‌توانیم برداشت‌های گذشته خود را با آنچه که امروزه بدان معتقد هستیم، مقایسه کنیم. در اینجا به‌جای آنکه بخواهیم به تفاوت‌های فرهنگی در به‌وجود آمدن شیوه‌های گوناگون رفتار جنسیتی توجه کنیم لازم است ابتدا با ذکر مثال‌هایی از فرهنگ معاصر غرب این مفهوم را مورد توجه قرار دهیم. بقیه مطالب این فصل را به نگرش جامعه‌شناختی در زمینه فهم انتقادی جنسیت اختصاص می‌دهیم و در آن سعی می‌کنیم جنسیت را نه بعنوان پدیده‌ای طبیعی بلکه به عنوان رفتاری فردی در زندگی روزمره مورد توجه قرار دهیم. اگر جنسیت آموختنی و عمل کردنی باشد می‌تواند به شیوه‌های گوناگون تجلی یابد یعنی می‌تواند حتی به صورتی سامان یابد که در آن برابری بیشتری بین دو جنس ایجاد شود.

سابقه رفتار جنسیتی

زنان به‌صورت سنتی نقش مادری را بردوش دارند بنابراین باید تمام توجه یا بیشتر توجه خود را صرف ایفای این نقش نمایند و نباید به دنبال اشتغال یا کارهایی خارج از این چارچوب باشند. این باور بر این اساس شکل گرفته که کار و اشتغال فعالیتی خارج از خانه است در حالیکه زنان برای انجام کارهای داخل خانه خلق شده‌اند تا در خانه داری و مادر بودن موفق باشند. بنابراین اگر زنان حقوق کمتری نسبت به مردان دارند این موضوع نباید آنها را ناراحت کند زیرا اصولاً آنها نباید به دنبال کسب درآمد باشند همانطور که در گذشته نیز نه زنان کار می‌کردند و نه حقوقی دریافت می‌داشتند و در عین حال مشکلی هم نداشتند.

در اروپای قرن هجدهم تا قبل از انقلاب صنعتی گروه زیادی از زنان با کارهای بدنی خود به اقتصاد خانواده کمک می‌کردند، و فعالیت‌هایی درون خانه یا در نزدیکی خانه‌هایشان داشتند. در آن زمان بیشتر مردم در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و زنان نیز در فعالیت‌هایی که اغلب کشاورزی بود به خانواده یاری می‌رساندند. آنها حتی با داشتن فرزندان کوچکی که همراهشان بودند این فعالیت‌ها را انجام می‌دادند. مثلاً کارگاه‌های بافندگی خانوادگی درست می‌کردند و در آنجا همراه با دیگر زنان به فعالیت مشغول می‌شدند. زن‌ها نخ ریسی می‌کردند و مردان پارچه می‌بافتند و بچه‌ها هم به هردوی آنها کمک می‌کردند. اما در اجتماع بین کار و فعالیت زنان و مردان حد و مرزی وجود داشت.

برای مثال در قرون میانی در انگلستان زنان فعالیت‌های زیادی داشتند اما رابطه آنها با کاری که انجام می‌دادند آرام آرام در حال تغییر بود:

موقعیت شغلی و صنفی زنان تضعیف شده بود. از زنان بیوه مثل گذشته حمایت نمی‌شد و بسیاری از راه‌هایی که از طریق آنها زنان می‌توانستند به کار و فعالیت بپردازند مسدود شده بود. از قرن شانزدهم بحث‌های زیادی بر سر کار و فعالیت زنان درگرفته بود. بسیاری از کارهایی را که زنان انجام می‌دادند به‌دست مردان افتاده بود. (Rowbotham ۱۹۷۲: ۲۶)

این تصویری از زندگی گذشته زنانی بود که به کار و فعالیت بیرون از خانه اشتغال داشتند و تصور می‌کرده‌دند در این زمینه به موقعیت بهتری دست

یافته‌اند، آنها تصور می‌کردند از حالت وابستگی به مردان خارج شده‌اند و می‌توانند زندگی مستقلی برای خود داشته باشند اما این موضوع که زنان به کار و فعالیت خارج از خانه بپردازند تصوری بود که باور عمومی جامعه آن را نمی‌پذیرفت اما تحولاتی نیز در حال شکل‌گیری بود که این باور را زیر سؤال می‌برد و تفسیری جدید از آن ارائه می‌کرد.

از قرن هجدهم تصور جدیدی از مشاغل مردانه ایجاد شد. در طی دهه ۱۷۰۰ و در انگلستان تصور مرد بودن از فردی که نان‌آور خانواده است و حاکم مطلق آن می‌باشد به وضعیتی تغییر یافت که در آن مردان خوب کسانی بودند که رفتاری مؤدبانه داشتند و برخوردی اجتماعی از خود نشان می‌دادند، مردانی که لباس‌های شیک و مرتب می‌پوشیدند و به سر وضع خود می‌رسیدند و رفتاری توأم با احترام از خود نشان می‌دادند اما کم‌کم رفتار مؤدبانه آنها مورد انتقاد واقع شد چرا که بسیاری از آنها آنقدر به سر و وضع خود می‌رسیدند و به مسائل جزیی حساس بودند که رفتارشان تا حد زیادی زنانه شده بود. (Harvey ۲۰۰۵) اما مردان به زمینه‌های دیگری مثل هنر و ورزش نیز روی آورده بودند بسیاری از آنها سعی می‌کردند به عنوان یک شکارچی یا سوارکار با تجربه شناخته شوند. مردان سوارکاری که تفنگ شکاری با خود داشتند و همراه با گله‌ای سگ حرکت می‌کردند می‌خواستند تمایز خود را از جامعه زنان به‌خوبی نشان دهند. (نگاه کنید به: Davidoff and Mall ۱۹۸۷). مثلاً در رمان اغوا(۱۰۳) اثر جین آستین(۱۰۴) تصویر چارلز برادر زن آنا همین ویژگی‌ها را داشت. اما هنوز هم بیشتر مردان به کارهای سخت و طاقت فرسا می‌پرداختند و این وضعیت تا زمان صنعتی شدن اروپا که بیشتر مردم را از روستاها بسوی شهرها راند، ادامه داشت.

در طی قرن نوزدهم، فرایند صنعتی شدن مردم را وادار ساخت تا شیوه زندگی خود را تغییر دهند و این تحول شرایط زندگی مردان و زنان را بشدت تحت‌تأثیر قرار داد. شرایط زندگی در شهرهای صنعتی و کار در کارخانه ها وضعیت خانواده را دگرگون ساخته بود و در این شرایط زنان و کودکان بیش از همه مورد تبعیض واقع شدند چراکه دستمزد کمتری دریافت می‌کردند. در ابتدا کل اعضاء خانواده در کنار یکدیگر به کار در کارخانه‌ها می‌پرداختند. اما آرام آرام شرایط به گونه‌ای تغییر یافت که دیگر کار دسته‌جمعی خانوادگی امکان پذیر نبود وهمراه با آن کار کودکان در کارخانه ها ممنوع شده بود، در اینجا بود که موضوع نگهداری از کودکان زمانی که پدر و مادرهایشان به کار مشغول بودند به موضوعی مهم تبدیل شده بود. در این وضعیت جدید مردان اگر بدنبال درآمد بیشتر بودند سلطه خود بر خانواده را از دست می‌دادند و اگر مایل به حفظ این سلطه بودند از بدست آوردن مشاغل پردرآمد محروم می‌شدند و نتیجه این بود که زنان و کودکان نمی‌توانستند مشاغل مؤثری داشته باشند و به صورتی محدود در

حاشیه بعضی مشاغل به کار می‌پرداختند. (Hartmann ۱۹۷۶). این تصور محصول تفکری بودکه در دوره ویکتوریا در طبقات بالای جامعه وجود داشت و در آن به زنان به عنوان انسان‌هایی ظریف و شکننده و فرشتگانی مهربان و بچه‌ها نیز نه به عنوان بزرگسالانی کوچک بلکه به عنوان کوچولوهایی که نیاز به مهر و محبت دارند، نگریسته می‌شدند. (Aries ۱۹۶۲). اگر چه ریشه‌های این تفکر در جامعه وجود داشت اما از قرن نوزدهم شیوه‌های نوین یادگیری نقش های جنسیتی رواج یافت و تحولی در این زمینه ایجاد شد.

مدل‌های مردانه و زنانه

مطالعات زیادی در مورد تأثیر فزاینده رسانه‌های جمعی بر روی کودکان و بزرگسالان در زمینه ایفای نقش‌های جنسیتی انجام شده است. معمولاً وقتی از رسانه‌های جمعی صحبت می‌کنیم بیاد سینما، تلویزیون و مجلات می‌افتیم (و من در مورد برخی از آنها به‌صورت مختصر سخن خواهم گفت) اما منابع دیگری نیز وجود دارد که هر دو جنس از آن تاثیر می‌پذیرند و همین منابع هستند که نشاندهنده تغییرات مثبت انجام شده در گذشت زمان می‌باشند. کاز وترز(۱۰۵) جامعه‌شناس آلمانی، بررسی جالبی در مورد کتاب‌هایی انجام داده است که در قرن بیستم دربارهٔ آداب و رسوم مردم نوشته می‌شد و در آنها توصیه‌هایی برای رفتار شایسته و مناسب وجود داشت. او با بررسی این کتاب‌ها نتیجه می‌گیرد که می‌توان دریافت تا چه حد فاصله اجتماعی زنان و مردان در طی یکصد سال گذشته کاهش یافته است (نگاه کنید به: Wouters, ۱۹۹۵)

با همه اینها در دهه ۱۹۲۰ مردان و زنان جوان فقط در شرایط خاصی می‌توانستند همدیگر را ملاقات کنند. همانطور که یک نویسنده انگلیسی در این مورد می‌نویسد:

وقتی یک آقای با شخصیت با دختری آشنا می‌شه و سعی می‌کنه اونو تا دم درخونش برسونه، درست نیست که دختر ازش بخواد بهش زنگ بزنه و اون آقا هم نباید منتظر اجازه دختر برای زنگ زدن باشه. اگر قراره دیداری باشه باید مادر دختر دعوتش کند یا اینکه یکی از دوستای دختر که خیلی بهش نزدیکه ترتیب یک ملاقات خصوصی رو بده، پس اگر دختر دوست داره این آشنایی ادامه پیدا کنه باید اون آقا رو به مادرش معرفی کنه. (Cited in wouters ۱۹۹۵; ۳۲۸)

حتی تا دهه ۱۹۸۰ هم کتاب‌هایی که درباره آداب و رسوم نوشته می‌شد بر این نکته تأکید داشت که از زنان انتظار می‌رود همسران و مادران خوبی باشند و از مردان توقع این است که نان آوران خوبی باشند. این توصیه‌ها نشان دهنده باورهایی بود که در مورد جنسیت وجود داشت:

اگر مردی قصد ازدواج با زنی دارد باید صداقت خودش را به او اثبات کنه و نشون بده که در شرایط سخت و دشوار زندگی در کنار همسرش می‌مونه، این یک واقعیته که پس از ازدواج و تولد بچه‌ها دیگه این زن نمی‌تونه سر کار بیاد چون باید مراقب بچه‌های کوچیکش باشه، بچه‌هایی که تا ۵ سالگی نیاز به مراقبت زیادی دارن، پس زن باید باور کنه که در اون شرایط این مرد می‌تونه مخارج هر دوی اونا یا هر سه تای اونا را تأمین کنه. (cited in wouters ۱۹۹۵: ۳۳۱)

چنین توصیه‌هایی در مورد اینکه ما در موقعیت‌های گوناگون اجتماعی چگونه باید رفتار کنیم به ما نشان می‌دهد که ما می‌توانیم رفتارهای جنسیتی خود را تغییر دهیم. اگر با پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان در این موارد صحبت کنیم به‌خوبی متوجه تفاوت‌ها می‌شویم. مادربزرگ‌ها به شما می‌گویند که در دوره آنها زنان جوان حق نداشتند به این صورت لباس بپوشند یا اینکه مردان می‌دانستند چگونه باید با یک زن صحبت کنند و به شخصیت او احترام بگذارند. اما هستند افرادی که چنین شیوه‌هایی را نمی‌پسندند و از الگوهایی که توسط رسانه‌ها مطرح می‌شود پیروی می‌کنند.
تصویری که مجلات زنان از سیمای زن ارائه می‌کنند همیشه موضوع خوبی برای مطالعات جامعه‌شناسان بوده است زیرا از طریق بررسی این تصاویر می‌توانستند باورهای مربوط به جنسیت را در یک دوره زمانی خاص بررسی و نقد کنند. (e.g McRobbie ۱۹۹۱; walker ۱۹۹۸) در این مورد اثر معروف بتی فریدان(۱۰۶) (۱۹۶۵) با عنوان رمز و راز زنانه(۱۰۷) مثال خوبی است. او معتقد بود رسانه‌ها در تغییر شیوه‌های سنتی زنانه نقش موثری دارند. او برای اثبات ادعایش به آمریکای دهه ۱۹۵۰ اشاره می‌کرد. در این دهه مجلات نقش اساسی و تعیین کننده‌ای در ایجاد این باور داشتند که زنان باید نقش موثری در زمینه خانه‌داری و مادر بودن ایفا نمایند بطوریکه تأثیر این نوشته‌ها باعث شده بود تا خود زنان نیز از ایفای چنین نقش‌هایی احساس رضایت کنند و این موضوع یک راز زنانه تلقی می‌شد، رازی که اگر زنان از آن آگاه بودند در زندگی خود با موفقیت روبه‌رو می‌شدند.

فریدان در مصاحبه‌هایی که در اوائل دهه ۱۹۶۰ با تعدادی از زنان انجام داده بود دریافت که بسیاری از زنان خانه‌دار اصولاً چیزی در مورد احساس رضایت شخصی نمی‌دانند واز کارهایی که انجام می‌دهند هرگز احساس جالبی ندارند اما در عین حال نمی‌دانند چه کاری باید بکنند و یا چه کاری می‌تواند آنها را به سطحی از رضایت برساند؟ فریدان معتقد بود ما با مشکلی ناشناخته(۱۰۸) روبه‌رو هستیم. در آمریکا زنان تحصیل کرده طبقات متوسط خود را جدای از مردم می‌دانستند، بسیاری از آنها دچار ناراحتی روحی شده و اغلب حالاتی از افسردگی را نشان می‌دادند. در چنین وضعیتی، شرایط زنان خانه‌دار بیش از آنکه رضایت بخش باشد حالتی محدود کننده داشت، در واقع زنان خانه‌دار از بیان اینکه از شرایط خود ناراضی هستند خودداری می‌کردند زیرا تصور می‌کردند اگر اینگونه عمل کنند از نقش زن بودن خود دور شده‌اند و اعتراض آنها به معنی نارضایتی آنها از ایفای نقش زن بودن است.

راه‌حلی که فریدان ارائه می‌کرد راه‌حلی روشن نبود، او به زنان توصیه می‌کرد مطابق خواسته‌های خود عمل کنند و سعی کنند با ایجاد تحول در زندگی به این خواسته‌ها دست یابند اما در عمل زنان نمی‌دانستند چگونه می‌توان به چنین کاری دست زد و چگونه می‌توان چنین انتخابی انجام داد. طرح این مسائل باعث شده بود تا زنان به فکر شیوه‌های دیگری باشند تا از طریق آنها بتوانند توانایی خود را اثبات کنند. بسیاری از زنان کتاب‌های فریدان را می‌خواندند و می‌توان اندیشه او را عامل مهمی در تحولات فکری دانست که از دهه ۱۹۶۰ آغاز شده بود.

شیوه مطرح شدن زنان در رسانه‌ها از مهمترین مسائلی بود که در کتاب فریدان مورد انتقاد واقع شده بود. مطالعات زیادی درباره نقش رسانه‌ها انجام شده بود اما سوال مهم این بود که رسانه‌ها تا چه میزان قادرند بر رفتار مردان و زنان تاثیر بگذارند. جواب این سوال هم ساده نبود، از یک سو می‌توان گفت رسانه‌ها با ارائه کلیشه‌های جنسیتی سعی در تاثیرگذاری دارند و از سوی دیگر می‌توان گفت رسانه‌ها بخودی خود نقش خاصی ندارند بلکه آنچه ارائه می‌دهند منعکس کننده باورهای موجود در جامعه است. (Gauntlett ۲۰۰۲). تصویر ارائه شده توسط رسانه‌ها اغلب مورد انتقاد قرار می‌گیرد و منتقدان آنرا تصویری نادرست، مخدوش و یا غیرواقعی می‌دانند (e.g Bordo ۱۹۸۹) با اینحال رسانه‌ها با تمامی این بازنمائی‌ها می‌توانند معرف شیوه‌هایی نوین در زندگی روزمره افراد نیز باشند، شیوه‌هایی که افراد تنها به کمک تجربه نمی‌توانند به آن دست یابند. (Van zoonen ۱۹۹۵) مثلاً شو تلویزیونی Queer Eye for the straight Guy یا فیلم سینمایی Brokeback Mountain می‌توانند بر نگرش مردان اثر گذاشته و فهم جدیدی از «مرد بودن» در آنها ایجاد کند و حتی آنها را بسوی یافتن شیوه‌های جدیدی برای ایفای نقش جنسیتی خود رهنمون سازد.

در مورد فرایند یادگیری رفتارهای جنسیتی تحلیل‌های گوناگونی ارائه شده و در هر یک از آنها به جنبه‌ای از این موضوع پرداخته شده است.

مقایسه طبقات اجتماعی با یکدیگر: یادگیری به شیوه‌هایی متفاوت

در جامعه معاصر مردان و زنان رفتارهای جنسیتی خود را به گونه‌هایی متفاوت می‌آموزند، اما جامعه‌شناسان در پی درک این موضوعند که چه نوع الگوهایی می‌تواند گروهی از مردم را وادار به رفتارهای جنسیتی مشابهی کند.

تفاوت رفتارهای جنسیتی افراد به شرایط و محیطی بستگی دارد که در آن زندگی می‌کنند اما در عین حال موقعیت اجتماعی هر فرد نیز بر این رفتار تاثیر می‌گذارد. افرادی که پیشینه مشابهی دارند و در یک گروه سنی خاص واقع شده‌اند معمولاً رفتارهایی مشابه دارند. مثلاً سابقه فرهنگی هر فرد اهمیت زیادی دارد. اینکه فردی اهل ساموآ است یا یونانی و یا تایلندی است (فصل یک را نگاه کنید) در تعیین این رفتار نقش کلیدی دارد. طبقه‌ای (به مقدمه نگاه کنید) که شما به آن تعلق دارید در تفسیر شما از جنسیت موثر است و می‌تواند عامل تعیین کننده‌ای برای آن باشد، حتی طبقه بر نوع نگرشی که از دیگران و رفتار آنها دارید تأثیر می‌گذارد.

پیر بوردیو(۱۰۹) جامعه‌شناس سرشناس فرانسوی، نشان داد که چگونه شیوه زندگی بر رفتار ما موثر واقع می‌شود (Skeggs ۱۹۹۷). او از واژه عادت واره یا طبیعت ثانوی(۱۱۰) استفاده می‌کرد تا نشان دهد آنچه که انجام می‌دهیم به تفکر و اندیشه ما درآن مورد بستگی دارد، بنابراین طبقه‌ای که متعلق به آن هستیم بر چگونگی لباس پوشیدن یا حرف زدن ما نیز تاثیر می‌گذارد و همین ویژگی‌ها است که نشان می‌دهد ما چه کسی هستیم. در واقع هر فرد از طریق نشان دادن وابستگی طبقاتی خود سعی می‌کند خود را از دیگران و از کسانی که متعلق به سایر طبقات اجتماعی هستند متمایز سازد و برای خود جایگاه خاصی درون جامعه پیدا کند. بنابراین همین رفتارهای وابسته به طبقه است که شیوه‌های رفتاری مربوط به جنسیت را تعیین می‌کند.

به‌طور معمول، نزد طبقات پایین‌تر رفتارهای جنسیتی طبقات متوسط و بالای جامعه ارزشمند بحساب می آید و این موضوع جالبی است که بسیاری از جامعه‌شناسان در مورد آن مطالعه کرده‌اند. کانل(۱۱۱) جامعه‌شناس استرالیایی، تحقیقات ارزشمندی در این مورد انجام داده و سعی کرده است تفکر «مرد بودن» را در جامعه استرالیا ریشه‌یابی کند.

خانم اسکیگز(۱۱۲) نیز در تحقیقاتی که در مورد زنان طبقه کارگر بریتانیا انجام داد تصویر روشنی از رابطه بین وابستگی طبقاتی و رفتارهای جنسیتی ارائه کرد. او معتقد است در بریتانیا زنان کارگر سعی می‌کردند به شرایط و امکاناتی دست یابند که برای آنها توأم با احترام باشد. در

واقع این شرایط خاص و موقعیت ویژه طبقاتی آنها بود که معین می‌ساخت چه کسی یا چه چیزی ارزش و احترام دارد. آنها می‌دانستند که از نگاه طبقات بالاتر، زنان طبقه کارگر بی‌ارزش‌اند. تجربه یکی از زنان کارگر هنگام کار برای یک خانواده طبقه متوسط اینگونه بوده است:

وقتی برای اولین بار اونجا رفتم نمی‌تونستم کار کنم، اونا واقعاً فکر می‌کنن تافته جدا بافته هستن.... با آدم مثل حیوون رفتار می‌کنن... چیزی که آزارم میده اینه که اونها هیچوقت به ما نگاه نمی‌کنن، فقط وقتی برای اولین بار می‌بینن به‌نظرشون دستمالی هستی که به درد تمیز کردن در و دیوار می‌خوری اما بعدش بهت میگن که باید چکار بکنی. یکی از اونا بمن می‌گفت تو لباس بهتر از این نداری که بپوشی.... بعضی از اونا می‌خوان بدونی که در مقابل اونا تو هیچی نیستی..... (quoted in skeggs ۱۹۹۷:۹۲)

اسکیگز نشان می‌دهد که زن ایده‌آل بودن یعنی زنی که وابسته به طبقه متوسط جامعه است و می‌تواند از «زن بودن» خود لذت ببرد. در واقع نوعی حسادت یا احساس حقارت در زنان طبقه کارگر نسبت به طبقه متوسط جامعه وجود دارد، آنها می‌دانند که برای رهایی از این وضعیت ناچارند شغل بهتری داشته باشند، مردان بهتری را برای همسری برگزینند و زندگی بهتری برای خود دست و پا کنند.
غالباً بریتانیا را جامعه‌ای طبقاتی می‌دانند و تصور بر این است که در این جامعه چنین تفاوت‌های عمیقی وجود دارد و طبیعی است که چنین احساسی نیز بیان شود اما در جامعه‌ای مثل آمریکا که خود را جامعه‌ای شایسته سالار(۱۱۳) می‌داند باز هم می‌توان شاهد وضعیت مشابهی در مورد طبقه کارگر بود. یکی از نشانه‌های این وضعیت را می‌توان در خبرهایی دید که به رسوایی جنسی بیل کلینتون(۱۱۴) رئیس‌جمهور اسبق آمریکا در سال ۱۹۹۸ مربوط می‌شد (Holmes ۲۰۰۰a). در آن زمان زنی به‌نام پائولاجونز(۱۱۵) مدعی شده بود در زمانی که کلینتون فرماندار آرکانزاس بوده او را به‌صورت مکرر مورد آزار و اذیت جنسی قرار داده است. این زن از کارمندان کلینتون بود و هنگامیکه توسط او به جایی دعوت شد بدون اینکه انتظارش را داشته باشد مورد تجاوز قرار گرفت. در آن زمان جونز چیزی نگفت و ماجرا را مسکوت گذاشت، چند سال بعد زمانی که کلینتون رئیس‌جمهور آمریکا شد او رسماً از رئیس‌جمهور شکایت کرد و می‌دانست پی‌گیری این شکایت کاری سخت و دشوار است. او می‌دانست برای حفظ آبروی رئیس‌جمهور او را زنی بدکاره یا بی‌آبرو معرفی می‌کنند. (Romano, Cited in Holmes ۲۰۰۰a:۳۱۳).

کسانی که در پی حمایت از کلینتون بودند از سر و وضع او ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند نباید به حرف‌های او توجه کرد چون نوع لباس و مدل موهایش نشان می‌داد که متعلق به طبقه کارگر است. اما به کمک افرادی که می‌خواستند از نظر سیاسی به کلینتون ضربه بزنند، او شکل ظاهری‌اش را عوض کرد و آن را به صورتی در آورد که نزد دیگران قابل احترام بود. حالا موهای او کوتاهتر و مرتب‌تر شده بود و آرایش طبیعی‌تری داشت، قیافه‌اش به‌جای اینکه نشان دهنده یک زن عادی و کارمندی ساده باشد بیشتر شبیه زنان ثروتمند و پولدار شده بود. او شأن و منزلت خاصی یافته بود و در این شرایط احساس توانمندی بیشتری می‌کرد و همین احساس به او کمک می‌کرد که در انجام خواسته خود جدی باشد، اینجا قدرت سیاسی از طریق کوتاه کردن موها و استفاده درست از روژلب‌های ملایم به‌دست آمد. (Givhan, Cited in Holmes ۲۰۰۰a:۳۱۳). این نشانه‌ها معرف شیوه‌هایی بود که طبقه متوسط جامعه برای ایفای نقش‌های جنسیتی از آن بهره می‌برد. لباس فاخری که او به‌تن داشت با روپوشی که یک زن کارگر به تن می‌کرد بسیار متفاوت بود و او را از منظر جنسی نگریسته شدن دور می‌کرد. اما پوشیدن چنین لباس‌هایی برای رها شدن از نگاه‌های دیگران و حتی به‌دست آوردن قدرت و اعتبار کافی نبود. او همه این تلاش‌ها را انجام داد اما راه به‌جایی نبرد و کلینتون همچنان بر مسند قدرت باقی ماند. (Holmes ۲۰۰۰a)

برای مردم فراموش کردن زندگی گذشته و وابستگی‌هایشان و ترک رفتارهایی که سال‌ها به انجام آن عادت کرده‌اند، کاری بسیار دشوار است.

دانش اجتماعی در پی آن است که چگونگی این یادگیری را درک کند نه اینکه آن را رفتاری طبیعی بداند. دانش اجتماعی با تفکری انتقادی سعی می‌کند دنیای روزمره ما را بشناسد و به دنبال چگونگی امکان تغییر آن باشد.

ارزیابی انتقادی

چگونه جنسیت آموخته می‌شود و چگونه به مرحله عمل در می‌آید؟ در حالی که جامعه‌شناسان تا قبل از دهه ۱۹۷۰ تلاش می‌کردند موقعیت اجتماعی زنان را مورد توجه قرار دهند، ما در این کتاب سعی می‌کنیم علاوه بر این موضوع به تاریخ جامعه‌شناسی نیز توجه کنیم. نگاه کنید به: (; ۱۵۹-۱۳۹:۱۹۹۰ Delamont ;۱۹۸۷ Sydie ۲۰۰۱ Hill and Hoecker – Drysdale)

چیزی که امروزه به آن جامعه‌شناسی جنسیت می‌گوییم در واقع از دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت، یعنی زمانی که تلاش می‌شد نقش جامعه در شکل‌گیری رفتار مردان و زنان مورد توجه قرار گیرد. کتاب جامعه‌شناس بریتانیایی آن اواکلی(۱۱۶) با عنوان: جنس، جنسیت و جامعه(۱۱۷) (۱۹۷۲) نقطه عطفی در تلاش برای درک این واقعیت بود که جنسیت را نباید واقعیتی طبیعی بلکه باید واقعیتی آموختنی قلمداد کرد.

اجتماعی شدن جنسیت: یادگیری

اوکلی (۱۹۷۲) معتقد است افراد از طریق فرایند اجتماعی شدن شیوه‌های رفتار مردانه و زنانه را می‌آموزند. او واژه جنسیت را از کتاب رابرت اشتولر(۱۱۸) به عاریت گرفته است. اشتولر در دهه ۱۹۶۰ در دانشگاه کالیفرنیا در لوس‌آنجلس تدریس می‌کرد و مطالعات جامعی در مورد هویت جنسیتی انجام داده بود. (نگاه کنید به: Jackson ۱۹۹۸). او معتقد بود اجتماعی شدن بچه‌ها از طریق خانواده از آن جهت حائز اهمیت است که به آنها می‌آموزد متناسب با جنسیت خود رفتار مناسبی داشته باشند.

به‌محض آنکه نوزادی متولد می‌شود، اطرافیانش بر حسب اینکه او دختر یا پسر باشد واکنش متفاوتی از خود نشان می‌دهند و از او نیز توقع عکس‌العمل‌های متفاوتی دارند. تصور این است که دختران ظریف و نازک نارنجی و وابسته‌اند در حالیکه پسران هم مستقل‌تر و هم نیرومندتر و قدرتمندترند. اواکلی معتقد است همین رفتار دوگانه تأثیری عمیق بر کودکان می‌گذارد و آنها نیز در مقابل چنین رفتاری از خود واکنش نشان می‌دهند و سعی می‌کنند همانگونه رفتار کنند که از آنها انتظار می‌رود.

جسی برنارد(۱۱۹) جامعه‌شناس مشهور آمریکایی (۱۹۸۱) معتقد بود زندگی روزمره کودکان را می‌توان به دو دنیای آبی و صورتی تقسیم کرد، او در

تحلیل زندگی کودکان زیر ۵ سال دنیای دختران را دنیای صورتی(۱۲۰) و دنیای پسران را دنیای آبی(۱۲۱) می‌نامید. دنیای صورتی دختران را منفعل و احساساتی بار می‌آورد و دنیای آبی پسران را فعال و مستقل پرورش می‌دهد.

شما هم می‌توانید این دنیا را از نزدیک ببینید. کافی است به نزدیک‌ترین فروشگاه اسباب‌بازی سری بزنید یا به یک فروشگاه لباس کودک بروید، هر چیزی که صورتی است مال دخترهاست، از لباس گرفته تا دمپایی واسباب‌بازی و... اما مسئله تنها این نیست بلکه رنگ صورتی در نوع خاصی از وسایل دیده می‌شود. مثلاً جاروبرقی، چایی ساز و عروسک‌ها به همین رنگند و این وسایل نقش خانه‌داری و مادری دخترها را تقویت می‌کند در حالیکه قطار یا وسایل کوچکی که می‌توانند به هم جفت شوند برنگ آبی هستند که معرف زندگی مردانه است، زندگی خاصی که در آن هیجان و ماجراجویی نقش مهمی دارد.

می‌دانیم اجتماعی شدن اهمیت زیادی دارد اما کسانی که در این مورد می‌نویسند یا بحث می‌کنند به اثرگذاری والدین و به‌ویژه تأثیر زیاد مادر توجه می‌کنند. (Stanley and Wise ۱۹۸۳) مثلاً اواکلی به این نکته اشاره می‌کند که بچه‌ها از طریق مقایسه پدر و مادرهایشان با سایر افراد جامعه در مورد انتظارات جنسیتی نوعی قضاوت به‌عمل می‌آورند، یعنی به این نکته توجه می‌کنند که پدر و مادر آنها چه نوع رفتاری دارند و آیا این رفتار شبیه رفتار سایر افراد جامعه است یا به‌طور کلی با آن متفاوت می‌باشد؟ البته در این دنیا افراد زیادی هم هستند که در کنار پدر و مادر بزرگ نمی‌شوند و به دلایل مختلفی چنین رابطه‌ای در مورد آنها وجود ندارد. این افراد که عمدتاً کودکان هستند، نقش‌های جنسیتی را از طریق افراد یا منابعی دیگر می‌آموزند. در فرایند اجتماعی شدن این تصور وجود دارد که یاد گرفتن نقش‌های مرد یا زن بودن کار دشواری نیست و بچه‌ها بعلت تمایل زیادی که به تقلید کردن دارند، براحتی این نقش‌ها را می‌آموزند و آن را رونی می‌سازند، اما این باور نیز وجود دارد که بچه‌ها دست به انتخاب می‌زنند و انتخاب آنها است که چگونگی رفتار آینده آنان را شکل می‌دهد. (Stanley and Wise ۱۹۸۳) در واقع کودکان از منابع گوناگونی چون خانواده، دوستان، پرستاران، مدرسه، کتاب‌ها، فیلم‌ها و تلویزیون رفتار جنسیتی مردانه و زنانه را می‌آموزند و در این میان ۵ سال اول زندگی آنان از اهمیت بیشتری برخوردار است چرا که در همین ۵ سال است که هویت جنسیتی آنان شکل می‌گیرد اگر چه اجتماعی شدن جنسیت فرایندی است که تا پایان عمر هر فرد تداوم می‌یابد.

در گذشته نقش خانواده در اجتماعی شدن کودکان بیش از همه بود اما از زمانی که آموزش اجباری شد و همه بچه‌ها به مدرسه رفتند، مدرسه اهمیت بیشتری پیدا کرد (این زمان در کشورهای غربی حدود دهه ۱۸۷۰ بود). در دهه ۱۹۷۰ این باور ایجاد شده بود که دخترها نمی‌توانند به‌خوبی پسرها

درس بخوانند و بسیار کمتر از آنها به موفقیت و پیشرفت تحصیلی دست می‌یابند. البته این موضوع شاید تاحدی درست بود اما علت این بود که در کلاس‌های درس به پسرها بیشتر توجه می‌شد و معمولاً وضعیت تحصیل دختران با نوعی بی‌توجهی همراه بود. (Spender ۱۹۸۲)، البته خود خواندن درس هم این مشکل را اضافه می‌کرد، در درسی مثل ادبیات یا در بسیاری از متون درسی دیگر کلیشه‌هایی بود که در آنها مفهوم منفعل بودن یا ناتوان بودن دختران نسبت به پسران القا می‌شد و می‌توان گفت در تدوین دروس و تهیه متون خاص درسی کمتر به علائق و نیازهای دختران توجه می‌شد و اصولاً این موضوع چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت. (e.g Lobban ۱۹۷۵) افراد دیگری نیز معتقد بودند که محیط مدارس معرف طبقه متوسط جامعه است و حتی نوعی فضای زنانه بر آن حاکم است و به همین علت است که کودکان خانواده‌های فقیر یا کودکان متعلق به طبقه کارگر از ورود به آن محروم هستند. (نگاه کنید به: Connell et al ۱۹۸۲).

پل ویلیس(۱۲۲) در مطالعه خود (۱۹۷۷) با عنوان «آموزش برای کار»(۱۲۳) سعی کرد تا عملکرد متفاوت پسران و دختران را به آنچه که آنها در مدرسه می‌آموزند مرتبط سازد. او رفتار پسرانی را که متعلق به طبقه کارگر دهه ۱۹۷۰ انگلستان بودند مورد توجه قرار داد و دریافت رفتار آنها ناشی از آموزش‌هایی است که در مدرسه به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم ارائه می‌شود. در واقع آنها چگونگی عمل کردن را می‌آموزند، و مدرسه نیز آنها را وادار می‌کند تا رفتارهای خاصی مطابق جنسیت خود داشته باشند. ویلیس نتیجه می‌گیرد کودکان بخودی خود رفتار خاص جنسیتی ندارند بلکه آنها به‌صورتی فعال سعی می‌کنند از بین گزینه‌هایی که پیش روی آنها قرار می‌گیرد بهترین انتخاب را انجام دهند. (Davies ۱۹۹۳: Thorne ۱۹۹۳). بری تورن(۱۲۴) (۱۹۹۳) در مطالعه کودکان دبستانی آمریکا نشان می‌دهد جنسیت تجربه‌ای است که توسط بچه‌ها کسب می‌شود، آنها این تجربه را می‌آموزند و بتدریج درونی می‌کنند. کانل از تحقیقات تورن نتیجه جالبی گرفته است: «تورن به ما می گوید یادگیری رفتارهای جنسیتی و تفاوت بین آنها با اجبار و زور صورت نمی‌گیرد، مثلاً در کلاس، ما معلم را از دانش آموزان جدا می‌کنیم یعنی همه دانش‌آموزان با تمام تفاوت‌هایی که دارند باز هم دانش‌آموزند و معلم فرد دیگری است که با آنها متفاوت است. به‌همین صورت در بسیاری از بازی‌ها دخترها از پسرها جدا می‌شوند، مبنای جداسازی این است که دختران نباید در جاهای خاصی بازی کنند یا حتی نباید بازی‌های خاصی را انجام دهند. در واقع در اینجا قواعد اجتماعی بر رفتار مؤثر واقع می‌شود. این همان چیزی است که جامعه‌شناسان در مطالعه جنسیت به آن توجه دارند یعنی معتقدند جنسیت تحت‌تاثیر قواعد و اصولی قرار می‌گیرد که بر جامعه حاکمیت دارد.

کنش متقابل نمادین

اگر بگوییم جنسیت تحت تاثیر قواعد و اصول اجتماعی شکل می‌گیرد در واقع این باور عمومی را زیر سوال برده‌ایم که جنسیت رفتاری است که به‌صورت طبیعی انجام می‌دهیم. ممکن است بسیاری از مردم این مسئله را حائز اهمیت ندانند اما در واقع اهمیت این موضوع بسیار زیاد است.

کنش متقابل نمادین به ما می‌گوید که جنسیت از طریق تعامل بین افراد آموخته و اجرا می‌شود. مطالعات گارفینکل در طول دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ از نخستین مطالعاتی بود که در این زمینه انجام شد. او از روش‌های مردم‌شناسی استفاده می‌کرد و معتقد بود آنچه تعیین کننده رفتار افراد است، این است که آنها از چه طریقی دنیای پیرامون خود را درک می‌کنند.

از نظر گارفینکل، قواعد اجتماعی جنسیت را که از نظر مردم قواعدی طبیعی تلقی می‌شوند می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: زنان با ویژگی زنانگی و مردان با ویژگی مردانگی.

در مثال قبلی ما، اگنس با آنکه ظاهری مردانه داشت سعی می‌کرد تا ویژگی زنانه داشته باشد و البته این خاص اگنس نبود بلکه همه زنان مایلند رفتاری زنانه از خود نشان دهند. به این موضوع قدری دقیق‌تر بیاندیشید، بسیاری از زنان سعی می‌کنند زن بودن خود را با رفتارهایی که متناسب با فرهنگ جامعه آنها است نشان دهند و مردها نیز تلاش می‌کنند تا مردانه به‌نظر برسند، عضلات و ماهیچه‌هایی قوی داشته باشند، احساسات و عواطف خود را فرو ببرند و آن را ظاهر نسازند. در واقع بیشتر مردم هم این رفتار را می‌پسندند و آن را عقلانی می‌دانند اما نکته این است که یادگیری این رفتارها نیز روندی تدریجی دارد. گاه ممکن است فردی در گروه سنی خاصی باشد اما هنوز رفتارهایی مطابق این گروه سنی نداشته باشد. به‌عبارت دیگر او در انجام نقش‌های جنسیتی خود با عقب‌ماندگی یا تأخیر نقش روبه‌رو است. مثلاً ممکن است دختری از درخت بالا برود یا زنی در ارتش استخدام شود و تا مرحله فرمانده نظامی هم پیش برود، ما می‌گوییم رفتار آن دختر و تصمیم این زن، «زنانه» نبوده است اما همه ما می‌پذیریم که لازم نیست فقط پسرها از درخت بالا بروند یا عضویت در ارتش فقط خاص مردان نیست، البته قواعد واصول وجود دارند و افراد نمی‌توانند خارج از اصول و قواعد عمل کنند.

گارفینکل از نگرانی اگنس سخن می‌گفت، نگرانی شدیدی که او از شکستن قواعد اجتماعی جنسیت داشت زیرا می‌دانست زیرپا گذاشتن این قواعد تبعات

خاصی خواهد داشت. و می‌تواند باعث تحقیر(۱۲۵) و محرومیت(۱۲۶) شود.

وقتی با افراد در زندگی روزمره روبه‌رو می‌شویم سعی می‌کنیم خود را به شیوه‌ای قابل قبول و قابل فهم عرضه کنیم و همین انتظار را هم از دیگران داریم و با این نگرش دوگانه نوعی تعامل بین ما و دیگران به‌وجود می‌آید.

ما از پوشش ظاهری و لباس پوشیدن دیگران، مدلی که موهایشان را درست می‌کنند و به آن حالت می‌دهند و از تن صدای آنها، سعی در تشخیص مرد یا زن بودن افراد داریم و در این حالت اگر فردی خود را یک کارشناس فیزیک هسته‌ای معرفی کند یا درباره یک ورزش اطلاعات تخصصی مفیدی داشته باشد ما جنسیت او را بر آنچه که درباره‌اش سخن می‌گوید منطبق می‌کنیم و اگر در این انطباق احساس تناقض کنیم بسیار متعجب می‌شویم.

اروین گافمن (۱۹۷۹) در کتاب نمود خود در زندگی روزمره(۱۲۷) سعی کرد تعاملات روزمره افراد را تجزیه و تحلیل کند (Goffman ۱۹۸۷ /۱۹۵۹). او در کارهای اولیه‌اش بر این باور بود که تعاملات اجتماعی حالت یک نمایش را دارند و در این نمایش افراد به ایفای نقش می پردازند. در واقع هر کدام از ما نقشی را بازی می‌کنیم و دائماً در پی عوض کردن نقش‌های خود هستیم. به‌طوری که هر لحظه متناسب با کسی که روبه‌روی ما است یا خود را در مقابل او حس می‌کنیم نقش خاصی را ایفا می‌کنیم. یک دختر وقتی کنار مادربزرگش نشسته است، نقش دختری وظیفه‌شناس و مؤدب را ایفا می‌کند اما همین فرد وقتی به جمع دوستانش می‌رسد دختری پر جنب و جوش و حتی بی‌ادب می‌شود. بنابراین جنسیت با توجه به موقعیت‌هایی که فرد در آن قرار می‌گیرد دچار تغییراتی می‌شود، یعنی رفتارهایی که وابسته به جنس است می‌تواند در موقعیت‌های گوناگون صورت‌های متفاوتی بخود بگیرد. پس در هر موقعیت اجتماعی ما باید نقش‌های خاصی را در قالب مرد بودن یا زن بودن بازی کنیم. (Goffman ۱۹۷۹). وقتی با دیگران تعامل داریم، با نمایش‌های متفاوت و به کمک ایفای نقش‌های گوناگون به آنها نشان می‌دهیم که با چه کسی روبه‌رو هستند و این نمایش‌ها به آنها می‌گوید که باید چه واکنشی داشته باشند و چگونه فکر کنند و چه احساسی از خود نشان دهند.

در واقع نمایش «صورت غیربیانی رفتار»(۱۲۸) است که به شکلی ساختاری تعیین کننده چگونگی تعامل ما با دیگران می‌باشد. نمایش معرف این واقعیت است که تعامل چگونه آغاز می‌شود و چگونه پایان می‌یابد، در واقع نمایش ابتدا و انتهای یک تعامل را نشان می‌دهد.

مثلاً مردان معمولاً وقتی یک زن وارد اطاق می‌شود از جا بلند می‌شوند اما این مسئله در واقع خود ناشی از باوری است که در آن زن نیازمند احترام و توجه مردان است، بنابراین حتی چنین نمایشی دارای مفاهیم و مضامین پنهانی است یعنی نمی‌توان از این رفتار تنها به این نتیجه رسید

که مردان سعی می‌کنند به زنان احترام بگذارند، بلکه می‌تواند معرف این باور باشد که زنان همیشه نیازمند حمایت مردان هستند. جنسیت معرف شیوه لباس پوشیدن، حرف زدن و تمام ویژگی‌هایی است که به ما می‌گوید چه کسی با چه کسی در حال تعامل است.

گافمن (۱۹۷۹) سعی می‌کند این واقعیت را شناسایی کند که چگونه جنسیت نشان‌دهنده تمایلاتی است که بر اساس آن انتظارات اجتماعی ما شکل می‌گیرد. در واقع نمایش تا حد زیادی سلسله مراتب قدرت را طبیعی جلوه می‌دهد. ما نیز در بعضی موارد سعی می‌کنیم تا با بزرگ‌نمایی این برتری را بیشتر نمایان سازیم. مثلاً یک مرد ممکن است هنگامی که می‌خواهد جعبه‌ای سنگین را برای یک زن جابجا کند ابتدا بازوهایش را خم کند تا قدرت بدنی خود را نشان دهد و سپس اقدام به بلند کردن جعبه نماید، البته همه مردان ممکن است چنین کاری انجام ندهند، اما همه زنان هم همیشه به کمک مردان در چنین کارهایی نیاز ندارند و همه مردان هم همیشه به درخواست یک زن برای بلند کردن اجسام سنگین پاسخ مثبت نمی‌دهند. از سوی دیگر اگر مردی به درخواست زنی برای کمک کردن پاسخ ندهد در واقع پذیرفته است که از توانایی بیشتری نسبت به او برخوردار نیست یا دارای قابلیت‌های ویژه‌ای نیست که بخواهد آن را عرضه کند.

با همه اینها مسئله تنها این نیست که مردان خود را نیرومند می‌دانند و زنان را موجوداتی ضعیف و ناتوان فرض می‌کنند، بلکه آنچه دارای اهمیت است این است که ما در این رفتارها به نوعی نشان می‌دهیم که دو جنس با یکدیگر برابر نیستند.

گافمن (۱۹۷۹) سعی کرد تا این واقعیت را از طریق آگهی‌های تبلیغاتی نشان دهد. او معتقد بود در این آگهی‌ها زنان اغلب کوچکتر و در عین حال ضعیف‌تر از مردان نمایش داده می‌شوند و مردان به صورتی تصویر می‌شوند که راهنما و مراقب زنان هستند. اما بسیاری از ما بارها دیده ایم که بعضی از زنان از تمام مردانی که دور و برشان هستند بلند قدتر و نیرومندترند. اما اگر زنی بلندقد را در کنار مردان کوتاه قد ببینیم یا حتی زنی را بلندتر از مردی معمولی ببینیم موضوع برای ما خنده‌دار می‌شود و این وضعیت را طبیعی نمی‌دانیم. در واقع تصور ما این است که همواره باید مردان بلندقدتر از زنان باشند. در اغلب آگهی‌ها مردان افرادی قوی و نیرومند و زنان ضعیف و شکننده‌اند و مردم با مشاهده مداوم چنین صحنه‌هایی آنرا به عنوان واقعیتی طبیعی می‌پذیرند.

گافمن معتقد است جنسیت پدیده‌ای طبیعی نیست بلکه در جریان تعامل ساخته می‌شود. در این تعاملات مردان و زنان خود تابع کلیشه‌هایی هستند که چگونگی رفتار آنها را از قبل مشخص ساخته است اما درست مثل بازیگران یک نمایش آنها نیز از اندکی آزادی برخوردارند به‌طوریکه در بعضی موارد

می‌توانند تاحدی متفاوت عمل کنند. اندیشه گافمن اگر چه راهگشای بسیاری از ابهامات بود اما سؤالات زیادی را بی‌پاسخ گذاشت.

افراد در مورد قضاوت دیگران نسبت به خودشان، حساسیت زیادی دارند اما گارفینکل بر این سؤال متمرکز شده بود که این قضاوت و ارزیابی در مورد جنسیت چگونه صورت می‌گیرد؟ (Garfinkel: ۱۹۶۷:۱۷۳-۱۷۵) فرض گافمن این بود که افراد سعی می‌کنند تا به بهترین شیوه خود را به دیگران عرضه کنند بنابراین در صورتی که فردی بخواهد او را به عنوان یک زن بشناسند باید رفتار خاصی داشته باشد و روش خاصی در زندگی اتخاذ نماید. در مورد اگنس این دشواری از آنجا ناشی می‌شد که او باید ویژگی‌های زیستی مردانه خود را پنهان می‌کرد و این موضوع او را دچار اضطراب و تنش می‌ساخت. از سوی دیگر او ناچار بود دوران کودکی‌اش را فراموش کند زیرا در آن دوران او نقش یک پسر را بازی می‌کرد و اینک با نقشی متفاوت امکان برقراری ارتباط با آن دوران را از دست داده بود.

می‌توان گفت همه افراد برای نشان دادن تظاهرات جنسیتی خود ناچار به پنهان ساختن بعضی موارد هستند. مثلاً گاهی اوقات زنان ناچارند کارهایی انجام دهند تا آنها را طبیعتاً زن بدانیم، یا ممکن است زنی واقعاً علاقمند به داشتن فرزند نباشد اما سعی می‌کند این عدم علاقه را پنهان کند و حتی خود را عاشق داشتن فرزند جلوه دهد چرا که باور عمومی این است که زن موجودی با محبت مادرانه است و برای ابراز این محبت مادران باید دارای فرزند باشند بنابراین اگر او این علاقه را نداشته باشد از ماهیت زن بودن خود دور شده است. حتی همین ویژگی می‌تواند بر سایر ویژگی‌های او مثل زیبایی نیز اثر بگذارد به‌طوریکه چنین زنی حتی زیبا نیز به‌نظر نمی‌رسد.

مردان شلوار می‌پوشند اما نه به این علت که با پوشیدن شلوار حالتی مردانه پیدا می‌کنند بلکه فقط به این خاطر که پوشیدن دامن برای آنها عیب است (مگر اینکه اهل فیجی یا اسکاتلند باشند که در این صورت پوشیدن دامن امری معمول و سایر موارد غیرمعمول می‌شود) ممکن است بعضی از افراد این قواعد را زیر پا بگذارند و به گونه‌ای دیگر عمل کنند اما از نتیجه کار می‌ترسند و نگران هستند که انجام این کار نتایج بدی برای آنها خواهد داشت. در واقع آنها دچار جبر فیزیکی نیستند و می‌توانند دست به این کارها بزنند اما انتخاب آنها تحت‌تأثیر قواعد و اصولی است که اجتماع برای آنها مشخص ساخته و در این میان قواعد مربوط به جنسیت از سلطه بیشتری برخوردار است.

همانطور که گارفینکل معتقد است، درک گافمن از چگونگی تبعیت مردم از قواعد و اصول حاکم بر جامعه بیشتر محدود به زمان‌های خاصی از زندگی آنها است در حالی که رفتار انسان‌ها بر تجربیات قبلی آنها بنا شده است و آنها سعی می‌کنند آن تجربیات را در موقعیت‌های جدید به‌کار گیرند.

(Garfinkel: ۱۹۶۷:۱۷۳-۱۷۵) تحقیقات گارفینکل مورد استفاده دیگر اندیشمندان نیز قرار گرفت و آنچه امروزه با عنوان «کنش متقابل نمادین» شناخته می‌شود حاصل این تجربیات است. بنابراین می‌توان گفت جنسیت چیزی است که به‌صورت مداوم و پیوسته آموخته می‌شود. و در یک جمله ما می‌آموزیم و یاد می‌گیریم که چگونه رفتار کنیم.

نگرش سوزان کسلر(۱۲۹) و وندی مک کنا(۱۳۰) نیز بر همین اساس بود (۱۹۷۸-۱۹۸۵) آنها اگر چه در بسیاری از تجربیات گارفینکل سهیم بودند و حتی در شکل‌گیری روش مردم‌شناسی سهم عمده‌ای داشتند اما بهتر از گارفینکل توانستند یادگیری وایفای نقش‌های جنسیتی را توضیح دهند. آنها نشان دادند که حتی اگر جنس و جنسیت فردی روشن نباشد، این مردم هستند که آن فرد را در گروه موردنظر خود جای می‌دهند و مطابق با آن گروه با او رفتار می‌کنند.

کسلر و مک کنا از اصطلاح استناد جنسی(۱۳۱) استفاده کرده‌اند و منظورشان این است که این مردم هستند که هر فرد را به جنسیت خاصی منتسب می‌کنند. مثلاً لباسی که مردان و زنان می‌پوشند تا حدی معرف انتظاری است که از آنها داریم. البته بعضی از لباسها را نمی‌توان فقط مردانه یا زنانه دانست و هر دو جنس می‌توانند از آن استفاده کنند اما این باعث نمی‌شود که ما در شناخت خود دچار مشکل شویم. حتی اگر زنی لباس مردانه بپوشد باز هم یک زن است و حتی اگر یک مرد لباس معمول مردها را نپوشد باز هم یک مرد است.

نکته کلیدی که کسلر و مک‌کنا (۱۹۸۵/ ۱۷:۱۹۸۷) به آن اشاره می‌کنند این است که زن و مرد بودن را باید در تعامل درک کرد. یعنی اگر در برخورد اول ما فردی را مرد یا زن تصور کنیم مایل نیستیم این تصور را عوض کنیم، حتی در مورد کسانی که جنسیت خود را تغییر داده‌اند دچار مشکل می‌شویم با اینکه می‌دانیم فردی که قبلاً مرد بوده حالا یک زن است اما قبول این مسئله برای ما دشوار است. این نکته نیز مهم است که تغییر جنسیت لزوماً گذر از یک جنس به جنس دیگر نیست، زنانی که دارای ویژگی‌های زیستی مردانه هستند باز هم زن هستند و با همین صفت به زندگی ادامه می‌دهند و مردانی که ویژگی‌های زیستی زنانه دارند نیز به عنوان مرد شناخته می‌شوند. در واقع مرد بودن یا زن بودن به معنی پذیرش مرد یا زن بودن از سوی کسانی است که با آنها زندگی می‌کنیم.

در واقع جنسیت از یک سو ما را وادار می‌سازد که رفتار خاصی از خود نشان دهیم و از سوی دیگر به ما می‌گوید که این رفتار چه قضاوتی از ما نزد دیگران بر جای می‌گذارد.

وقتی مردم با هم حرف می‌زنند همین مسائل نیز بین آنها طرح می‌شود، مثلاً بسیاری از مردم از ویژگی‌های یک مرد یا زن در جامعه خود سخن می‌گویند و معتقدند کسانی که این ویژگی‌ها را زیر پا می‌گذارند عملاً نمی‌توانند افرادی مطمئن برای تعامل با دیگران باشند، به‌عبارت دیگر این ما هستیم که رفتار و اعمال خود را به گونه‌ای سازماندهی می‌کنیم که معرف جنسیت ما نزد دیگران باشد.

وست و زیمرمن(۱۳۲) (۱۹۸۷) سعی کردند در ادامه کارهایی که توسط مدافعین نظریه کنش متقابل نمادین انجام شده بود و مطالعات انجام شده در دهه ۱۹۷۰ به نتایج جدیدی دست یابند. بر خلاف گافمن آنها معتقدند جنسیت بخشی اساسی و بنیادی در تعامل انسان‌ها با یکدیگر است و نمی‌توان آن را فقط چارچوبی برای آغاز و پایان یک تعامل محسوب کرد. در واقع هم مردان و هم زنان به‌صورتی دائمی تصویری از اعمال و رفتار زنانه و مردانه در ذهن خود دارند، لذا اگر جنسیت طرف متقابل برای آنها روشن نباشد اصلاً قادر به برقراری ارتباط با او نیستند. این موضوع نشان می‌دهد که داشتن جنسیت برای برقراری ارتباط امری حیاتی و ضرورتی است، این شیوه‌ای است که همه ما در برخورد با دیگران به‌کار می‌بریم و سعی می‌کنیم با اشکال مختلف به جنسیت خود اشاره کنیم. در واقع این ما هستیم که جنسیت خود را در ارتباط با دیگران خلق می‌کنیم اما دیگران نیز در همین ارتباط این جنسیت را برای ما به‌وجود می‌آورند.

این موضوع را می‌توان در قالب یک مثال بهتر درک کرد. مردی که علاقه شدیدی به شلوارک داشت و آنرا می‌پوشید به‌محض ورود به خیابان مورد اعتراض سایر مردان واقع می‌شد که چرا اینگونه لباس پوشیده است زیرا از نظر آنها این فرد قواعد و اصول پوشش مردانه را زیر پا گذاشته بود، او آنقدر در این مورد سرزنش شد که در نهایت از پوشیدن شلوارک صرفنظر کرد. در واقع سرزنش و مجازات از سوی دیگران، رفتارهای جنسیتی را تا حد زیادی محدود می‌سازد و افراد را وادار می‌سازد در مسیری که دیگران آن را «مسیر درست» می‌دانند گام بردارند. مشکل نظریه کنش متقابل نمادین این است که می‌گوید اگر چه افراد در رابطه با فعالیت‌های جنسیتی خود توسط دیگران محدود می‌شوند اما سعی می‌کنند از درون همان محدودیت‌ها انتخاب مناسبتری انجام دهند در حالی که سایر نظریه‌های جنسیتی معتقدند اصولاً در این مورد انتخابی وجود ندارد چرا که ما وقتی صبح از خانه بیرون می‌آییم ناچاریم لباسی را بپوشیم که دیگران آن را تأیید می‌کنند و در این مورد چیزی که اصلاً مهم نیست علاقه خود ما به نوع لباس است، در واقع ما به‌طور کامل تابع قواعد و اصول حاکم بر جامعه هستیم (Butler, ۱۹۹۳). افکار و اندیشه‌های جودیت باتلر نیز با آنچه که طرفداران نظریه کنش متقابل نمادین می‌گویند شباهت‌های بسیاری دارد اما او تلاش می‌کند تا این حق انتخاب را به چالش بکشد و نشان دهد که ما

درون فضایی واقع شده‌ایم که در آن حق انتخاب معنای چندانی ندارد.

جودیت باتلر: جنسیت ما را به صورتی شکل می‌دهد که برای دیگران قابل فهم باشیم.

تصور ساختاری جنسیت در درک ما از دیگران و فهم رفتار آنها نقش اساسی دارد. جودیت باتلر (e.g. ۱۹۹۰, ۱۹۹۳) تنها به آنچه که مکتب کنش متقابل نمادین می‌گوید معتقد نیست بلکه بر این نکته اصرار دارد که چگونه جنسیت می‌تواند ابعاد وجودی ما را نیز تحت تاثیر قرار دهد. از نظر او جنسیت تنها در رابطه با دیگران تعریف نمی‌شود بلکه طرز فکر و حتی شیوه درک ما از خودمان بعنوان یک فرد تحت‌تأثیر جنسیت است. باتلر در این مورد تفکری شبیه کسلر و مک کنا دارد اما در بعضی زمینه‌ها با آنان موافق نیست. او نیز مانند آنها جنسیت را سازه‌ای اجتماعی می‌داند که به‌وجود آورنده واقعیتی است که افراد درون آن قرار گرفته و زندگی می‌کنند و مانند کسلر و مک کنا معتقد است انسان از لحظه تولد جنسیت را کسب می‌کند اما این عنوان فقط عنوانی زیستی است یعنی اگر بدن او بعضی از ویژگی‌های خاص را داشته باشد او را پسر و اگر ویژگی‌های خاص دیگری داشته باشد آن را دختر می‌نامیم. بنابراین پس از اطلاق این عنوان به او می‌فهمیم که باید با او چه رفتاری داشته باشیم و از او نیز انتظار داریم با ما چه رفتاری داشته باشد. وقتی نوزادی متولد می‌شود و پزشک می‌گوید «او یک دختر است» این نوزاد بخشی از چارچوب اجتماعی بزرگتری می‌شود که در آن او را از طریق باورهایی که در مورد جنسیت داریم درک می‌کنیم. باتلر این فرایند را دختر شدن یک دختر(۱۳۳) نامیده است. اگر چه این موضوع با مسئله اجتماعی شدن و یادگیری رفتارهای جنسیتی شباهت زیادی دارد اما باتلر چیزهای دیگری به آن اضافه می‌کند که بیشتر ما را با عمق این موضوع آشنا می‌کند.

نظریه اجتماعی شدن می‌گوید همه انسان‌ها به عنوان موجوداتی خنثی متولد می‌شوند و سپس در جامعه جنسیت خود را یاد می‌گیرند، یعنی خود آنها حکم کاغذ سفیدی را دارند که بر روی آن چیزی نوشته نشده و این جامعه است که نقش و رفتار مورد انتظار از آنها را از طریق نشان دادن ویژگی‌های جنسیتی معین می‌سازد. اما باتلر می‌گوید ما تنها و تنها از طریق جنسیت می‌توانیم دیگران را درک کنیم. او معتقد است اصولاً ما انسان خنثی نداریم و چیزی به‌نام کاغذ سفید وجود ندارد. مردم با این نگرش ما را می‌فهمند و این تنها شیوه درک ما است. در واقع ما تنها به صورت فرهنگی قابل فهم هستیم(۱۳۴).(Butler ۱۹۹۰: ۱۶-۱۷) بنابراین فهم ما از یک زن یا دختر و یک مرد یا پسر نیز همین گونه است.

باورهای مربوط به جنسیت می‌گوید که افراد دوروبر ما چه کسانی هستند و آنها نیز از این باورها در تثبیت هویت خود بهره می‌برند. نزد باتلر

جنسیت تنها چیزی نیست که افراد آن را انجام می‌دهند (آنگونه که نظریه کنش متقابل نمادین معتقد بود) بلکه شیوه تفکر واندیشیدن درباره دنیایی است که ما در آن افراد را به زن و مرد تقسیم می‌کنیم. ممکن است فرد دست به کاری بزند که تصور عمومی را مخدوش سازد اما خود او نیز با دشواری‌هایی روبه‌رو خواهد بود، مثل مردی که نیم تنه کوتاه می‌پوشد یا دختری که از درخت بالا می‌رود یا زنی که در مسابقه مشت‌زنی شرکت می‌کند با این دشواریها روبه‌رو می‌شوند. باتلر معتقد است جنسیت چیزی است که در ما شکل می‌گیرد اما این شکل‌گیری ناشی از اندیشه افراد دیگری است که باورهایی درباره جنسیت دارند، در واقع این اندیشه و باورهای آنها است که در نهایت باورهای ما درباره جنسیت را به‌وجود می‌آورد، در اینجا مسئله مهم تقلید کردن است، یعنی اگرچه افراد از روش‌ها و شیوه‌های خاصی پیروی می‌کنند اما این پیروی و تقلید به‌صورت محض نیست بلکه می‌توان در آن تغییراتی هر چند کوچک ایجاد کرد و همین تغییرات کوچک است که ما را وا می‌دارد تا این پدیده را در طول زمان بررسی کنیم چرا که تغییرات اندک در طول زمان می‌تواند به‌صورت تحولاتی بزرگ نمایان گردد. می‌توان گفت جنسیت سازه‌ای اجتماعی است که افراد آن را می‌سازند بنابراین تنها تا زمانی که ما قبول کنیم جنسیت موضوعی طبیعی نیست بلکه توسط انسان‌ها ساخته می‌شود می‌توانیم این پدیده را توضیح داده و تغییرات آنرا مورد بررسی قرار دهیم.

خلاصه

قواعد گوناگونی که ما در مورد ایفای نقش‌های جنسیتی می‌آموزیم تحت‌تأثیر ساختار اجتماعی و باورهای حاکم بر جامعه قرار می‌گیرد و ما را در انجام این نقش‌ها محدود می‌سازد. اما هنوز هم انتخاب‌هایی داریم. اگر به گذشته نگاهی بیاندازیم در می‌یابیم که روش‌های گوناگون رفتار جنسیتی نشان دهنده واقعیتی است که ما را از پذیرش طبیعی بودن رفتارهای جنسیتی باز می‌دارد. در زندگی روزمره دنیای معاصر ساختارهای اجتماعی چون سلسله مراتب طبقاتی ایجاد کننده الگوهای متفاوت زن بودن و مرد بودن است. اگر این موارد (و تفاوت‌های دیگری چون اختلافات بین فرهنگی) را با یکدیگر مقایسه کنیم در می‌یابیم که برخی از شیوه‌های ایفای نقش‌های جنسیتی مهمتر از دیگر شیوه‌هاست چرا که برخی از این شیوه‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که باعث تقویت قدرت گروه‌های اجتماعی خاصی مانند طبقه متوسط و طبقه بالای جامعه می‌شوند. همه این موارد نشان می‌دهد که جنسیت چیزی است که ما آن را می‌آموزیم و بکار می‌بریم.

سابقه مطالعات جامعه‌شناسانه در جهت درک جنسیت که به فهم پویا و دائمی مفهوم زن بودن و مرد بودن مربوط می‌شود به کارهای هارولد گارفینکل باز می‌گردد.

گارفینکل مطالعات عمیقی در این مورد انجام داده بود، او معتقد بود افراد باید جنسیت خود را ثابت کنند و رفتارهای جنسیتی روشنی از خود نشان دهند. گافمن توجه کمتری به سازماندهی فعالانه جنسیت داشت و بیشتر سعی می‌کرد زمینه‌های آیینی شکل‌گیری جنسیت به عنوان یک رابطه در تعامل بین انسان‌ها را در نظر بگیرد.

کسلر و مک کنا هم مانند گارفینکل سعی کردند تا با روشی مردم‌شناختی به موضوع جنسیت بنگرند و این یعنی توجه خاص آنها به این موضوع که چگونه مردم یک واقعیت اجتماعی را بر اساس باورهایشان شکل می‌دهند. آنها مطالعات جامع‌تری نسبت به گارفینکل انجام داده بوده‌اند و بر این نکته پافشاری می‌کردند که ایفای نقش‌های جنسیتی توسط افراد چندان اهمیت ندارد بلکه مسئله مهمتر این است که همه ما چگونه در مورد اینکه هر فرد چه جنسیتی دارد نظر می‌دهیم و چگونه مطابق نظری که در ذهن خود داریم رفتار او را پیش‌بینی می‌کنیم.

ممکن است ما تصور کنیم که فردی یک مرد است و هر کاری که انجام می‌دهد به عنوان رفتاری طبیعی و مردانه تلقی شود، اما اگر او کاری انجام داد که به‌نظر ما زنانه بود ما این رفتار را یک استثنا تلقی می‌کنیم نه اینکه با انجام این نوع رفتار او را به‌جای مرد یک زن بدانیم.

وست و زیمرمن هم از افکار گارفینکل و هم از اندیشه‌های گافمن بهره بردند تا بتوانند ایفای نقش‌های جنسیتی را بهتر و واضح‌تر توضیح دهند. کارهای آنها بیشتر به مطالعات رفتار جنسیتی مردان و زنانی مربوط می‌شد که با خود آنها در ارتباط بودند و در مجموع می‌توان گفت چشم‌انداز مهمی که آنها فراهم آوردند به روشنی نشان داد که جنسیت به‌صورت اجتماعی ساخته شده و شکل می‌گیرد.

جنسیت ما چیزی است که ما به‌صورت فعالانه انجام می‌دهیم اما در عین حال چیزی هم هست که دیگران در مورد ما بکار می‌گیرند. شیوه‌هایی که در هر جامعه شکل دهنده زندگی خانوادگی، کار، آموزش، طبقه و سایر سلسله مراتب اجتماعی است بر چگونگی رفتار جنسیتی، مؤثر واقع می‌شود اما در میان تمامی این محدودیت‌ها افراد حق انتخاب اندکی نیز دارند. این انتخاب‌ها توسط آنچه که باورهای گوناگون جنسیتی نامیده می‌شود تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد و توسط همین باورها نیز شکل و حالتی خاص پیدا می‌کند.

۳.روابط جنسیتی در زندگی روزمره

مقدمه

در این جامعه پر جنب و جوش که مملو از آدم‌های گوناگون است پیدا کردن افرادی که علائقی مثل شما داشته باشند چندان کار سختی نیست. وقتی شما به کسی می‌رسید که مثل خود شما است، با او احساس راحتی می‌کنید و از ارتباط با او لذت می‌برید....
هر لحظه شما می‌توانید جاهای مختلفی باشید، می‌شود در حال صرف غذا در یک رستوران باشید، می‌شود در حال دیدار از نمایشگاه مد لباس باشید، می‌شود در یک برنامه هنری شرکت کرده باشید، می‌شود در حال خواندن کتاب یا روزنامه باشید، می‌شود بجای همه اینها وقت خود را به بازی و تفریح گذرانده باشید.
این افراد شبیه هم، خودشان یک گروه می‌شوند، گروهی که می‌تواند شامل چند همسایه باشد یا گروهی که همه آنها هواداران یک تیم فوتبال یا علاقمندان یک هنرپیشه یا یک سریال هستند.... (Linden Research, inc, ۲۰۰۷)

با خواندن این مطالب شاید تصور کنیم با یک آگهی تبلیغاتی سروکار داریم که مثلاً جوانها را دعوت به مسافرت و تفریح می‌کند. اما در واقع آنچه خواندید به ما نشان می‌دهد که ما در دنیای واقعی نمی‌توانیم هر لحظه همانجایی باشیم که دوست داریم.
فرض کنید ما دنیای دیگری هم داشته باشیم و در آن دنیا زندگی دومی داشته باشیم یعنی به صورتی دیگر بتوانیم زندگی کنیم. در این دنیای فرضی هر فرد می‌تواند شخصیت خودش را انتخاب کند و حتی می‌تواند چهره‌اش را به صورت دلخواه خود برگزیند. حتی یک فرد آنقدر آزادی عمل داشته باشد که بتواند چند چهره انتخاب کند و هر بار با یکی از چهره‌هایی که انتخاب کرده در این جامعه حضور پیدا کند. مثلاً، من ممکن است چهره یک مرد را انتخاب کنم، مردی که جوانتر از من و شاید یک سیاهپوست باشد بهرحال چیزی که مهم است این است که من آنچه را که دوست دارم در این دنیای

مجازی یا در این زندگی دوم انجام می‌دهم و به خواسته‌هایی می‌رسم که در دنیای اول یا دنیای واقعی به آنها دست نمی‌یافتم. این فضای جدید چشم‌اندازی را بر روی ما می‌گشاید که از طریق آن به سؤالات زیادی در مورد جنسیت و رابطه افراد با یکدیگر و امکان داشتن دنیایی که در آن نقش‌های جنسیتی به گونه‌ای دیگر شکل بگیرد پاسخ داده می‌شود. اگر چه در زندگی دوم افراد می‌توانند رفتارهای جنسیتی متفاوتی با آنچه که در دنیای واقعی انجام می‌دهد داشته باشند اما این چیزی را عوض نمی‌کند و در دنیای واقعی قواعد و اصول حاکم همان است که بوده و ما باید طبق همان قواعد رفتار کنیم.

ما بعداً در این فصل خواهیم دید که در دنیای واقعی خشونت عامل تعیین کننده‌ای در روابط بین مردان و زنان است. در زندگی دوم قواعد سختی وجود دارد که مانع از اعمال خشونت یا هر نوع رفتار خشونت‌آمیز از طرف فردی نسبت به فرد دیگر می‌شود. مجازات‌هایی هم که برای متخلفین در نظر گرفته می‌شود غیر از مجازات‌هایی است که در دنیای واقعی شاهد آن هستیم. حتی در زندگی دوم به خیلی از مسائلی که در این دنیا برای ما مهم است توجهی نمی‌شود. در زندگی دوم شما مجبور نیستید حتی چهره یک انسان را انتخاب کنید شما می‌توانید به صورت یک حیوان مثلاً یک گاو، یک خرگوش و یا حتی به صورت یک چهره کارتونی دربیایید و این چهره هم می‌تواند نر یا ماده باشد و مثلاً بدنی لاغر و جوان داشته باشد. در واقع در این دنیا ما هزاران هزار انتخاب داریم و شاید بهتر است بگوییم با دنیایی از انتخاب‌های بی‌پایان روبه‌رو هستیم و خیلی جالب است که ببینیم هر فردی از میان این انتخاب‌های بی‌شمار چه چیزی را بر می‌گزینند. اینجا است که جامعه‌شناسی می‌تواند به ما کمک کند تا بفهمیم چرا افراد اینگونه عمل می‌کنند.

برای درک روابط و مناسبات جنسیتی بهتر است نگرشی جامع و گذشته‌نگر به تحولات کلانی بیاندازیم که در این روابط روی داده است. در واقع تحول بزرگی از مردسالاری خصوصی به مرد سالاری عمومی روی داده است. در مرد سالاری خصوصی زندگی زنان به طور کامل تحت سلطه مردان بود و آنها بر تمامی ابعاد زندگی زنان مسلط بودند اما در مردسالاری عمومی اگر چه هنوز هم سلطه مردانه وجود دارد ولی این سلطه کاهش یافته اما باز هم می‌توان سایه این سلطه را در محیط‌های کاری یا حتی در فضای سیاسی جامعه احساس کرد.

زندگی خصوصی هم دچار تحول شده است و در ارتباطات نزدیک بین مرد و زن با نوعی برابری روبه‌رو هستیم. در واقع طیفی از روش‌های گوناگون در شکل دادن به این نوع رابطه به‌وجود آمده است. اگر چه تحولات مثبت زیادی در روابط بین زن و مرد روی داده و بسیاری از این تحولات نیز

اجتناب‌ناپذیر بوده اما هنوز هم مشکلات زیادی باقی مانده است. در بخش پایانی این فصل نگاهی انتقادی به یکی از این مشکلات خواهیم داشت: خشونت. در نگاه به خشونت باید به محدودیت‌هایی که جامعه ایجاد می‌کند و شیوه‌هایی که افراد سعی می‌کنند از طریق آن با یکدیگر تعامل داشته باشند، توجه کرد. هنوز هم می‌توان امیدوار بود که آحاد جامعه توانمندی بیشتری در انجام اعمال و دست‌یابی به خواسته‌های خود داشته باشند.

سابقه روابط جنسیتی

با توجه به مطالبی که در ابتدای این فصل گفته شد می‌توان نتیجه گرفت مردان و زنان در دو سطح با یکدیگر تعامل برقرار می‌کنند: سطح کلان، با روابط جنسیتی غیرشخصی و سطح دیگری که در آن روابط جنسیتی نزدیک و صمیمی وجود دارد.

در سطح کلان جامعه‌شناسان به این موضوع می‌پردازند که زنان بعنوان یک گروه اجتماعی چگونه از مردان بعنوان یک گروه اجتماعی دیگر متمایز می‌شوند. در واقع در این سطح الگوهای عمومی مورد توجه قرار می‌گیرد که به کمک آن چگونگی تعامل این دو گروه درون اجتماع مشخص می‌شود. معمولاً چارچوب فکری مورد استفاده برای درک این موضوع همان چارچوبی است که در مباحث قشربندی اجتماعی و موضوع نابرابری‌های اجتماعی نیز به کار می‌رود.

قشربندی اجتماعی(۱۳۵) به لایه‌های متفاوت درون جامعه اشاره می‌کند، و در آن توجه خاصی به سلسله مراتب نهادی شده در بین گروه‌های مختلف به‌عمل می‌آید. اصلی‌ترین شکل قشربندی را می‌توان در قالب طبقه، قومیت و جنسیت مشاهده کرد. پایگاه اجتماعی زنان در گذشته و حال همواره پایگاه مناسبی نبوده است، تحقیقات زیادی نشان دهنده این است که در بعضی از کشورها زنان با نوعی نابرابری جنسیتی روبه‌رو هستند به طوری که عمدتاً مشاغل کم‌ارزش‌تری را بدست می‌آورند، حقوق کمتری می‌گیرند، وضعیت مالی بدتری دارند و بیشتر قربانی خشونت می‌شوند. خواهیم دید که چگونه عملکرد روابط جنسیتی در سطح کلان بر شیوه رفتار افراد در روابط نزدیک و صمیمانه بین آنها مؤثر واقع می‌شود.

از پدرسالاری خصوصی(۱۳۶) تا پدرسالاری عمومی(۱۳۷)

در زمان ما حریم خصوصی و فضایی که ما بعنوان زندگی شخصی از آن یاد می‌کنیم دنیایی است که ما در آن به لذت‌های شخصی خود می‌رسیم، اما در

این دنیای خصوصی چگونگی لذت بردن زنان و مردان با یکدیگر متفاوت است. خانواده نیز حریم خصوصی دارد اما معنی‌اش این نیست که در خانه ما اطاقهای زیادی داشته باشیم تا هر فرد بتواند در خلوت خود زندگی کند و زمانی را با تنهایی‌های خود بگذراند.

در گذشته و تا قبل از تحولات دنیای مدرن، همه اعضاء خانواده در یک اطاق می‌خوابیدند و تا قبل از قرن بیستم به جز خانواده‌هایی که ثروتمند بودند همه بچه‌ها هم روی یک تخت می‌خوابیدند. (Elias ۲۰۰۰/۱۹۳۹). در حالی که مردان حق داشتند ساعاتی را به دلخواه خود با دوستانشان یا کسانی که به آنها علاقه دارند بگذرانند برای زنان این حق وجود نداشت و آنها باید همیشه در دسترس خانواده بودند و حتی در مواردی که خارج از خانه کار می‌کردند باز هم باید از اعضای خانواده خود دور نمی‌شدند و محل حضور خود را مشخص می‌کردند. این امکان که افراد بتوانند لحظاتی در تنهایی یا خلوت خود باشند و آنگونه که خود دوست دارند زندگی کنند از تحولات دنیای مدرن است.

از زمانی که جوامع غربی وارد دوره مدرن شدند، پیچیدگی فزاینده جامعه باعث ایجاد تمایزاتی بین بخش‌های گوناگون زندگی روزمره مردم گردید. مهمترین تفاوت بین بخش‌های گوناگون زندگی را باید در تفکیک بین حوزه خصوصی و عمومی جستجو کرد. زندگی خصوصی به قلمرویی گفته می‌شد که افراد در ارتباط با خانواده یا دوستان و نزدیکان خود بودند. در این قلمرو آنچه حاکمیت داشت احساس و عاطفه بود و کمتر می‌توانستیم در آن شاهد رقابت‌های موجود در دنیای عمومی باشیم. در این قلمرو سخنی از مسایل کاری و موضوعات سیاسی به میان نمی‌آمد در حالیکه در قلمرو عمومی موضوعات سیاسی مطرح می‌شد و حتی صاحبان قدرت سعی می‌کردند فضای زندگی عمومی را به سمت اهداف و خواسته‌های سیاسی خود متمایل سازند. در چنین فضایی افراد ارتباطات و روابط صمیمانه خود با سایر اعضاء خانواده یا دوستان و نزدیکانشان را از دست می‌دادند. آنچه بر رفتارهای فیزیکی انسان‌ها تأثیر می‌گذاشت به عوامل طبیعی نسبت داده می‌شد و کمتر از قدرت تعقل انسان برای تغییر موقعیت‌های فرا روی او سخن به میان می‌آمد و در این میان تصور می‌شد خصوصیات بدنی زنان برای محیط‌های خانگی و خصوصی تناسب بیشتری دارد. این باور وجود داشت که ویژگی‌های زنان به گونه‌ای است که حضور آنان را در زندگی عمومی دشوار می‌سازد چرا که در این نوع زندگی نیاز به تعقل و تفکر بیشتری است در حالیکه زنان بیشتر بر عواطف و احساسات خود تکیه دارند و همین تصور باعث می‌شد تا زنان از فعالیت‌های عمومی کنار گذاشته شوند و در تصمیم‌گیری‌های مهم جامعه نقشی نداشته باشند. برای مثال آنها تا اواخر قرن نوزدهم و حتی بعد از آن نیز حق رأی نداشتند و اینگونه استدلال می‌شد که پدران یا شوهران آنها بمراتب بهتر از خودشان می‌توانند تصمیم‌گیری کنند و در فعالیت‌های سیاسی مشارکت بهتری داشته باشند. (Benhabib ۱۹۸۷; Pateman ۱۹۸۸).

اگر زنان می‌خواستند در حق تعیین سرنوشت خود مشارکت داشته باشند باید وارد این فضای عمومی می‌شدند و ورود به این فضا برای آنان با مشکلات زیادی همراه بود و همین عامل باعث شد تا نخستین موج فمینیسم در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم شکل بگیرد (نگاه کنید به فصل چهارم) در این موج حق رأی زنان بعنوان یک حق مهم در کنار سایر حقوق مانند حق داشتن تحصیلات بالاتر، یا شغل بهتر مطرح شد و دامنه آن تا بدانجا پیش رفت که خواستار حضور زنان در مشاغل مدیریتی و تخصصی و حتی در رشته‌هایی چون پزشکی و حقوق شد.

به وضوح نمی‌توان گفت قلمرو عمومی و خصوصی زندگی چگونه از یکدیگر جدا می‌شوند. بعضی‌ها معتقدند که مرز بین این دو تا حدی مبهم و در عین حال متغیر است و تنها می‌توان به ارتباط بین این دو بخش پرداخت و آن را مورد توجه قرار داد. بنابراین می‌توان گفت قلمرو خصوصی زندگی نمی‌تواند قلمرو عمومی را توصیف کند یا ویژگی‌های آن را نشان دهد اما می‌تواند نشان دهد چه مسائل و موضوعاتی عمومی نیستند و در حوزه امور خصوصی جای می‌گیرند و در مقابل حوزه عمومی نیز نشان می‌دهد که چه مسائلی خصوصی نیستند و می‌توانند در حوزه عمومی جای گیرند. (Pateman ۱۹۸۸) از اواسط قرن بیستم این تقسیم‌بندی‌ها در تبیین چگونگی تغییر رابطه جنسیت مؤثر واقع شدند. تا قبل از اواخر قرن بیستم دنیای غرب، دنیایی بود که در آن زندگی روزمره زنان به زندگی خانوادگی خلاصه می‌شد و پدران و شوهران آنها نظارت شدیدی بر آنان اعمال می‌کردند.

سیلویا والبی(۱۳۸) (۱۹۹۰, ۱۹۹۷) این دنیا را پدرسالاری خصوصی نامیده بود. پدرسالاری نظامی اجتماعی بود که در آن مردان به عنوان یک گروه بر زنان به عنوان گروهی دیگر سلطه داشتند، والبی معتقد بود پدرسالاری دارای شش ساختار است: کار مزدی، تولید خانگی، فرهنگ، روابط جنسی، خشونت و دولت. تمامی این ساختارها در ارتباط با یکدیگرند اما عملکرد آنها پس از ورود به دنیای پدرسالاری خصوصی متحول می‌شود.

این نظامی است که در آن زنان در خانواده اغلب از نظر مالی وابسته به مردان هستند، بعضی از آنها هرگز کار نمی‌کنند و بعضی دیگر ناچارند کار خود را رها کرده و به انجام وظایف خانگی خود بپردازند.

تا دهه ۱۹۶۰ یا ۱۹۷۰ برای زنان متأهل محدودیت‌های شدیدی در زمینه اشتغال در مشاغل بهتری چون تدریس وجود داشت و زنانی که می‌توانستند تدریس کنند حقوق اندکی داشتند و همین مسئله باعث می‌شد تا علی‌رغم اشتغال باز هم به درآمد مردان وابسته بوده و به حمایت آنان نیازمند باشند، این نیاز در زمان‌هایی که آنها باردار بوده یا تازه صاحب فرزند می‌شدند به مراتب بیشتر بود. اما بتدریج و بعد از جنگ جهانی دوم این وضعیت تغییر کرد بطوریکه زنان بیشتر و بیشتری به اشتغال خارج از خانه می‌پرداختند و امکان بیشتری برای دستیابی به مشاغل بهتر نیز برای

آنان فراهم شده بود. بسیاری از زنان به استقلال مالی دست یافته بودند اما این تحولات باعث شده بود که طلاق و جدایی از همسر نیز رواج بیشتری پیدا کند، بطوریکه بسیاری از خانواده‌ها تنها به همین دلیل از هم پاشیده شدند در نتیجه تعداد زنان مطلقه روندی رو به رشد پیدا کرد و دولت‌ها نیز برای کاهش مشکلات آنان ناچار بودند خدمات رفاهی خاصی را برای مادران مطلقه فراهم کنند. این تحولات به معنی آن بود که بسیاری از زنان حمایت مردان را از دست داده بودند و باید به شکلی مستقل زندگی می‌کردند. اگرچه والبی (۱۹۹۰/۱۹۹۷) معتقد است این مسئله به معنی از بین رفتن پدرسالاری نبود اما در مجموع نشان دهنده برخی تغییرات ظاهری در آن بود.

طبق نظر والبی (۱۹۹۰/۱۹۹۷) در این حالت روابط جنسیتی به صورت پدرسالاری عمومی درآمد. به جای اینکه زندگی روزمره زنان تحت نظارت کامل مردان خانواده آنها باشد، نظارت مردانه توسط گروهی از مردان و آنهم در دنیایی عمومی انجام می‌شد.

سیاستمداران، مدیران کارخانجات بزرگ، قضات و سایر گروه‌های قدرتمند همچنان مرد بودند و ردپایی از زنان در این بخش‌ها دیده نمی‌شد. حتی در سال ۲۰۰۷ از مجموع پانصد شرکت بزرگ آمریکایی، چهار صد و هفده شرکت کمتر از سه زن در هیئت مدیره خود داشتند. (Catalyst ۲۰۰۷) در بسیاری از کشورهای پیشرفته غربی نیز تعداد اندکی نماینده زن در مجلس حضور داشتند بطوریکه تعداد نمایندگان زن در مقایسه با مردان بسیار ناچیز بود. در بعضی از کشورهای غیرغربی مثل رواندا نزدیک به نیمی از نمایندگان مجلس را زنان تشکیل می‌دادند. این در حالی بود که آلمان از این نظر رتبه چهاردهم را داشت بطوریکه حدود ۳۲% از نمایندگان مجلس این کشور زن بودند. این رقم در مورد فرانسه ۱۹% بود و در انگلستان حدود ۲۰% از کرسی‌های مجلس توسط زنان اشغال شده بود. وضعیت آمریکا در مقایسه با سایر کشورها چندان مطلوب نبود و تنها ۱۶% از نمایندگان مجلس زن بودند. در حالیکه میانگین جهانی حضور زنان در این بخش ۱۷% بود یعنی آمریکا از میانگین جهانی نیز عقب‌تر مانده بود. در روسیه نیز زنان تنها ۱۰% از سیاستمداران را تشکیل می‌دادند. (Inter-Parlimentary union ۲۰۰۷). این آمارها نشان می‌دهد اگر چه زنان توانسته‌اند نقش مهمی در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی داشته و حضور خود را در این عرصه‌ها به نمایش بگذارند اما هنوز هم قادر نیستند به برابری کامل در این زمینه دست یابند.

شکل جدید زندگی عمومی نتوانست مانند زندگی خصوصی زنان را به حاشیه براند، بلکه آنها توانستند از این امکان بهره برده و حضور مؤثری در جامعه داشته باشند، اما با همه این پیشرفت‌ها باز هم زنان در مشاغل خاصی که عمدتاً درآمد کمتری نسبت به مردان دارد مشغول به کار هستند و از نظر رتبه و جایگاه اجتماعی نیز وضعیتی پایین‌تر از مردان دارند اما می‌توان در مجموع جایگزین شدن فضای عمومی بجای فضای خصوصی را

پیشرفتی بزرگ قلمداد کرد.

مردسالاری عمومی شکل مسلط جوامع غربی امروزی است اما هنوز هم مردسالاری خصوصی در بسیاری از مناطق به حیات خود ادامه می‌دهد. زنانی که در دوران جوانی تحت سلطه مردسالاری خصوصی بوده و با آن نظام رشد کرده‌اند این امکان را نداشتند که از تحصیلات و آموزش عالی برخوردار شده و مهارت‌های لازم را کسب نمایند، بهمین جهت بسیاری از زنان میانسال یا بزرگسال امروزی با توجه به گذشته‌ای که داشته‌اند از فعالیت در این زمینه‌ها باز مانده‌اند. این زنان آرزو می‌کردند کاش در دوره‌ای دیگر زندگی کرده بودند و امکانات امروزی در آن دوره برایشان فراهم بود و امروز می‌توانستند مستقل بوده و به مشاغل دلخواه خود دست یابند.

در بین گروه‌های قومی بریتانیا مانند بریتانیایی‌های آسیایی تبار گرایش بیشتری به سلطه مردسالاری خصوصی دیده می‌شود. زنان این گروه هنوز هم وابستگی خود را به پدران و شوهرانشان حفظ کرده‌اند و نسبت به زنان سفیدپوست انگلیسی از استقلال و آزادی عمل کمتری برخوردارند. در واقع می‌توان گفت آنها به گونه‌ای دیگر تربیت شده‌اند و شرایط جدید اثر کمتری بر روی زندگی آنها داشته است. زنان بریتانیایی که اجداد آنها به منطقه کارائیب باز می‌گردد نسبت به زنان سفیدپوست این کشور نیز تمایل بیشتری به مردسالاری عمومی از خود نشان می‌دهند، بنابراین می‌توان گفت منشأ قومی زنان نقش موثری در شیوه فعلی زندگی آنان دارد. از سوی دیگر شرایط سنی نیز عامل مهمی است، بطوریکه زنان جوان‌تر بیشتر به فضای مردسالاری عمومی گرایش دارند در حالیکه زنان مسن‌تر صرفنظر از تمامی عوامل دیگر، این گرایش را کمتر نشان می‌دهند، شاید دلیل عمده آن این است که زنان جوانتر امکان بیشتری برای رسیدن به تحصیلات عالی داشته‌اند و بهمین سبب امکان دست‌یابی به مشاغل بهتر و درآمد بیشتر نیز برای آنها مهیاتر بوده است و همه این عوامل میزان وابستگی آنان به مردان را کاهش داده است. اما این تحول در گذر زمان همچنان ادامه دارد. در واقع زنان جوان پس از ازدواج با شرایط جدیدی روبه‌رو می‌شوند و موقعیت شغلی آنان تا حد زیادی به چگونگی ازدواج آنان بر می‌گردد. این دو نوع مردسالاری به دو شیوه متفاوت بر روی وابستگی زنان به طبقه، سن و موقعیت اجتماعی آنان (مثلاً قبل و بعد از داشتن فرزند) و حتی قومیت خاصی که به آن تعلق دارند تأثیر می‌گذارد. (Walby ۱۹۹۷) تحلیل والبی در مورد تحولات شرایط زندگی زنان نشان دهنده تفاوت‌هایی است که بین آنان وجود دارد اما این تحلیل تا حد زیادی بر ویژگی‌های زنان بریتانیایی متمرکز شده و نمی‌توان نتایج آن را به سایر مناطق تعمیم داد (اگرچه تا حدی می‌توان آن را مشابه برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپایی دانست). البته ما از تحلیل والبی می‌توانیم حدس بزنیم که چنین

وقایعی در سایر کشورهای اروپایی نیز روی داده است اگر چه ممکن است در هر یک از این کشورها مسائل و موضوعات خاصی نیز وجود داشته باشد. مثلاً در آمریکا، زنان آمریکایی آفریقایی تبار احتمالاً گرایش بیشتری نسبت به مردسالاری عمومی در مقایسه با زنان سفیدپوست از خود نشان می‌دهند در حالیکه وضعیت زنان آمریکایی لاتین تبار شاید بسیار مشابه وضعیت زنان انگلیسی آسیایی تبار باشد.

ما می‌توانیم از نتایج تحقیقات والبی به نتایجی در سطح جهان دست یابیم، به طوری که می‌توان گفت در اغلب کشورهای در حال توسعه زنان به گونه‌ای تحت نظارت خود قرار دارند. با این حال والبی سعی می‌کند تحول مردسالاری خصوصی به عمومی را تبیین کند و کمتر به دوام مردسالاری خصوصی در بعضی از کشورها توجه نماید. باور عمومی این است که زندگی خصوصی را می‌توان حریمی دانست که در آن زنان موقعیت برتری دارند و در عین حال تحت نظارت و کنترل بیشتری نیز قرار می‌گیرند. برای جامعه‌شناسان این ادعا جای تردید بسیار دارد اما آنچه که از این موضوع نیز مهمتر است پذیرش این واقعیت از سوی جامعه است که زنان خدمتکار یا کنیز خانه نیستند.

والبی به دنبال این بودکه زنان چگونه می‌توانند کنترل بیشتری بر زندگی خود داشته باشند، او سعی کرد این مسئله را از طریق بررسی چگونگی تحول نظام مردسالاری خصوصی به عمومی مورد توجه قرار دهد. در واقع تصور والبی از مردسالاری خصوصی بیشتر بر پایه اصل نان‌آور بودن مردان شکل گرفته بود. اندیشمندان دیگر (Beck and Beck – Gernsheim ۲۰۰۲) با این نظر او موافق بودند که روند فردگرایی به زنان آزادی بیشتری در زندگی داده اما معتقدند آزادی عمل آنها در خانواده‌ها تا این میزان نبوده و همین مسئله به تنهایی چهره جدیدی از زندگی خصوصی را به ما نشان می‌دهد. به این نکته نیز باید توجه داشت که زندگی خصوصی و خانوادگی می‌توانند جایگزین هم شوند و زنان در جایگزینی این دو فضا از طریق نشان دادن عمومی بودن مسائل خصوصی نقش مهمی ایفا می‌کنند.

همه مسائل شخصی به نوعی سیاسی هستند

شعار «آنچه که شخصی است سیاسی هم هست»(۱۳۹) در واقع سعی می‌کند مرز میان خصوصی و عمومی بودن را از بین ببرد. این شعار به ما می‌گوید که رفتار زنان در دنیای عمومی بر اساس رفتار آنها در درون خانه شکل می‌گیرد. در واقع این شعار به دنبال آن است که نشان دهد تصمیمات سیاستمداران و مدیران جامعه بر زندگی روزمره زنان تأثیر می‌گذارد. این شعار برخاسته از موج دوم جنبش فمینیستی است که خود بخشی از تحولات گسترده اجتماعی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است (نگاه کنید به فصل چهارم). فمینیست‌ها در پی آن بودند که تمامی تجربیات زنانه را با سیاست‌ها و

خط مشی‌های حاکم بر جامعه مرتبط سازند. آنها معتقد بودند موضوعاتی مثل جنس، جنسیت و خشونت را باید در چارچوبی وسیع‌تر مورد توجه قرار داد تا آنجا که تمامی فعالیت‌های روزمره زنان مانند شیوه غذا خوردن یا لباس پوشیدن نیز به همین شکل نگریسته شود. در واقع آنها معتقدند که همه چیز با دنیای سیاست در هم آمیخته است و به زبانی دیگر حتی صمیمی‌ترین و نزدیک‌ترین روابط بین مرد و زن نیز معرف رابطه قدرت بین آنها است.

در فرهنگ عمومی تلاش بر این است که فمینیست‌ها را متنفر از مردان(۱۴۰) معرفی کنند. در واقع این تصور، واکنشی است در برابر مخالفت‌ها و اعتراضاتی که از سوی فمینیست‌ها نسبت به فضای حاکم بر جامعه انجام می‌شد و سلطه مردانه موجود در آن را به چالش می‌کشید سعی بر این بود که رابطه مرد و زن را نه به‌صورت رابطه قدرت بلکه تنها به صورت رابطه‌ای بر پایه عشق و علاقه تفسیر کنند. آنها سعی کردند تا ماهیت سیاسی بودن رابطه مرد و زن را نشان داده و چگونگی ارتباط زنان با این فضا را مشخص کند.

این یک واقعیت است که آنها منتقدین فضای مردانه جامعه بحساب می‌آیند و در بسیاری موارد مباحث تندی در این زمینه مطرح می‌کنند. اما در واقع آنها ضدیت خاصی با مردان ندارند بلکه منتقد نظام مردسالاری حاکم بر جامعه هستند. مردان بر زنان سلطه دارند تنها به این دلیل که دسترسی بهتری به منابع و امکانات موجود در جامعه دارند و طبیعی است که در این شرایط مردان قادرند هم در سطح کلان و هم در سطح خُرد بر زنان اعمال قدرت کنند بنابراین می‌توانیم بگوییم که این رابطه همواره بیانگر رابطه قدرت است. (Miller ۱۹۷۲/۱۹۷۰)

در ابتدای جنبش فمینیستی، در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰، برخی از مردان نیز عضو جنبش‌های فمینیستی بودند (Whelehan ۱۹۹۵:۱۷۷) اما به تدریج این افراد کنار گذاشته شدند زیرا زنان دریافتند که بدون آنها نیز قادرند اهداف خود را دنبال کنند و در رسیدن به این اهداف نیازمند افرادی هم جنس خود می‌باشند (Phillips ۱۹۹۱:۹۸) با این حال بعضی از مردان همچنان از جنبش‌های فمینیستی حمایت می‌کردند اما آنها از نظر برقراری ارتباط با این جنبش‌ها دچار مشکل بودند و سعی می‌کردند شیوه‌های خاصی برای ارتباط خود با آنها پیدا کنند (Messner ۱۹۹۷) این شیوه‌ها حتی مسائل جزئی و خاصی مثل نگهداری از بچه‌ها در زمان حضور زنان در کنفرانس‌ها و سمینارها را نیز شامل می‌شد. کنفرانس‌های فمینیستی در پی آن بود که نشان دهد چگونه تمامی ابعاد روابط روزمره زنان با مردان تحت تأثیر متغیرهای سیاسی است. حتی مسائلی مثل فضای داخل خانه یا چگونگی چیدن اسباب و اثاثیه نیز مورد نقد و بررسی قرار گرفته بود.

در کنفرانسی که در سال ۱۹۷۹ در نیوزلند برگزار شد، یکی از طراحان دکوراسیون ساختمان سخنرانی می‌کرد، او دو شیوه چیدن اسباب و اثاثیه منزل

را به نمایش گذاشته بود. در شیوه نخست وسایل به گونه‌ای چیده شده بود که سلطه مردسالارانه را نشان می‌داد و در شیوه دوم همان وسایل به گونه‌ای دیگر چیده شده بودند که این سلطه در آن دیده نمی‌شد. (Mcshane ۱۹۷۹: ۷-۸) البته این موضوع ممکن است به‌نظر شما خنده‌دار بیاید (همانطور که خود من از شنیدن آن خنده‌ام گرفت) اما اگر از زاویه دیگری به این موضوع نگاه کنیم می‌توان دریافت که بعضی از پیش و پا افتاده‌ترین مسائل که ما اصلاً به آنها توجهی نداریم دارای معانی خاصی هستند. تا قبل از دهه ۱۹۸۰ بیشتر زنان تمام انرژی خود را صرف انجام کارهای خانه می‌کردند کارهایی که باید در زمان‌هایی خاص توسط خود آنها انجام می‌شد و انجام این کارها نیز عملاً آنها را از انجام کارهای دیگر باز می‌داشت. (نگاه کنید به: Oackley ۱۹۷۴) چیدن دوباره اساس منزل به معنی بازاندیشی چگونگی رابطه زن و شوهر است. در شکل اول تنها سه وسیله خاص می‌توانست معرف قدرت مرد در خانه باشد و نشان دهد که او رئیس خانواده و حاکم بر آن است در حالیکه اگر این سه وسیله جابجا می‌شد این قدرت‌نمایی نیز از بین می‌رفت. وقتی کاناپه راحت و بزرگ اطاق پذیرایی متعلق به پدر خانه است و در گوشه اطاق صندلی کوچکتر متعلق به مادر خانه است، این مسئله هم معرف جایگاه برتر مرد نسبت به زن در خانه است و هم نشان می‌دهد بصورت سنتی تلاش خانواده در جهت ایجاد راحتی و آسایش مردان بوده و زنان باید در ایجاد این آسایش تلاش می‌کرده‌اند. همه اینها تلاش‌هایی در جهت نشان دادن روابط قدرت بین زن و مرد آن هم در درون خانواده بوده است.

در دهه ۱۹۸۰ تهیه فیلم‌هایی که در آنها صحنه‌هایی از زندگی خصوصی زنان به نمایش در می‌آید باعث چالش بزرگی شده بود. (Duggon and Hunter ۲۰۰۶). دو قطبی که در این نبرد در برابر هم قرار گرفته بودند در یک طرف زنانی بودند که با تولید این فیلم‌ها و عکس‌ها مخالف بودند و نمونه بارز آنها اندریا دورکین(۱۴۱) (۱۹۸۱) بود و در طرف دیگر زنانی بودند که با هر نوع سانسور در این زمینه مخالفت می‌ورزیدند و نمونه بارز آنها کارول ونس(۱۴۲) (۱۹۸۴) بود. در واقع این دو گروه را می‌توان به شکل دیگری نیز ملاحظه کرد. گروه نخست بر این موضوع تأکید می‌کردند که این تصاویر زنان را به صورت ابزاری در اختیار مردان به تصویر می‌کشد به‌طوریکه شخصیت واقعی زنان در این نوع فیلم‌ها تحقیر می‌شود و در مواردی نیز آنها به وسیله‌ای برای اعمال خشونت تبدیل می‌شوند در این نوع فیلم‌ها تحقیر می‌شود. لذا این گروه سعی می‌کردند تا به کمک روش‌های قانونی و حقوقی از انتشار این تصاویر جلوگیری کرده و تا حد ممکن بر آن اعمال سانسور کنند.

دوروتی اسمیت(۱۴۳) و آر دبلیو کانل(۱۴۴) دو جامعه‌شناسی هستند که بخش عمده‌ای از پژوهش‌های خود را صرف شناخت جنسیت و رابطه جنسیتی

کرده‌اند. اسمیت (۱۹۸۷) معتقد بود جنسیت بخش اساسی رابطه حاکم بر جوامع سرمایه‌داری است. شیوه‌های گوناگونی که از طریق آنها مردان به موقعیت‌های اجتماعی برتر دست می‌یابند ناشی از این باور است که مردان همواره رفتاری عقلانی دارند و به کمک همین رفتار عقلانی و منطقی توانسته‌اند دنیا را متحول سازند و بر اقتصاد و سیاست مسلط شوند در حالیکه زنان با رفتارهایی احساسی درگیر کارهای بی‌اهمیت و پیش و پا افتاده درون خانواده یا در محیط زندگی خود شده‌اند. اسمیت معتقد بود جامعه‌شناسی باید این واقعیت را بازاندیشی کند و سعی در شناخت بهتری از زندگی روزمره زنان داشته باشد.

کانل (۱۹۹۵, ۲۰۰۵) نیز اعتقادی مشابه داشت اما به تنوع اشکال مردانگی توجه خاصی نشان می‌داد. او به مسائلی توجه می‌کرد که رفتار زنان را شکل می‌دهد و آن را در قالب‌های خاصی محدود می‌سازد، توجه او به روابط پیچیده‌ای بود که در ارتباط با طبقه، پیشینه قومی، سن، سطح تحصیلات و بسیاری عوامل دیگر منجر به سلطه مردان در جامعه می‌شوند. در تمامی این روابط شکلی از قدرت دیده می‌شود اما آنچه برای فمینیست‌ها حائز اهمیت بود شیوه‌های خاصی بود که از طریق آن روابط بین مرد و زن در درون یک نظام مردسالار معنا پیدا می‌کند و سعی بر آن دارد تا این رابطه را با محدود کردن زنان بنفع مردان برقرار کند. با همه اینها فمینیست‌ها و مردان حامی آنها معتقدند که این روابط می‌تواند تغییر کند و می‌توان امیدوار بود شیوه‌های نوین و مساوات طلبانه‌ای تجلی یابد.

مقایسه مناسبات قراردادی و غیرقراردادی(۱۴۵)

احتمال اینکه در کشورهای غربی زن و شوهرهای جوان از یکدیگر طلاق بگیرند زیاد است. در آمریکای شمالی، اروپا و استرالیا هم اکنون از هر دو ازدواج یک ازدواج به طلاق منجر می‌شود. این وضعیت برای ازدواج‌های دوم و سوم بدتر نیز هست. در این کشورها هم بالینی(۱۴۶) پدیده‌ای رایج است اگر چه می‌توان آن را مقدمه‌ای برای ازدواج دانست هر چند که زمان زیادی نیز به‌طول نمی‌انجامد (Office of National Statistics ۲۰۰۲; Kiernan ۲۰۰۴). روابط سنتی در حال تغییر است و زندگی زناشویی از نوعی «با هم بودن تا دم مرگ»(۱۴۷) به نوعی دیگر از زندگی تبدیل می‌شود که در آن زوج‌ها تنها تا زمانی با هم هستند که از بودن در کنار یکدیگر احساس رضایت کنند (Giddens ۱۹۹۲). رابطه‌ای که گیدنز به آن رابطه ناب(۱۴۸) لقب داده بود. گیدنز مدعی بود چنین رابطه‌ای دارای ویژگی‌های مثبت بسیاری است و در آن انعطاف‌پذیری و برابری بیشتری دیده می‌شود. در برابر باوری که مردان را افرادی قدرتمند و توانمند و زنان را افرادی مطیع و زیردست می‌دانست این رابطه در قالب گفتگو و مذاکره بین مرد

و زن بنا شده بود. در چنین گفتگوهایی است که مثلاً مشخص می‌شود چه کسی باید کارهای مربوط به خانه را انجام دهد. گیدنز معتقد بود که این رابطه کاملاً دموکراتیک و این نوع صمیمیت تأثیر مثبتی بر سایر بخش‌های جامعه نیز خواهد داشت.

البته این دیدگاه خوشبینانه براساس این باور شکل گرفته بود که اگر مردان در محیط خانه رفتاری دموکراتیک داشته باشند، همین رفتار را در محیط کار نیز از خود بروز خواهند داد و بتدریج دنیای بزرگتر ما نیز متحول خواهد شد. این تصوری زیبا است اما شواهدی که از زندگی واقعی افراد در دست است وقوع چنین تحولاتی را تأیید نمی‌کند.

زندگی خصوصی علی‌رغم تمامی تغییراتی که در آن روی داده هنوز هم قلمرویی است که در آن وظایف طرفین بر اساس ویژگی‌های جسمی و احساسی و بر اساس نگرش‌های خاص جنسیتی از یکدیگر تفکیک شده است. هنوز هم به جایی نرسیده‌ایم که مردان نقش مهمی در انجام امور خانگی داشته باشند لذا بسیاری از آرزوها در حد همان آرزو باقی مانده است. مثلاً هنگامی که من در حال نوشتن این مطالب هستم دوست دارم همسرم برایم یک تکه نان توست با کره بیاورد و اطاق‌ها را جارو کند اما در عالم واقع چنین چیزی روی نمی‌دهد.

بسیاری از مطالعات انجام شده نشان داده است که انجام کارهای خانه بین زوجین تقسیم شده اما با همه اینها هنوز هم بخش اصلی کار بر عهده زنان است. شکاف بین زن و مرد اندکی کاهش یافته و زنان مسئولیت کمتری بر دوش می‌گیرند اما هنوز هم بطور متوسط زنان در خانه دو برابر مردان کار می‌کنند.(Baxter ۲۰۰۷ ;Boje ۲۰۰۶ ;Sullivan ۲۰۰۵) وقتی بحث بر سر شستن ظرف‌ها وتمیز کردن خانه است در واقع با معیارهای شخصی در مورد آن قضاوت نمی‌شود بلکه در اینجا بحث بر سر تفاوت‌های جنسیتی است و همین تفاوت‌ها است که نشان می‌دهد چه کسی باید مسئولیت نظافت خانه را بر دوش بگیرد. گاهی از مردان شنیده‌اید که می‌گویند: می‌تونم در شستن ظرف‌ها کمکت کنم؟ در واقع اینجا بحث بر سر کمک کردن نیست بلکه بحث این است که وظیفه شستن ظرف‌ها به زن مربوط می‌شود و اگر مرد در این زمینه پیشنهادی دارد هدف او کمک به زن در انجام وظایف او است. حتی اگر زنی مانند شوهرش شاغل باشد و حتی اگر درآمدی بیش از شوهرش نیز داشته باشد باز هم انجام کارهای خانه وظیفه او است و این مسئله مسئولیت او را از بین نمی‌برد. با تولد بچه این وظیفه سنگین‌تر می‌شود چرا که نگهداری و پرورش فرزند نیز وظیفه او است و مردان تنها زنان را در انجام این وظیفه یاری می‌دهند (Hochschild ۱۹۸۹; Gjerdingen and Center ۲۰۰۵; Sullivan ۲۰۰۶). به همین شکل، مسئولیت تعامل با افراد در شرایط خاص عاطفی و احساسی نیز مسئولیتی جنسیتی است (Erickson ۲۰۰۵). گیدنز (۱۹۹۲) معتقد بود وقتی شما از مسائل و موضوعات محرمانه زندگی خودتان با

کسی حرف می‌زنید این رفتار به معنی ارتباط صمیمانه شما با آن فرد است، به عبارت دیگر شما رازهای زندگی خود را تنها به کسی می‌گویید که با او احساس صمیمیت و نزدیکی دارید. این مسئله به‌صورت خاصی در مورد زنان وجود دارد به طوری که زنان مایلند احساسات خود را نزد کسی ابراز کنند و از مشکلات زندگی خود سخن بگویند. (Branen and Collard ۱۹۸۲; Duncombe and Marden ۱۹۹۳, ۱۹۹۵)

شواهدی در دست است که مردان وقتی لب به سخن باز می‌کنند و با کسی احساس صمیمیت می‌کنند مایلند از عالم اقتصاد و سیاست حرف بزنند و به گونه‌ای صحبت کنند که در نهایت توانمندی خود را اثبات کنند اما زنان مایلند از احساسات و نگرانی‌های خود حرف بزنند و بصورتی خاص دوست دارند درباره پدر و مادر خود صحبت کنند. (Peplau ۱۹۹۴:۲۶) تصور من این است که دردل‌های ما با دیگران تا حد زیادی تحت تأثیر ویژگی‌های فرهنگی ما است و احساس صمیمیت با دیگران نیز تابع این ویژگی‌هاست، مثلاً همبستگی معناداری بین فرهنگ آمریکای شمالی و بریتانیا در این مورد وجود دارد (مطالعات پپلا(۱۴۹) در بوستون این مسئله را تایید کرده است). در عین حال مردان حداقل در کشورهای غربی انگلیسی زبان بیشتر مایلند درباره مسائل عمومی و کلی حرف بزنند و کمتر وارد موضوعات شخصی و خصوصی شوند. (Duncombe and Marsden ۱۹۹۳, ۱۹۹۵; Peplau ۱۹۹۴:۲۵-۲۶) با همه اینها ایجاد رابطه صمیمی و بیان درد و دل تنها راه برقراری ارتباط کلامی نیست و حتی نمی‌توان آنرا تنها نشانه علاقه و دوستی شدید بین دو فرد دانست. ممکن است رفع مشکل یک فرد نشانه مهمتری از دوستی و صمیمیت باشد و در بسیاری موارد برخی کارهای بدنی نشان دهنده محبت یک فرد نسبت به دیگری است و این مسئله از دید عموم مردم نیز شاخص مهمتری است.

کانسین(۱۵۰) (۱۹۸۶) معتقد بود این نوع ابراز محبت ارزش خود را از دست داده و یا حداقل کم ارزش شده است چرا که زنان بیش از آنکه به انجام برخی کارها توجه کنند به کلام و سخن طرف مقابل خود توجه دارند و برای آنها ابراز علاقه زبانی بسیار باارزش است. می‌توان گفت شیوه‌های ابراز صمیمیت نیز جنسیتی است به طوری که مردان بیشتر دوست دارند از طریق برقراری تماس و لمس کردن فرد مقابل به او ابراز علاقه کنند در حالیکه زنان با بیان و کلام خود این علاقمندی را نشان می‌دهند.

مناسباتی که به‌صورتی سنتی شکل نگرفته است با همه تفاوت‌هایی که دارد می‌تواند به نوعی برابری منجر شود. در دنیای امروز شکل جدیدی از رابطه صمیمی ایجاد شده است، در واقع افرادی که دارای چنین رابطه نزدیکی با یکدیگر بوده‌اند تشکیل خانواده داده‌اند. آنها سعی کرده‌اند غیر از روابط سنتی و قواعدی که حاکم بر تشکیل خانواده است با عشق و علاقه‌ای که نسبت به یکدیگر دارند خانواده‌ای بر اساس مهر و محبت بنا کنند

که لزوماً به معنی خانواده در معنای سنتی آن نیست. در این نوع خانواده اگر چه پیوندهای سنتی دیده نمی‌شود اما نوع جدیدی از روابط بین افراد شکل گرفته است. تحولات اجتماعی را نمی‌توان بسادگی عامل فروپاشی خانواده دانست زیرا با وجود همه این تحولات افراد سعی کرده‌اند روابط جدیدی پیدا کرده و به شکلی نوین با یکدیگر مرتبط شوند. (Weeks et al. ۲۰۰۱) حتی بعضی از این نوع روابط از روابط سنتی مستحکم‌ترند چرا که در این نوع روابط شرکاء زندگی آزادی عمل بیشتری دارند، وظایف خانوادگی به‌صورتی برابر تقسیم شده و آنها مجبور نیستند مطابق قواعد سنتی حاکم بر خانواده عمل کنند بنابراین بیش از گذشته به خواسته‌ها و آرزوهای خود می‌رسند و زن و شوهر بودن را باز تعریف می‌کنند. در اینجا رابطه دوستی به معنی رابطه‌ای مفید و ارزشمند است، یعنی رابطه‌ای که طرفین از آن احساس رضایت می‌کنند.

نزد بسیاری از افراد مرز بین خانواده و دوستان چندان روشن نیست چرا که در مواردی حمایت‌هایی که از طرف دوستان انجام می‌شود حتی توسط نزدیکان و خویشان نیز انجام نمی‌شود و می‌توان گفت دوستان نقش مهمتری نسبت به فامیل و بستگان دارند، در مقابل بسیاری از افراد روابطی با خویشان خود دارند که بیشتر شکل روابط دوستی دارد مثلاً در بسیاری موارد زنان همراه با مادرشان به خرید لوازم می‌روند یا از مراکز فروش لباس دیدن می‌کنند (Pahl and spencer ۲۰۰۴). بعضی از افراد از این نیز فراتر رفته‌اند آنها معتقدند تنها دوستان می‌توانند افراد نزدیک و محرم انسان باشند و این امکان برای خویشان و نزدیکان وجود ندارد. روز نیل(۱۵۱) و بوجن(۱۵۲) (۲۰۰۴) با ذکر داستان کارن(۱۵۳) و پولی(۱۵۴) که هر دو دارای شوهر و فرزند بودند نشان می‌دهند که چنین دوستانی می‌توانند از همسر یک فرد نیز به او نزدیکتر باشند. در اینگونه موارد چنین روابطی خلاء عاطفی موجود را پر می‌کند بطوریکه زنان برای خرید خانه یا تربیت فرزندانشان از تجارب و نظرات یکدیگر استفاده می‌کنند، چنین زنانی هیچگونه رابطه جنسی با یکدیگر ندارند اما سعی می‌کنند این فضای دوستانه و سرشار از محبت را برای خود حفظ کنند زیرا وجود این فضا برای تحمل مشکلات و سختی‌های زندگی ضروری است و به آنان کمک می‌کند تا در دشواری‌های زندگی یار و همدلی در کنار خود داشته باشند.

مثال دیگر به زوجی مربوط می‌شود که در کنار هم زندگی نمی‌کنند، مثلاً ممکن است هر دوی آنها شاغل باشند و از نظر اشتغال در شرایطی باشند که امکان حضور فیزیکی در کنار یکدیگر را نداشته باشند یا اینکه تصور می‌کنند اگر به دام زندگی روزمره بیفتند عشق و علاقه آنها از بین می‌رود(۱۵۵) و آنوقت در محیط خانه به جای جملات عاشقانه باید در این مورد صحبت کنند که چه کسی ظرف‌ها را بشوید یا چه کسی لباس‌ها را اطو کند؟ زوج‌هایی هم هستند که در عین در کنار هم بودن از هم جدا هستند و می‌توان گفت زندگی جداگانه‌ای را در کنار هم (LAT) (۱۵۶) تجربه

می‌کنند، مثلاً در دو خانه جداگانه اما نزدیک به هم بسر می‌برند یا اینکه در دو شهر جداگانه هستند و تنها زمانی که فرصت پیدا می‌کنند برای دیدار نزد یکدیگر می‌آیند.

زنانی که زندگی با فاصله دارند مشکلات بیشتری نیز دارند اما آزادی عمل آنها در برقراری روابط عاطفی با دیگران نیز بیشتر است (Holmes ۲۰۰۴, Levin ۲۰۰۴). در حالی که بعضی از زوج‌هایی که در کنار هم زندگی می‌کنند با بحث‌های شدیدی بر سر مسائلی چون انجام کارهای خانه روبه‌رو هستند و در بعضی موارد این رابطه حتی به خشونت نیز کشیده می‌شود و این در حالتی است که بین آنها عشق و محبت واقعی وجود ندارد.

تفکر انتقادی: معضل خشونت

خشونت علیه زنان

در جریان زندگی روزمره، خشونت نشان می‌دهد که چگونه جنسیت در نتیجه رابطه با دیگران شکل می‌گیرد. زنان با انواع گوناگونی از خشونت‌ها روبه‌رو هستند و این خشونت‌ها به وضعیت روحی مردانی بستگی دارد که با آنها زندگی می‌کنند. بیشتر مردان خشونت را به صورت اتفاقی در خیابان و در برخوردهایی که با افراد غریبه پیش می‌آید تجربه کرده‌اند. این نوع خشونت‌ها نتیجه رفتاری است که مردان از طریق آن در پی اثبات مردانگی خویش هستند اگر چه بسیاری از مردان نیز از انجام رفتارهای خشن خودداری می‌کنند (Connell ۱۹۹۵) از طرف دیگر زنان طعمه خشونت افرادی هستند که آنها را به‌خوبی می‌شناسند. گزارش صندوق توسعه ملل متحد در مورد زنان (UNDFW(۱۵۷ در سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد که بیش از نیمی از زنانی که در سراسر جهان قربانی خشونت می‌شوند توسط شوهران فعلی یا قبلی خود به قتل رسیده‌اند.

این آمارها به ما نشان می‌دهد خشونت جنسی(۱۵۸) در مورد زنان معنای خاصی دارد و به زن بودن آنها مربوط می‌شود. این نوع خشونت طیف وسیعی را در بر می‌گیرد و شامل خشونت جسمی(۱۵۹)، زبانی(۱۶۰)، تصویری(۱۶۱) یا رفتاری(۱۶۲) می‌شود (Kelly ۱۹۹۷) لیز کلی(۱۶۳) (۱۹۹۷) معتقد است خشونت جنسی فرایندی مستمر است و از مزاحمت‌های جزیی تا تجاوز جنسی را در بر می‌گیرد. به علاوه خشونت‌های دیگری نیز وجود دارد که منشأ آنها نیز مسئله جنسیت است، بسیاری از خشونت‌های حقوقی، پزشکی (مثل جراحی‌های پلاستیک(۱۶۴) و زیبایی) و خشونت‌های تصویری (مانند آنچه در فیلم‌ها دیده می‌شود) از این دسته‌اند. با این حال تأکید بر خشونت جنسی از این جهت حائز اهمیت است که این نوع خشونت توسط مردان برای اعمال قدرت

بر زنان انجام می‌شود.

زنان انواع گوناگونی از خشونت‌ها را تجربه کرده‌اند، کسانی که با تولید فیلم‌های پرنو مخالفند اینگونه استدلال می‌کنند که تولید این فیلم‌ها باعث می‌شود تا در باور عمومی جامعه، زنان ابزاری برای لذت بردن معرفی شوند و این مسئله باعث اعمال خشونت بیشتر بر علیه آنها بشود (Dworkin ۱۹۸۱) در مقابل کسانی که با اعمال سانسور مخالفند (نگاه کنید به: vance۱۹۸۴) معتقدند که فیلم یا عکس بخودی خود مروج خشونت بر علیه زنان نیست بلکه خشونت تحت تأثیر عوامل متعدد دیگری مانند عوامل فرهنگی حاکم بر جامعه شکل می‌گیرد. مثلاً وقتی هنوز تنبیه بدنی در بسیاری از مدارس کشورهای مختلف دنیا رایج است در این جوامع تمایل به رفتار خشن افزایش می‌یابد و طبیعی است که شاهد خشونت بیشتری علیه زنان نیز باشیم. این مثال‌ها نشان می‌دهد که برخی خشونت‌ها به طور خاص بر علیه زنان اعمال می‌شود و باید از همین دیدگاه مورد توجه قرار گیرد.

جامعه‌شناسان خشونت را نتیجه عوامل متعدد اجتماعی می‌دانند، در واقع این دیدگاه در تقابل با دیدگاهی قرار می‌گیرد که معتقد است مردان به‌صورت طبیعی خشونت‌طلب(۱۶۵) و زنان به طور طبیعی از خشونت(۱۶۶) بیزار هستند. این دیدگاه نمی‌تواند نشان دهد که چرا بعضی از مردان رفتار خشونت آمیز ندارند در حالیک ه بعضی از زنان چنین رفتاری دارند. علاوه بر آن این دیدگاه نمی‌تواند تبیین کند که اگر رفتار مردان به صورت طبیعی خشن است پس چگونه می‌توان این رفتار را تغییر داد؟ در مقابل جامعه‌شناسان به این نکته توجه می‌کنند که جامعه چگونه و به چه شیوه‌ای سازمان یافته است (و نهادهای اجتماعی در آن چگونه شکل گرفته‌اند) و معتقدند شیوه تفکر و عمل ما (گفتمان‌ها) بر روی میزان و نوع خشونت ایجاد شده مؤثر واقع می‌شود و می‌توان نشان داد چه گروه‌هایی بیش از سایرین از خشونت آسیب می‌بینند.

کانل (۱۹۹۵, ۲۰۰۲) معتقد است نهادهای اجتماعی مانند خانواده، نظام آموزشی و محیط‌های کاری فضایی مردانه دارند و همین فضای مردانه است که مشوق خشونت مردانه می‌شود. در این مورد مطالعه خاصی بر روی درگیری‌های افراد در مسابقات ورزشی پسران انجام شده است، این تحقیقات نشان می‌دهد که همین بازی‌ها عامل مهمی در ایجاد انگیزه برای اعمال خشونت بر علیه دیگران است.

آنتونی گیدنز (۱۹۹۲) معتقد است خشونت مردان علیه زنان از اواخر قرن بیستم شدت یافت زیرا از این زمان بود که مردان احساس کردند برابری بیشتر زنان موقعیت آنان را تهدید می‌کند، با این حال نمی‌توان گفت فقط خشونت علیه زنان روندی افزایشی داشته بلکه تمامی انواع خشونت چنین روندی داشته است، نکته مهم این است که خشونت در روابط صمیمی و نزدیک بین افراد نیز به‌وجود می‌آید.

خشونت خانگی(۱۶۷) یا خانوادگی(۱۶۸)

سابقه مطالعات جامعه‌شناسی در مورد خشونت علیه زنان متأهل نشان دهنده چشم‌اندازی است که از طریق آن می‌توان ویژگی‌های خشونت خانگی را بهتر درک کرد. چیزی که ما امروزه تحت عنوان خشونت خانگی از آن یاد می‌کنیم در برگیرنده انواع گوناگونی از خشونت است اما سعی می‌کند این واقعیت را نادیده بگیرد که زنان قربانیان اصلی خشونت‌ها هستند (Nazaro ۱۹۹۹). داباش معتقد است که زنان در طی مناسباتی که پیدا می‌کنند قربانی خشونت می‌شوند، و بر این باور است که در بعضی از جوامع به مردان اجازه داده می‌شود بر زنان مسلط بوده و حتی آنان را جزیی از دارائی‌های خود بدانند.(Dobash and Dobash ۱۹۷۹) در گذشته و در بسیاری از کشورهای حق شوهر در کتک زدن همسر خود به صورت قانونی تصویب شده بود و بندرت مردی در این مورد گناهکار شناخته می‌شد. بسیاری از محاکم قضایی غربی به مردان اجازه می‌دادند بر علیه همسران خود اعمال خشونت کنند و این اعمال خشونت تا زمانی که زن مطیع کامل مرد نشده بود مجاز شمرده می‌شد. در قرن نوزدهم زنان از هیچ حق قانونی برخوردار نبودند و تمامی دارایی‌های آنها متعلق به شوهرانشان بود و آنها بودند که مسئولیت سرپرستی زنان را برعهده داشتند.

این وضعیت تا اواخر دهه ۱۹۸۰ یا ۱۹۹۰ ادامه داشت، پس از آن بسیاری از جوامع غربی قوانینی را تصویب کردند که به موجب آن اجبار زنان توسط شوهرانشان محکوم می‌شد و مرتکبین آن مجازات می‌شدند و در این زمان بود که زنان پس از ازدواج به موقعیت بهتری دست یافتند (Brook ۲۰۰۷). بسیاری از مردم نمی‌توانستند بفهمند چرا زنان از شوهرانی که اینگونه به آنها ستم می‌کنند جدا نمی‌شوند.

داباش (۱۹۷۹) تحلیل خاصی از جدا نشدن زنان از شوهران خشن خود داشت (که می‌توان آن را به سایر موارد نیز تعمیم داد) این تحلیل توسط پژوهش‌هایی که بعدها انجام شد مورد تأیید قرار گرفت. (Cavanagh et al. ۲۰۰۱) اولین سؤال این بود که چرا بعضی از زنان پس از آسیب دیدن از خشونت شوهرانشان آنها را ترک می‌کنند در حالی که بعضی دیگر همچنان به زندگی مشترک خود ادامه می‌دهند؟ پاسخ به این سؤال چندان سخت نبود چرا که بسیاری از زنان که از شوهرانشان طلاق گرفته بودند پس از مدتی توسط خود آنها به قتل می‌رسیدند، بنابراین بسیار طبیعی بود که زنان حتی پس از طلاق مجدداً به خانه شوهر باز گردند. در واقع شوهر تهدید می‌کرد که اگر همسرش طلاق بگیرد او را مورد حمله قرار داده و یا به قتل می‌رساند. اما اگر زن در خانه شوهر باقی می‌ماند می‌توانست امیدوار باشد که شرایط تغییر کند یا سعی کند رابطه بهتری با شوهرش داشته باشد تا مانع از اعمال خشونت شود. مردان نیز معمولاً پس از اعمال خشونت قول می‌دادند که رفتار خود را عوض کنند و دیگر دست به کارهای خشونت‌آمیز

نزنند. اما مشکل اینجا بود که حتی اگر زن امیدوار بود شرایط زندگیش عوض شود به‌خوبی نمی‌دانست که شرایط زندگی مطلوب چگونه شرایطی است و او اصولاً بدنبال چه نوع زندگی است. مسئله مهم این بود که زنان از نظر مالی وابسته به شوهرانشان بودند و بدتر از آن جایی برای زندگی نداشتند. زنانی که از خانه رانده می‌شدند سرگردان و آواره بودند و تعداد آنها بیش از میزان خدماتی بود که توسط دولت می‌توانست به آنها ارائه شود. مثلاً در اسکاتلند و در فاصله زمانی ۲۰۰۲-۲۰۰۳ بیش از چهار هزار زن و کودک چنین وضعیتی داشتند و همین تعداد نیز مجبور بودند دوباره به خانه‌های قبلی خود بازگردند و زندگی مشترک خود را ادامه دهند (Scottish Women's Aid ۲۰۰۷). وضعیت مشابهی نیز در استرالیا وجود داشت بطوریکه ارائه خدمت تنها به یک نفر از هر دو زنی که خانه خود را ترک می‌کردند فراهم بود (Australian Institue of Health and welfare ۲۰۰۵:۸). اگر زنی خانواده‌ای نداشت که از او پشتیبانی کند هیچ جای دیگری برای زندگی او و فرزندانش نبود. حتی زنانی که به خانواده پدری و مادری‌شان پناه آورده بودند بسیار نگران بودند زیرا در این محل نیز آنها تحت فشار والدین خود قرار داشتند و حتی در بسیاری موارد از سوی آنان بیشتر اذیت می‌شدند. این نگرانی‌ها واقعی بود و آنها می‌دانستند که پشتیبان چندانی ندارند. خشونت خانگی همچنان ادامه داشت و راهی برای گریز از آن نبود و شرایط نیز با گذشت زمان چندان تغییر نمی‌کرد و نمونه‌های متعددی از این وضعیت در میان گروه‌های گوناگون زنان دیده می‌شد. اما واقعیت این بود که زنان دریافتند ترک خانه و جدا شدن از همسر کار ساده‌ای نیست و حتی جامعه نیز پس از جدایی تاحدی خشونت بر علیه آنان را می‌پذیرد، البته شرایط جامعه نسبت به گذشته تغییر کرده بود اما این تغییر به اندازه‌ای نبود که آنان بتوانند راه‌حل ساده‌ای برای مشکل خود پیدا کنند. گروه‌هایی از زنان دست به تشکیل انجمن‌ها و اتحادیه‌هایی زدند که هدف آنها محکوم کردن خشونت بر علیه زنان بود اما این باور همچنان وجود داشت که زنان باید به گونه‌ای رفتار کنند که باعث خشم و عصبانیت شوهرانشان نشوند و به شکلی عمل کنند که توسط آنها مورد ضرب و شتم قرار نگیرند. البته در اینجا سؤالات دیگری نیز مطرح بود مثلاً این سؤال که آیا شوهران نیز ممکن است با اعمال خشونت همسرانشان مواجه باشند یا روند اعمال خشونت تنها یک طرفه است؟

زنان خشن(۱۶۹)

مطالعات گوناگونی نشان داده است که بندرت امکان وقوع خشونت از سوی زنان نسبت به شوهرانشان پیش می‌آید. بهرحال در هر رابطه‌ای امکان وقوع درگیری هست و این درگیری نیز می‌تواند منجر به صدمات فیزیکی بشود. در بسیاری مواقع برخی مسائل جزیی مانند شستن ظرفها می‌تواند بهانه‌ای

برای درگیری باشد و در این موارد معمولاً کسی که از قدرت بدنی بیشتری برخوردار است صدمات بیشتری بر فرد دیگر وارد می‌سازد.

طبق نظر نازرو(۱۷۰) (۱۹۹۹) در بسیاری از مطالعات انجام شده در مورد خشونت زنان علیه شوهرانشان به کیفیت و میزان خشونت توجه نشده است. او معتقد است که زنان معمولاً دست به خشونت‌هایی می‌زنند که از نظر آسیب‌های وارده قابل توجه نیست چرا که بندرت می‌توان خشونت زنان را در شکل خشونت‌های فیزیکی مشاهده کرد. در واقع خشونت‌هایی که از سوی زنان اعمال می‌شود صدمات ناچیزی بر جای می‌گذارد و بیشتر مبنایی عاطفی و احساسی دارد در حالیکه شوهرانی که نسبت به همسران خود اعمال خشونت می‌کنند در بسیاری موارد باعث وارد آمدن صدمات جدی به آنها می‌شوند به طوری که زنان از شدت جراحات وارده در بیمارستان بستری می‌شوند و در موارد فراوانی اینگونه صدمات باعث شکستگی استخوان آنها شده است. نازرو معتقد است حتی اگر زنی دست به خشونت فیزیکی بزند در واقع عمل او واکنشی به رفتار خشن شوهرش بوده است اما نباید فراموش کرد که رفتار زنان نیز عامل مهمی در برانگیخته شدن مردان است.

زنان ممکن است نسبت به فرزندان خود نیز دست به اعمال خشونت بزنند (یا نسبت به افراد سالمندی که با آنها زندگی می‌کنند و از آنها مراقبت می‌کنند) و این مسئله ویژگی طبیعی مادر بودن یعنی فردی که عاشق فرزندان خویش است را زیر سؤال می‌برد. البته در مورد فرزندان درجات متفاوتی از خشونت اعمال می‌شود و به‌درستی نمی‌توان حد و مرز روشنی برای بدرفتاری یا خشونت نسبت به فرزندان را نشان داد اما می‌توان گفت بدرفتاری و خشونت نسبت به فرزندان تا حد زیادی به مسائل فرهنگی و طبقاتی زنان مربوط است، مثلاً فرهنگ سفیدپوستان طبقه متوسط اروپا سیلی زدن را امری ناشایست می‌داند و معتقد است نهایت اعمال خشونت نسبت به فرزندان باید چیزی مثل اخم کردن باشد، در واقع این فرهنگ توسط مردم پذیرفته شده و بیشتر افراد در برخورد با فرزندانشان اینگونه عمل می‌کنند، در نتیجه در کشورهای اسکاندیناوی و حتی نیوزیلند و انگلستان سیلی زدن به بچه‌ها مجازات قانونی دارد. (Nicholson ۲۰۰۸) یعنی از نظر قانونی هر نوع اقدامی که منجر به ایجاد صدمه جسمی بشود مجازات دارد. البته در مطالعاتی که در مورد طبقه متوسط انجام شده است به این نکته توجه نشده که زنان این طبقه احساس مادری قوی‌تری دارند و سعی می‌کنند خشم خود را به جای اعمال خشونت‌های فیزیکی از طریق رفتارهای احساسی و عاطفی بروز دهند و حتی ممکن است از پرستار برای نگهداری از فرزندان خود استفاده کنند یا در زمان‌های خاصی فرزندان خود را به اردو یا گردش‌های گروهی بفرستند و همه این مسائل مدت تماس آنها با فرزندانشان را تا حد زیادی کاهش داده و مانع از اعمال خشونت می‌شود. از سوی دیگر چنین مادرانی در مناطق امن‌تر و مرفه‌تر زندگی می‌کنند و این امکان برای فرزندان آنها

وجود دارد که ساعاتی از روز را در فضای سبز اطراف خانه بازی کنند و در این مدت نظارت چندانی بر رفتار آنها وجود نداشته باشد.

مادران سفیدپوست طبقه متوسط نسبت به مادران سیاهپوست همین طبقه و حتی نسبت به مادران سفیدپوست طبقه کارگر از امکانات رفاهی بیشتری برخوردارند، آنها مشکلات کاری و مالی کمتری دارند و از نگرانی‌هایی که افراد متعلق به طبقه کارگر را رنج می‌دهد برخوردار نیستند بنابراین از نظر روحی آرامش بیشتری دارند و شرایط کاری آنها نیز به گونه‌ای است که فرصت استراحت و تفریح کافی را به آنها می‌دهد. حتی امکان مراقبت از افراد نزدیک و خویشان سالمند نیز برای این زنان بیشتر است. مادر مهربان بودن و همیشه لبخند به لب داشتن با کار مداوم و اضافه کاری اجباری در تضاد است. زنانی که در طول سال تعطیلی ندارند و همیشه نگران وضعیت جسمی و روحی والدین سالمند خود بوده و ذهنی پریشان و ناراحت دارند نمی‌توانند رفتار محبت‌آمیزی از خود نشان دهند، البته طبقات و گروه‌های فرهنگی مختلف تعابیر متفاوتی از مادر بودن دارند (Arendell ۲۰۰۰) مثلاً ممکن است از نظر آنها تنبیه بدنی کودکان یک حق قانونی و حتی یک ضرورت تربیتی قلمداد شود، ولی میزان اعمال خشونت بر کودکان نیز متفاوت است به طوری که هر نوع تنبیهی که منجر به صدمات جسمی یا ایجاد جراحت بر کودکان شود در تمامی جوامع محکوم است.

تغییر خشونت در روابط جنسیتی

بسیاری از عوامل اجتماعی و آموزه‌های فرهنگی بر زمان آغاز و چگونگی اعمال خشونت در روابط جنسیتی مؤثر است. این مسئله در ارتباط با زنان نیز صادق است ولی نمی‌توان زنان را تنها قربانیان بی‌دفاع نظام مردسالاری دانست.

زنان ممکن است به‌صورت مستقیم تحت تأثیر خشونت قرار گیرند و در بعضی موارد خشونت از طریق فرزندانشان نیز بر آنها اعمال شود اما آنها نیز شیوه‌هایی را آموخته‌اند که از طریق بکارگیری این شیوه‌ها از خود دفاع کنند و تا حد امکان از آسیب دیدن خود جلوگیری نمایند. مثلاً می‌توان با رفتارهایی که نشان دهنده پذیرش طرف متقابل یا صمیمیت نسبت به اوست از وقوع خشونت جلوگیری کرد. زنان در بسیاری موارد سعی می‌کنند به تنهایی تربیت فرزندان خود را برعهده بگیرند تا آنها را در معرض خشونت پدرانشان قرار ندهند. به‌هرحال همه افراد حق انتخاب دارند اما انتخاب آنها تحت تأثیر الزاماتی است که جامعه بر آنها تحمیل کرده است.

شکل‌گیری روابط جنسیتی فارغ از خشونت تنها به تغییر نگرش افراد بستگی ندارد بلکه این وضعیت مستلزم تغییرات اجتماعی گسترده‌تری است. البته اگر مردان سعی کنند رفتار خشونت‌آمیز را کنترل کنند گام مهمی در این جهت برداشته خواهد شد و اگر زنان نیز می‌توانستند برای دفاع از خود هر کاری انجام دهند وضعیت به مراتب بهتر از شرایط فعلی بود. اما تلاش‌های فردی تا زمانی که جامعه دچار تحول نشده چندان موثر نخواهد بود.

وقتی خشونت در سطح مدرسه، در بازی‌های ورزشی و حتی در رسانه‌ها به صورت رفتاری مردانه به تصویر در می‌آید در این حالت برای یک مرد دشوار است که دست به خشونت نزند. زنان نیز تا زمانی که از نظر مالی وابسته به مردان هستند نمی‌توانند مانع از اعمال خشونت بر روی خود بشوند.

وقتی در جامعه‌ای کودکان دبستانی به صورتی تنبیه می‌شوند که برخی از آنها از شدت صدمات وارده تا مرز مرگ پیش می‌روند این پدیده برای ما این پیام را دارد که خشونت شیوه‌ای برای وادار ساختن افراد به اطاعت از قواعد و مقررات اجتماعی است. بنابراین زنان و مردانی که بخواهند کلیشه‌های جنسیتی را زیر پا بگذارند با مجازات اجتماعی روبه‌رو خواهند شد از طرف دیگر کسب احترام تنها در صورتی امکان پذیر است که فرد بداند چگونه باید رفتار کند و چگونه باید سلسله مراتب اجتماعی را رعایت کند و چگونه باید در ارتباطات و روابط صمیمانه خود به باورها و اعتقادات عمومی احترام بگذارد. زمانی که مردم احساس کنند رفتار خاصی باور آنها را هدف گرفته است در درون خود احساس نگرانی و تهدید می‌کنند

و طبیعی است که در این شرایط واکنش شدیدی از خود نشان خواهند داد.

ما می‌توانیم قدم‌هایی به جلو یا قدم‌هایی به عقب برداریم. اگر ما این باور را زیر سوال ببریم که مردان بصورت طبیعی افرادی مهاجم و زنان به صورت طبیعی افرادی آرامش طلبند در این صورت بهتر می‌توانیم در مورد چگونگی رابطه مرد و زن و امکان تغییر آن بیاندیشیم.

اگر روابط جنسیتی توسط ساختارهای اجتماعی شکل گرفته باشند در این صورت منطقی است که بپذیریم این روابط می‌تواند دارای ساختار دیگری باشد و به گونه‌ای دیگر شکل بگیرد.

موضوعی که همواره بحث برانگیز بوده این است که زنان و مردان باید برابر باشد و هر گونه اعمال خشونت در رابطه بین آنها مورد قبول نیست. تلاش برای ایجاد روابطی برابر و در عین حال دوستانه بین دو جنس از این جهت حائز اهمیت است که این تحول نه تنها زندگی روزمره را قابل تحمل‌تر بلکه زیباتر و عاشقانه‌تر خواهد ساخت.

خلاصه

جنسیت در روابط روزمره ما نفوذ کرده و بر آن تاثیر گذاشته است در حالی که ممکن است ما چندان از آن آگاه نباشیم. چگونگی عملکرد جنسیت در سطح اجتماعی دچار تغییرات زیادی شده است چرا که زنان توانسته‌اند به بسیاری از حقوق خود دست یابند و تعداد بیشتری از آنها در نیروی کار جامعه فعال باشند. این تحولات میزان وابستگی زنان به مردان را برای زنده ماندن و زندگی کردن کاهش داده اما نظام اجتماعی همچنان بر پایه نظارت و کنترل مردانه باقی مانده است. اگرچه استقلال روزافزون زنان به آنان این امکان را داده که خود تصمیم بگیرند چه کسی را دوست داشته باشند و چگونه به او عشق بورزند اما باز هم روابط نزدیک بشدت تحت تاثیر جنسیت است.

از جمله شیوه‌هایی که در آن می‌توان نابرابری جنسیتی را در زندگی خصوصی افراد مشاهده کرد، مقایسه انواع گوناگون روابط با یکدیگر است. در زندگی بعضی زوج‌ها می‌توان خشونت را مشاهده کرد و اغلب این زنان هستند که از خشونت آسیب می‌بینند. اما این موضوع به معنی آن نیست که مردان طبیعتی خشن دارند چرا که بعضی از زنان نیز اهل خشونتند و نمی‌توان تمام مردان را خشن دانست. نزاع زوج‌ها اغلب بر سر مسائلی جزیی است. اینکه چه کسی ظرف‌ها را بشوید یا چه کسی ابتدا سلام کند و چگونه باید بصورت احساسی و عملی از یکدیگر حمایت کنند از جمله مسائلی است که

زوج‌ها با آن روبه‌رو هستند و بر سر آن بحث می‌کنند.

به نظر می‌رسد هر چقدر روابط زن و مرد غیررسمی باشد برابری جنسیتی بیشتری در آن وجود دارد. اگر چه علی‌رغم تمامی پیشرفت‌هایی که به‌دست آمده باز هم جهان اجتماعی ما چه در سطح خصوصی و چه در سطح عمومی نتوانسته است امکان لازم را برای زنان در جهت اعمال کنترل بر زندگی‌شان فراهم سازد. البته این به معنی آن نیست که تمام مردان ظالم و تمام زنان قربانیان مظلومند، آنچه واضح است این است که جنسیت نوعی رابطه با دیگران اما رابطه‌ای سلسله مراتبی و مفتوح به نزاع و تغییر است. در حالیکه ساختارهای اجتماعی و هنجارهای اجتماعی الزاماتی بر شیوه‌های جنسیتی وارد می‌سازند هنوز هم امکانات دیگری وجود دارد که در فصل بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

۴. مقاومت در برابر جنسیت در زندگی روزمره

مقدمه

هیچ چیز به اندازه این من را ناراحت نمی‌کند که بچه‌ای بگوید: «دخترها نمی‌توانند از عهده این کار بربیایند(۱۷۱)». این گفته مرا وادار می‌کند که حتماً آن کار را انجام بدهم. البته معنی اینکار این نیست که من فردی یاغی و سرکشم بلکه می‌خواهم مخالفت خود را در برابر هنجارهای جنسیتی نشان دهم. من از درخت بالا می‌روم، بجای توپ بازی فوتبال بازی می‌کنم و تنها کسی نیستم که از مرز دنیای آبی و صورتی(۱۷۲) عبور کرده‌ام. هر سال دانشجویانم به من می‌گویند پسرهایی را می‌شناسند که علاقمند رنگ صورتی‌اند و دخترهایی را می‌شناسند که عاشق کامیون و تریلی‌اند و اصلاً از رنگ صورتی خوششان نمی‌آید و حالا هر دوی آنها بزرگ شده‌اند.

ادی آیزارد(۱۷۳) که یک کمدین انگلیسی است نمونه‌ای از همین افراد است. او اگر چه مرد است اما رفتاری مشابه زنان از خود نشان می‌دهد ولی همه کارهایش هم زنانه نیست و مثلاً از خیلی از مدل‌های زنانه خوشش نمی‌آید. آیزارد معمولاً کت و شلوار می‌پوشد اما رنگ کت و شلوارش و حتی جنس پارچه‌ای که کت و شلوارش با آن دوخته شده زنانه است. رفتار جنسیتی او خیلی مبهم است و همین رفتار باعث خنده کسانی می‌شود که او را می‌بینند زیرا در حالت عادی و در زندگی واقعی انتظار چنین رفتارهایی را ندارند.

مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی

در قرن پانزدهم زنی به نام کریستین دوپیزان(۱۷۴) کتابی به نام شهر زنان(۱۷۵) را به رشته تحریر درآورد و در آن سعی کرد اندیشه و افکار و روش برخورد فیلسوفان، شاعران، ادبیان و سخنوران و بسیاری از اندیشمندان بزرگ را در زمینه درک آنها از زنان زیر سؤال ببرد. او معتقد بود

تمامی این افراد یک دست و هم صدا بر این باورند که زن عامل بدی و شرارت است (Pisan ۲۰۰۵:۲) او سعی کرد شکل‌گیری این باور را از طریق تأثیر متون آموزشی نشان دهد و علیه آن احتجاج کند. مثلاً به مردها توصیه می‌شود که از زنان فاسد(۱۷۶) دوری کنند و بعضی از مردها به دیگران توصیه می‌کنند که دوری از زن به معنی در امان بودن از زشتی و ناپاکی(۱۷۷) است. پیزان این اندیشه را درست نمی‌دانست. درست مثل اینکه ما به کسی بگوییم نزدیک آتش نرو چون یک نفر بوسیله همین آتش سوخته است.

در پاسخ به این ادعا که زنان طبیعتاً افرادی ناتوان و نادان و تربیت‌ناپذیرند و باید فرد دیگری بر آنها مسلط باشد، پیزان معتقد بود گذشته زنان نشان می‌دهد آنها افرادی مقاوم، باهوش و باانصافند. او معتقد بود این نشانه ضعف آگاهی است که ما قدرت درک و فهم زنان را ناچیز می‌شماریم و به ناتوانی طبیعی آنها صحه می‌گذاریم. او این ادعا را مسخره می‌دانست که زنان واقعاً دوست دارند مورد ستم واقع شوند حتی اگر در بیان و اظهار زبانی با آن مخالفت کنند. با توجه به این مورد و بسیاری موارد دیگر او درک و فهم عمومی زمان خودش از ویژگی‌های زنان را به چالش می‌کشید، و معتقد بود زنان از جایگاه بالایی برخوردارند و توانایی آنها بیش از آن است که آنها را با قدرت بدنی بسنجیم در حالی که آنها در مواردی که به هوش و تفکر نیاز است افرادی توانمند و خلاقند (Pisan ۲۰۰۵: ۶۰). بنابراین او تفکر فرودستی زنان و عدم برخورداری آنان از جایگاه مناسب در اجتماع را پدیده‌ای طبیعی نمی‌دانست و آن را محکوم می‌کرد.

با گذشت دو قرن پس از پیزان، نویسنده‌ای دیگر علیه ضعف پایگاه اجتماعی زنان دست به قلم برد. ماری ولستونکرافت(۱۷۸) (مادر ماری شلی) (۱۷۹) نویسنده فرانکنشتین(۱۸۰) در کتاب خود تحت عنوان «دفاعیه‌ای در مورد حقوق زنان»(۱۸۱) تلاش کرد تا از حقوق فردی زنان دفاع کند. استدلال او این بود که زنان باید قبل از هر قضاوتی به عنوان افرادی هوشمند به رسمیت شناخته شوند و به آنها حقوقی برابر با مردان عطا گردد. زنان باید از فرصت‌های برابر تحصیلی و شغلی با مردان برخوردار باشند. او برای دست‌یابی به این هدف ناچار بود با عقاید حاکم بر زمان خود بجنگد چرا که در آن زمان تصور بر این بود که زنان ناتوان‌تر و نالایق‌تر از مردانند و باید موقعیتی فرودست نسبت به مردان داشته باشند.

با این حال، ولشتونکرافت معتقد بود اگر در مواردی شاهد قدرت درک کمتر زنان هستیم این موضوع نه به طبیعت آنها بلکه به تحصیلات اندک آنها مربوط می‌شود که جامعه باعث آن شده است. در حالی که زنان تحصیل کرده به‌خوبی قادرند مشکلات خود و حتی مشکلات دیگران را رفع کنند و این حق زنان است آن گونه که خود مایلند زندگی کنند و در اتخاذ تصمیمات مهم زندگی مستقل عمل کنند (Wollstonecraft ۱۹۸۵ /۱۷۹۲). این عقاید

آزادی‌خوانه که برابری زن و مرد را ترویج می‌کرد به تدریج در دنیای غرب پذیرفته شد و افراد و گروه‌هایی که همچنان با آن مخالفت می‌کردند به حاشیه رانده شدند در قرن هجدهم افکار ولشتونکرافت در مورد برابری حقوق زنان به صورت باور حاکم بر جامعه درآمد. در واقع او با مخالفت و مقاومت در برابر اندیشه حاکم بر زمانه خود توانست باور نوینی از زنان ایجاد کند و تفکری جدید را در عصر خود به‌وجود آورد.

در مورد اینکه زنان قابل اصلاح نیستند بذله گویی دکتر جانسون جالب است، او در قرن هجدهم زندگی می‌کرد و هنگامی که از او سوال شد نظرش در مورد موعظه کردن زنان چیست پاسخ داد: «ای آقا.... نصیحت کردن زنان شبیه راه رفتن سگ روی دو پا است. درسته که سگ در این حالت نمی‌تونه خوب راه بره اما شما از دیدن این صحنه بیشتر از این جهت تعجب می‌کنید که اصلاً چطوری یک سگ میتونه روی دو پا راه بره!» (نگاه کنید به Woolf,۱۹۲۹:۹۵) و منظور این بود که نصیحت در زنان تأثیری دائمی نداره و اصلاً باید تعجب کرد که زنی تحت تأثیر نصیحت عوض بشه(۱۸۲). کریستین دوپیزان و ماری ولشتونکرافت زنان را تحسین می‌کردند و معتقد بودند آنها قادرند به مهارت‌های بالایی دست یابند و نشان دهند که هوش آنها بیش از چیزی است که دکتر جانسون آن را مسخره می‌کرد.

زنان زیادی در چنان ناز و نعمتی زندگی نمی‌کنند که ویرجینیاوولف(۱۸۳) آنها را در مقاله‌اش «اطاقی از آن خود»(۱۸۴) توصیف کرده است. در این مقاله او نوشته بود که زنان باید پول کافی و اطاقی برای خودشان داشته باشند که بتوانند در آن بنویسند. یعنی از استقلال مالی و آزادی کافی برای نوشتن برخوردار باشند.

در واقع توانایی بسیاری زنان در مخالفت ورزیدن با هنجارها و قواعد زن بودن تحت تأثیر وابستگی آنان به مردان برای زندگی بشدت محدود شده بود. اما در این میان نوعی مخالفت و اعتراض گروهی نیز شکل گرفته بود، چرا که صنعتی شدن آرام آرام زنان را از قید و بندهای مردسالاری رها می‌ساخت و فرصت‌های بیشتری برای آنان فراهم می‌کرد و در ادامه این روند زنان به سطحی از درآمد رسیده بودند که می‌توانستند از طریق آن به درخواست‌های خود برسند، و تحولاتی که در میانه قرن هجدهم در اروپا روی داد موجب شکل‌گیری جنبش‌هایی شد که بدنبال کسب حقوق زنان بودند.

نخستین موج فمینیسم

فضای ایجاد شده در قرن نوزدهم زنان را به رها شدن(۱۸۵) از قید و بندها تشویق می‌کرد، آنها به دنبال آزادی‌های بیشتری بودند که در قالب حق

رأی و حق ادامه تحصیل و کسب مهارت‌های حرفه‌ای تجلی می‌کرد. در واقع این جنبش را باید موج نخست فمینیسم بنامیم. قبل از دهه ۱۸۹۰ از واژه فمینیسم برای توصیف چنین فعالیت‌های سیاسی در حمایت از زنان استفاده نمی‌شد و به تمامی بحث‌ها و فعالیت‌هایی که در این زمینه انجام می‌شد سؤالات و خواسته‌های زنان گفته می‌شد. این پرسش‌ها پیرامون جایگاه زنان در جامعه مدرن بود. در این پرسش‌ها این باور که «جای زن در خانه است»(۱۸۶) به چالش کشیده می‌شد و این سوال در حالی برای زنان طبقه متوسط مطرح بود که اکثر آنها هنوز به کار خارج از خانه دست نیافته بودند و مانند زنان طبقه کارگر درون خانه کار می‌کردند. (Rendall ۱۹۸۵). در این دوره توجه خاصی به قوانین به عمل آمده بود که بر وضعیت کاری زنان طبقه کارگر تأثیر می‌گذاشت. مثلاً ساعات طولانی کار و شرایط نامطلوب محیط کاری باعث شده بود تا برخی از جنبش‌های مخالف با این وضعیت شکل بگیرند اما بیشتر این جنبش‌ها تنها به یک طبقه یا گروه خاص محدود می‌شدند. از سوی دیگر حاکمیت کامل مردان و نفوذ آنان بر اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری باعث می‌شد تا موقعیت زنان علی‌رغم بهبودهایی که در مورد وضعیت مردان پیش آمده بود، همچنان نامطلوب باقی بماند. (مثلاً بظاهر در جهت حمایت از زنان کار آنان محدود شده بود) شرایط کاری زنان بدتر از مردان بود و در مجموع زنان نیروی کار ارزانتری نیز نسبت به مردان بودند (Hartmann ۱۹۸۱). در این میان گروه‌های پراکنده دیگری هم سعی در احقاق حقوق زنان داشتند مثلاً برخی اعتراضات در مورد برسمیت شناخته شدن فاحشه‌گری انجام می‌شد که سردسته آنها ژوزفین باتلر(۱۸۷) از فمینیست‌های انگلیسی بود. در واقع در انگلستان این اعتراضات در پی شیوع بعضی از بیماری‌های جنسی واگیردار شدت گرفته بود و نتیجه آن بستری شدن زنان فقیری بود که بعلت این بیماری‌ها سلامتی خود را از دست داده بودند. اما هدف اصلی این بود که مردان و به‌ویژه سربازان تحت مراقبت‌های بهداشتی قرار گیرند تا از شیوع و گسترش این بیماری‌ها جلوگیری شود. در واقع تصور بر این بود که زنان عامل اصلی گسترش این نوع بیماری‌اند اما در واقع این مردان بودند که با رفتار خود باعث شیوع بیماری می‌شدند. پس از ۱۶ سال تلاش، قوانین حاکم بر جامعه تغییر کرد (Jordan ۲۰۰۱) و این موفقیتی بود که در نتیجه اعتراضات مستمر بدست آمد. اما در واقع موج اول فمینیسم اگرچه باعث ایجاد تغییراتی در زندگی زنان طبقه متوسط شده بود اما کمتر به مشکلات و مسایل زنان سایر طبقه‌ها پرداخته بود.

پیشرفت‌هایی که توسط زنان در عصر ویکتوریا حاصل شد تنها برخی از خواسته‌های زنان طبقه متوسط جامعه را برآورده ساخت. در آن زمان جنبش‌های فمینیستی بشدت در پی کسب آزادی بودند و در آنها زنانی چون ماری ولشتونکرافت نقش عمده‌ای ایفا می‌کردند. پس از آن خواسته این جنبش‌ها کسب

امکانات آموزشی برابر با مردان بود (Whelehan ۱۹۹۵:۲۷-۳۴). به تدریج در این زمینه فرصت‌های بهتری برای زنان طبقه متوسط فراهم شد. در بسیاری از جوامع غربی در طی نیمه دوم قرن نوزدهم درهای دانشگاه بر روی زنان باز شد و کم‌کم شاهد زنان تحصیل کرده‌ای بودیم که مدارک دانشگاهی داشتند.

در طی این دوران زنان امکان یافتند در برخی مشاغل تخصصی مانند حقوق و پزشکی مشغول بکار شوند بدین ترتیب زنان پزشک و قاضی در جامعه به کار پرداختند. در اواخر همان قرن دولت ـ ملت‌ها(۱۸۸) (برای نخستین بار در سال ۱۸۹۳ در نیوزیلند) به زنان اجازه دادند که در انتخابات شرکت کرده و حق رأی داشته باشند (Evans ۱۹۷۷) زنان به جایی رسیده بودند که می‌توانستند روی پای خود بایستند و در این دوره بود که نسل جدیدی از زنان پدید آمده بود، زنانی که طعم استقلال مالی را چشیده بودند و از محدودیت‌های موجود در عصر ویکتوریا رهایی یافته بودند.

در این دوره زنان سعی می‌کردند از لباس‌هایی متناسب با نوع فعالیت‌هایی که بر عهده دارند استفاده کنند. در واقع سعی در جهت زیبا بودن یا جذابیت لباس‌ها نبود بلکه بر کارآیی لباس‌ها توجه می‌شد تا بتواند آنان را در انجام فعالیت‌های دشوار یاری رساند.

(Holmes ۱۹۹۱) در موج ابتدای این حرکت از بدن به‌عنوان ابزاری برای مقاومت و مخالفت با محدودیت‌های وسیع و گسترده حاکم بر جامعه استفاده می‌شد. مثلاً زنان با تجمع در مکان‌های مختلف برداشتن حق رأی اصرار می‌ورزیدند. در آن زمان زنان از حق رأی محروم بودند در حالیکه امروزه به‌جز در برخی از نقاط خاص جهان، زنان در اغلب کشورها از این حق برخوردارند. در اوایل قرن بیستم زنان انگلیسی به صورت حلقه‌ای انسانی ساختمان نمایندگان مجلس این کشور را محاصره کردند تا به شکلی نمادین اعتراض شدید خود را نسبت به محرومیت از حق رای نشان بدهند، هنگامی که برخی از زنان در این اعتراضات دستگیر و بازداشت شدند دست به اعتصاب غذا زدند تا توجه مردم را به خواسته‌های خود جلب نمایند. (Green ۱۹۹۷) در این دوره حوادث دیگری نیز روی داد که البته نمی‌توان آنها را حادثه نامید، مثلاً زنی بنام امیلی داویسون(۱۸۹) در سال ۱۹۱۳ در مسابقات اسب‌دوانی اپسوم(۱۹۰) حضور یافت و با نزدیک شدن به اسب پادشاه خود را به زیر سم اسب انداخت، او در حالی که پلاکاردی در دست داشت که بر روی آن خواستار حق رأی برای زنان شده بود در زیر سم اسب‌ها جان باخت. (Stanley and Morley ۱۹۸۸) و اینگونه بود که با تلاش و جدیت زنان امکان کسب آزادی‌های اجتماعی میسر گردید اما هنوز هم در زمینه آزادی‌های فردی مشکلات زیادی وجود داشت.

موج دوم فمینیسم

یکی از ویژگی‌های موج دوم فمینیستی در جوامع غربی تاکید آن بر این مسئله بود که هر واقعیت فردی را باید در فضایی سیاسی ملاحظه کرد، این نگرش مفهوم مخالفت و اعتراض را معنایی دیگر بخشید. همانطور که در فصل سوم گفته شد جوامع غربی تمایز فضای خصوصی و عمومی زندگی را مهم می‌دانستند. در واقع سیاست آنها بصورت سنتی به حوزه عمومی مرتبط بود و تمامی تصمیماتی که با هدف بهبود شرایط اجتماعی اتخاذ می‌شد در واقع به نوعی تصمیمات سیاسی بود، در حالیکه حوزه خصوصی به مسائل داخلی زندگی مربوط می‌شد و موضوعاتی از قبیل عشق، رابطه عاطفی، تربیت کودکان را در بر می‌گرفت. البته این تمام واقعیت نبود بلکه شکل ایده‌آل و مطلوبی بود که ما در ذهن خود ساخته بودیم در واقع این تمایز تا حدی نشان می‌داد که کدام موضوع یا مسئله تحت تاثیر فضای سیاسی جامعه قرار دارد و در کنار آن این باور تقویت می‌شد که مسائل شخصی اصولاً به سیاست کاری ندارند و تنها به تصمیمات و اقدامات فردی ارتباط دارند.

موج دوم فمینیستی توجه همگان را به این واقعیت جلب کرد که بسیاری از مسائلی که ما آنها را در زندگی روزمره خود بی‌اهمیت می‌دانیم اهمیت زیادی دارند. در فصل سوم من در مورد این موضوع بحث کردم که چگونه مسائل شخصی در ارتباط با سیاست‌های کلی جامعه شکل می‌گیرد و بین آنها و سیاست‌های حاکم بر جامعه همواره رابطه‌ای نزدیک وجود دارد. از دیگر مسائل مهمی که در این زمینه حائز اهمیت است و تمایز بین مسائل خصوصی و عمومی را زیر سوال می‌برد حق زنان در زمینه داشتن یا نداشتن فرزند است. (seidman ۱۹۹۴; Holmes ۲۰۰۷ b: ۱۱۴-۱۱۶)

مهمترین مسئله این بود که زنان حق انتخاب دارند و خود می‌توانند در مورد داشتن یا نداشتن فرزند تصمیم بگیرند. بسیاری از زنانی که در قرن بیستم زندگی می‌کردند هنوز هم مادر بودن را ویژگی اصلی زنان می‌دانستند. در دهه ۱۹۶۰ تولید قرص‌های ضدبارداری به زنان امکان داد در مورد حاملگی خود تصمیم‌گیری کنند البته این قرص‌ها تنها در اختیار زنان متأهل قرار می‌گرفت.

در کنار این مسئله موضوع بارداری ناخواسته نیز مطرح می‌شد زنان می‌خواستند بتوانند از تولد فرزندان ناخواسته جلوگیری کنند. (Holmes ۲۰۰۷ b:۱۱۵-۱۱۶) این یک واقعیت است که فرزند نمک زندگی است و همه ما از اینکه در کنار فرزندانمان باشیم و آنها را در کنار خود ببنیم احساس لذت خاصی داریم، اما شرایط دشوار و امکانات اندک مراقبت از فرزند مادر بودن را دشوار می‌ساخت. علی‌رغم اینکه از اواسط قرن بیستم گروه بیشماری از زنان وارد بازار کار شدند اما هنوز هم مسئولیت سنگین نگهداری از کودکان به‌عهده آنها بود. مردان وظیفه پدری را بهتر از گذشته انجام

می‌دادند اما بسیاری از وظایف خاص مادران بود. آنها موظف بودند این وظایف را به تنهایی انجام دهند. از سوی دیگر پدر و مادر نیز قادر به یاری آنها نبودند، بسیاری از زنانی که صاحب فرزند شده بودند از مادران خود دور بودند و آنها که در کنار یا نزدیکی مادران خود زندگی می‌کردند بعلت گرفتاری‌هایی که مادرانشان داشتند از کمک آنان بی‌بهره می‌ماندند. همه این مسائل باعث می‌شد در جوامع غربی علاقه کمتری به داشتن فرزند وجود داشته باشد و این مسئله از یک سو مشکلات خاصی را بوجود آورده بود که زندگی خانوادگی آنان را با خطر فروپاشی روبه‌رو می‌ساخت اما در عین حال نوعی توفیق اجباری برای زنان بود تا بتوانند در بازار کار و سایر فعالیت‌های اجتماعی به رقابت بپردازند و موقعیت‌های بهتری بدست آورند (Hochschild ۱۹۸۹; Hochschild and Ehrenreich ۲۰۰۴; Pocock ۲۰۰۶).

در حالی که قدرت انتخاب زنان از قرن نوزدهم بیشتر بود زنان همزمان با مراقبت از فرزندان به شرایط بهتر اجتماعی دست یافته و در بازار کار موقعیت‌های خوبی را کسب نمودند. اما انجام همزمان وظایف شغلی و مادری برای بسیاری از آنان دشوار بود (Hochschild ۱۹۸۹; Pocock.۲۰۰۶) قرن حاضر نشان دهنده موفقیت زنان در این عرصه و در عین حال دشواری‌های ناشی از این وضعیت بود. در بسیاری از جوامع غربی کاهش نرخ باروری زنان به پایین‌تر از میزان جایگزینی رسیده بود و این روند بتدریج کشورهای در حال توسعه را نیز در بر می‌گرفت (Morgan and Taylor ۲۰۰۶). در واقع زنان دست به اقدامی زده بودند که خواسته یا ناخواسته نتایجی ببار آورد. از آنجا که زنان در طول دوره حاملگی نمی‌توانستند مانند قبل از آن دوره به فعالیت‌های خارج از خانه بپردازند و در انجام برخی از وظایف شغلی با مشکلات جدی روبه‌رو می‌شدند، راه‌حل را در جلوگیری از بارداری یافته بودند و این عمل را می‌توان مهمترین اقدام زنان برای حضور در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی جامعه در قرن بیست و یکم دانست. این مسئله از یک سو نشان‌دهنده بهبود شرایط فردی و اجتماعی زنان بود اما در عین حال نقطه آغازی برای شکل‌گیری دشواری‌های دیگری بود که امروزه بخوبی شاهد آن هستیم. در بسیاری از کشورهای اروپایی با رشد منفی جمعیت روبه‌رو هستیم یعنی جمعیت امکان جایگزینی طبیعی خود را از دست داده است و بدیهی است که این مسئله معضلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خاصی بدنبال خواهد داشت.

البته ما در تمامی این مباحث بر روی زنان متمرکز شده‌ایم و آنها را به عنوان گروهی در نظر گرفتیم که سعی در به دست آوردن حقوق خود داشته و مایلند از امتیازات برابری با مردان برخوردار باشند و به همین جهت همواره در برابر نظام اجتماعی حاکم بر جامعه از خود مقاومت نشان می‌دهند. اما اگر جنسیت را نوعی رابطه بدانیم، عملکرد مردان نیز در چگونگی اعتراض زنان نسبت به شرایط حاکم بر جامعه مؤثر است.

اینکه تلاش‌ها و اعتراضات و مخالفت زنان با بی‌عدالتی و نابرابری تا چه حد به نتیجه می‌رسد به واکنش مردان نیز بستگی دارد، هم مردانی که از قدرت سیاسی برخوردارند و هم مردانی که بعنوان یک فرد عادی در کنار زنان زندگی می‌کنند.

همچنین اگر قرار باشد تغییری در روابط جنسیتی روی دهد باید به چگونگی عملکرد سلطه مردانه نیز توجه کرد. البته مخالفت زنان با این سلطه نیز می‌تواند به اشکال گوناگونی باشد چرا که اگر شرایط گوناگون زنان در جوامع مختلف را در نظر بگیریم به خوبی می‌توانیم میزان موفقیت آنها را در تقابل با این سلطه درک کنیم.

مقایسه مخالفت‌ها و اعتراضات

مردان در برابر اعتراضات و مخالفت زنان نسبت به سلطه مردانه واکنش‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهند اما سعی می‌کنند این سلطه را حفظ کرده یا به کمک شیوه‌های نوین از نابودی کامل آن جلوگیری کنند. واکنش مردان در برابر این موضوع که نظام حاکم بر جامعه منافع آنها را بیش از منافع زنان در نظر می‌گیرد بسیار متنوع است. مردان در مشاغلی هستند که درآمد بالاتری نسبت به زنان دارد و از موقعیتی اجتماعی برخوردارند که بالاتر از موقعیت زنان است و در کنار همه اینها از قدرتی برخوردارند که زنان فاقد آن می‌باشند و بنابراین طبیعی است که آنها به کارهایی مثل نگهداری از بچه یا مراقبت از سالمندان نپردازند. (Holmes ۲۰۰۷b: ۶-۱۱) مردان از حاکمیت سلطه مردانه ناراضی نیستند و حتی اگر در مواردی از آن انتقاد می‌کنند این انتقاد بیشتر حالت زبانی دارد و اعتقادی قلبی نیست. بنابراین برای مردان تحول در ساختار جامعه با این هدف چندان مطلوب نیست و آنها نیز در این زمینه از خود علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. در عین حال تعداد اندکی از مردان در زمینه کسب خواسته‌های زنان آنها را همراهی می‌کنند اما بیشتر آنها خود را از این معرکه دور نگه می‌دارند.

برخلاف زنان که مایلند نشان دهند کدام گروه از زنان بیش از دیگران مورد ستم واقع می‌شوند، سیاست مردان این است که در این مورد باید ببینیم کدام گروه از مردان حاکمیت بیشتری دارند. به هرحال شایع‌ترین شکل حاکمیت مردان را باید قالب هژمونی مردانه(۱۹۱) (Connell ۱۹۹۵) یا در قالب سلطه سنتی مردانه (Morgan ۱۹۹۳) و یا در قالب تفکر برتری مردان (segal ۱۹۹۰) مشاهده کرد. در واقع هر شکلی از حاکمیت روابط قدرت را به گونه‌ای تعریف می‌کند. اما در تمامی آنها قدرت بدنی، توانایی نظارت و کنترل، عقلانی بودن و درست عمل کردن از ویژگی‌های مردانه محسوب می‌شود.

در سلطه مردانه هر مخالفتی که این سلطه را به چالش بکشد محکوم می‌شود. بنابراین در واقع دفاع از این نوع سلطه خود نوعی سیاست است زیرا مردانی که در مراکز قدرت قرار می‌گیرند از افرادی مانند خود پشتیبانی می‌کنند. (Connell ۱۹۹۵) تقریباً می‌توان گفت سلطه مردانه در دنیای غرب اساساً وابسته به طبقه متوسط سفیدپوست است. مایکل کیمل(۱۹۲) (۲۰۰۵: ۴۱۵) معتقد است که سلطه جهانی این نوع مردانگی را براحتی می‌توان تشخیص داد:

شما می‌تونین اونو تو قسمت فرست کلاس سالن انتظار فرودگاه یا توی یکی از گرانقیمت‌ترین و زیباترین هتل‌های دنیا ببینین... کت و شلواری

شیک و جذاب پوشیده، انگلیسی حرف می‌زنه و غذاهای لذیذ و خوشمزه اروپایی سفارش می‌ده، همانطور که با تلفن همراهش داره صحبت می‌کنه، دو شاخه لپ تاپشو به پریز می‌زنه تا بتونه برنامه‌های CNN بین‌المللی رو نگاه کنه....

همانطور که مورگان (۱۹۹۳) اشاره می‌کند چنین شکلی از مردانگی که دارای ویژگی‌هایی چون عقلانیت و رفتارهای اغواگرانه است، با آنچه که در مردانگی عجیب و غریب و مضحک(۱۹۳) مردان طبقه کارگر دیده می‌شود تفاوت بسیاری دارد.

مردانگی مضحک وضعیتی است که مردان طبقه کارگر با از دست دادن مزیت‌های خود در جامعه به آن دچار شده‌اند. آنها چون امتیاز خاصی ندارند به عضلات قوی و هیکل درشتشان می‌نازند اما در بین آنها نیز افرادی هستند که مطابق با ارزش‌های طبقه متوسط زندگی می‌کنند و سعی می‌کنند اندامی زیبا داشته باشند. البته همان طور که ذکر کردیم رسانه‌ها در کشورهای غربی نقش تعیین‌کننده‌ای در این فرضیه دارند و می‌توانند با ارائه تصاویر خاص افراد را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار دهند که به سرعت در مورد شرایط و وضعیت جسمی خویش تصمیم‌گیری کند.

بعضی شواهد را تا چند سال پیش در آگهی تبلیغاتی شرکت کوکا کولا مشاهده می‌کردیم. در این آگهی کارمندان یک اداره از شیشه پنجره محل کارشان مردی کارگر را می‌دیدند که بدنی خوش هیکل و زیبا داشت و در حال نوشیدن کوکاکولای رژیمی بود و آنها نیز تشویق می‌شدند که برای رسیدن به او از این نوشابه استفاده کنند یا خود نیز برای زیبا ماندن و چاق نشدن به مصرف این نوشابه روی بیاورند. در واقع در این آگهی اندام مردی متعلق به طبقه کارگر با ویژگی‌هایی چون عضلات نیرومند و قدرت بدنی و خشونت ذاتی در عین زیبایی نشان داده شده بود ولی این ویژگی‌ها برای اکثریت افرادی که متعلق به طبقه متوسط جامعه‌اند جذابیتی ندارد. در واقع این نوع مردانگی با ویژگی سلطه مردانه حاکم بر جامعه تفاوت بسیاری دارد و نمی‌تواند خود را در جای آن بنشاند اگر چه برای طبقه کارگر یک مطلوبیت است. در این نوع اظهار مردانگی، رانندگی پرسرعت و خطرناک، ویراژ دادن و اهل دعوا و بزن بزن بودن و حتی مرگ در جوانی از ویژگی‌های مثبت است (Connell ۱۹۹۵). در واقع مردانگی غیرسفیدپوست و غیرغربی که بیشتر بر رفتارهای غیرعقلانی تکیه دارد معمولاً به حاشیه رانده می‌شود و کمتر می‌توان تأثیر آن را در سطح یک منطقه گسترده و یا در سطح جهانی مشاهده کرد.

در بین بسیاری از اقوام و ملت‌ها تاریخ بردگی و استعمار به گونه‌ای نقل شده که آنها باور کرده‌اند اکثر مردان سیاهپوست افرادی فقیر و بیچاره‌اند که شغلی ندارند و طبیعی است که دست به خشونت می‌زنند و به همین جهت اغلب دستگیر و زندانی می‌شوند. این تصویری است که در بسیاری

از فیلم‌ها یا حتی داستان‌ها و رمان نشان داده می‌شود و می‌توان گفت استعمار به گونه‌ای سعی می‌کند سیاهپوستان را ذاتاً افرادی خطرناک جلوه دهد و از سفیدپوستان چهره‌ای مطلوب و دوست‌داشتنی بسازد.

در واقع زندگی روزمره بسیاری از مردان در تمامی نقاط جهان تحت تاثیر سیاست شرکت‌های چند ملیتی قرار می‌گیرد. این تأثیرات ممکن است بصورت مهاجرت مردان از نقطه‌ای به نقطه دیگر برای پیدا کردن کار یا نتیجه اثراتی باشد که رسانه‌ها بر رفتار آنها گذاشته‌اند. چنین مهاجرت‌هایی باور مردان در مورد سلطه مردانه را متحول می‌سازد و شیوه‌های نوینی را پیش روی آنها قرار می‌دهد. فرهنگ روستایی و کشاورزی که بر پایه مالکیت زمین و کار شکل گرفته بنوبه خود اثرات گسترده‌ای بر شرایط زندگی مردان دارد و آنان را وادار به اطاعت و پیروی از قواعد سنتی می‌سازد اما مهاجرت این قواعد را تحت تاثیر قرار می‌دهد و افراد را به بازنگری در رفتار خود وا می‌دارد.

در فرایند جهانی شدن مردان در می‌یابند که در چه جامعه‌ای زندگی می‌کنند و جایگاه آنان در سلطه فراگیر مردانه کجا است و پس از آن تصمیم می‌گیرند موقعیت جدید خود را چگونه تعریف کنند. البته در بعضی مناطق سعی بر این است که واقعیت سلطه حفظ شود هر چند در شکل و فرم آن تغییراتی به‌وجود آید. مثلاً در ایران و افغانستان باورهای دینی و مذهبی به گونه‌ای است که مردان خود را ملزم می‌دانند از حریم خانواده خویش محافظت کنند. این مسئله نوعی باور فرهنگی است و در این جوامع نه تنها امری ناپسند نیست که نشانه‌ای از غیرت و مردانگی تلقی می‌شود. اما همین افراد ممکن است در مواردی دست به خشونت بزنند تا اقتدار خود را اثبات نمایند. این خشونت در آموزه‌های دینی تأیید نمی‌شود چرا که در اسلام رفتار نیکو با همسر و فرزند توصیه شده است و در این مورد داستان‌های زیادی از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌شود. در واقع این باورها به نوعی در تقابل با تحولات قرار می‌گیرد و سعی می‌کند ارزشمندی سنت‌های موجود را نشان دهد. در خود آمریکا نیز بسیاری از مردان از تغییر موقعیت و جایگاه خود که در نتیجه سست شدن پیوندهای مردسالاری ایجاد شده راضی به‌نظر نمی‌رسند. برخی از جنبش‌های مذهبی مسیحی هنوز هم مردان را نان‌آور خانواده می‌دانند و زنان را موظف به ماندن در خانه و نگهداری از بچه‌ها می‌شمارند و این باور دینی نقش‌های سنتی مرد و زن بودن را همچنان تقویت می‌کند.

تلاش‌های دیگری نیز در حال انجام است تا در دنیایی که بر اساس نظم نوین جهانی شکل گرفته باز هم سلطه مردانه به گونه‌ای دیگر باقی بماند (Connell ۲۰۰۵; Kimmel ۲۰۰۵). اما به حاشیه رانده شدن، همیشه عواقبی مانند آنچه ذکر شد در پی نخواهد داشت، در بعضی موارد این عمل باعث می‌شود تا باور کلی جامعه نسبت به جنسیت عوض شود و مقاومت جدی‌تری در برابر هنجارهای جنسیتی صورت گیرد (Connell.۱۹۹۵; Plummer ۱۹۹۹) در

همجنس‌گرایی که در برخی از کشورهای غربی شاهد آن هستیم ظاهراً سخن این است که زنان از سلطه مردان رها شده‌اند اما در اینجا احساس دیگری هم شکل می‌گیرد، احساسی از زشتی که نشان دهنده نگرش منفی جامعه نسبت به آنهاست. آنها سعی می‌کنند چهره‌ای دیگر از خود را به نمایش بگذارند که در آن احساس زشتی تا حدی از بین برود بهمین جهت با توجیه بسیاری از رفتارها سعی می‌کنند جامعه را به پذیرش رفتار خود متقاعد بسازند اما در این زمینه موفقیت چندانی بدست نیاورده‌اند. (Segal ۱۹۹۰:۱۴۵)

از دهه ۱۹۷۰ به بعد بسیاری از مردان تلاش کردند تا مفهوم جدیدی از مردانگی ارائه دهند اما همانطور که سگال معتقد است مردان هنگامیکه با همجنسان خود روبه‌رو می‌شوند و با آنها سخن می‌گویند دچار تردید می‌شوند یعنی نوعی دودلی در آنها به‌وجود می‌آید و نمی‌دانند آیا باید روحیه آزادی خواهانه‌ای داشته باشند و از زنان برای رسیدن به حقوق خود دفاع کنند یا از شیوه‌های سنتی حاکم بر جامعه تبعیت کنند و خود را از این ماجرا کنار بکشند. بعضی از آنها به دفاع کامل از زنان می‌پردازند و برخی دیگر حمایت کمتری از خود نشان می‌دهند.

مایکل مسنر(۱۹۴) (۱۹۷۷) معتقد است مردان در برابر بحران پیش آمده در روابط جنسیتی به هشت شیوه متفاوت از خود واکنشی سازمان یافته نشان می‌دهند. بحران در اینجا به معنی همه تغییرات اجتماعی است و مردان در این حالت سلطه مردانه را نه پدیده‌ای طبیعی بلکه موضوعی قابل بحث می‌دانند و تمامی ابعاد آن از جمله جنبش‌های زنان برای احقاق حقوق خود را در نظر می‌گیرند. در اینجا ما به همه این هشت مورد نمی‌پردازیم اما می‌توانیم آنها را نام ببریم: آزادی خواهی مردان(۱۹۵)، حقوق مردان(۱۹۶)، مردان فمینیست رادیکال(۱۹۷)، مردان فمینیست سوسیالیست(۱۹۸)، مردان حق به جانب(۱۹۹)، مردان عیاش خوش گذران(۲۰۰)، مردان وفادار به عهد و پیمان(۲۰۱)، و جنبش مردان اسطوره‌ساز(۲۰۲). مسنر (۱۹۹۷) سیاست‌های مردانه را در قالب واکنش آنها به سه زمینه اصلی مردانه مورد توجه قرار می‌داد.

نخست اینکه آیا گروه خاصی که بر اساس این ویژگی‌ها شکل می‌گیرد بدنبال تفوق نهادی شده است یا چنین هدفی را دنبال نمی‌کند. (مثلاً مشاغل بهتر یا پایگاه اجتماعی بالاتر) یعنی سعی بر آن دارد تا این برتری را در مقابل زنان از خود نشان دهد یا تنها سعی در ارتقاء جایگاه خود دارد. مردان وفادار به عهد و پیمان تنها در پی آن هستند تا از امتیازات و حقوق و آنچه طبیعت به مردان عطا کرده است دفاع کنند، در مقابل مردان فمینیست رادیکال منتقد نظامی هستند که این امتیازات را برای مردان قائل شده و سعی می‌کنند آن را تغییر دهند.

دوم اینکه مسنر سعی می‌کند هدف روشنی را مشخص سازد که مردان در تلاش برای دست‌یابی به آنند و برای دست‌یابی به آن هزینه می‌کنند، در واقع

این هزینه‌ای است که برای اثبات مرد بودن پرداخت می‌شود. حتی ممکن است این هزینه تأثیری منفی بر روی برداشت کلی از مفهوم مردانگی داشته باشد.
مسنر معتقد است برتر دانستن مردان تبعاتی برای خود آنها نیز دارد چرا که از نظر عاطفی و فیزیکی از آنها انتظار می‌رود به گونه‌ای عمل کنند که این برتری را همه جا نشان دهند و این مسئله باعث می‌شود تا آنها سعی کنند با به خطر انداختن سلامتی روحی و جسمی خود تفوق خود را نشان دهند و چه بسا اثبات این برتری برای آنان هزینه‌ای سنگین داشته باشد و آنان را تا سر حدمرگ پیش ببرد. گروه‌هایی مانند کسانی که به اسطوره بودن مردان معتقدند بر پرداخت این هزینه در برابر کسب نتایج حاصل از آن تأکید می‌کنند. آنها معتقدند باید به گونه‌ای عمل کرد که مردانگی به صورتی منطقی‌تر و واقعی‌تر نگریسته شود. (نگاه کنید به: Bly ۱۹۹۰) حتی گروه‌هایی که بر حقوق مردان تأکید دارند این هزینه‌ها را سنگین می‌دانند و مثلاً معتقدند برای اثبات پدر بودن، مردان باید مسئولیت‌های بیشتری را بر عهده بگیرند تا بتوانند در مقابل جایگاه مادری برای خود موقعیت قابل قبولی ایجاد کنند. فمینیست‌های دیگر (مثل مردان فمینیست رادیکال و سوسیالیست) معتقدند این هزینه‌ها چندان حائز اهمیت نیست و نباید آنها را بزرگ‌نمایی کرد بلکه باید به این نکته توجه نمود که چگونه زنان معمولاً فاقد این امتیازات و مردان اغلب دارای این امتیازات هستند. در پایان مسنر تفاوت مهم تفکر دو گروه از مردان را مورد توجه قرار می‌دهد. از نظر مردان خوش گذران و مردان حق بجانب این تفاوت‌ها و نابرابری‌ها امری قابل بحث و بررسی است.
همه این افراد در مزایایی که مردان سفیدپوست از آن برخوردارند سهیم نیستند اما نمی‌خواهند از برتری مردانه خود نیز چشم‌پوشی کنند مثلا مردان آزادی‌خواه به گونه‌ای عمل می‌کند که اگر چه خود دارای برتری هستند اما از کسب برتری زنان در بسیاری زمینه‌ها نیز ممانعت به عمل نیاید. در مجموع تلاش مردان برای ایجاد فضایی که در آن زنان نیز بتوانند پیشرفت کنند و به حقوق حقه خود دست یابند چندان موثر نبوده است در حالیکه برخی از جنبش‌های فمینیستی به موفقیت‌های بزرگی در این زمینه دست یافته‌اند و توانسته‌اند برخی از مسائل شخصی را به گونه‌ای طرح کنند که به عنوان یک معضل اجتماعی مورد توجه جامعه قرار گیرد. برخی سیاست‌های مردانه در پی آن است که مردان چگونه قادرند با تغییر رفتار خود به امتیازات بیشتری دست یابند و برخی از فمینیست‌های پیشرو مانند فمینیست‌های رادیکال و سوسیالیست و گروه‌های متشکل از مردان ضدخشونت تلاش‌های گسترده‌ای برای ایجاد برابری حقوق جنسیتی به عمل آورده‌اند و تأثیر زیادی بر روابط اجتماعی حاکم بر جامعه گذاشته‌اند (Connell

.(Messner ۱۹۹۷ ;۱۹۹۵

ارزیابی انتقادی مخالفت‌ها و اعتراض‌ها

به راحتی نمی‌توان میزان اثربخشی اشکال گوناگون سیاست‌های جنسیتی را نشان داد اما این امکان وجود دارد که این سیاست‌ها مورد نقد و بررسی قرار گیرد. من مایلم نکته‌ای به این بحث اضافه کنم و آن سخن از نوعی مخالفت و اعتراض است که تاکنون در مورد آن صحبتی نشده یا بسرعت از کنار آن عبور شده است چنین شیوه‌هایی می‌تواند باعث تغییر باور عمومی مردم نسبت به این موضوع بشود و چشم‌انداز نوینی را فرا روی ما بگشاید.

سنجش موفقیت‌ها

اینکه تصور کنیم فمینیست‌ها توانسته‌اند به جایی برسند که در آن برابری کامل زنان محقق شده باشد امری خلاف واقع است، زیرا اگر چه در بعضی زمینه‌ها موفقیت حاصل شده اما در بسیاری زمینه‌های دیگر با شکست روبه‌رو شده‌ایم و هنوز هم بسیاری از زنان جهان فاقد حداقل مزایایی هستند که مردان از آن برخوردارند.

از سوی دیگر در بعضی موارد از سلطه مردانه حتی در قالب گروه‌های فمینیست دفاع شده است، این موضوع به اواخر دهه ۱۹۸۰ بر می‌گردد، در آن دوره گروه‌هایی به‌وجود آمده بود که هر نوع امتیاز بیشتر به زنان را مردود می‌دانست و معتقد بود موقعیت زنان نباید به شرایطی بهتر ارتقاء پیدا کند (Faludi ۱۹۹۱) فمینیست‌ها به دنبال زندگی بهتری برای زنان هستند. آنها تلاش می‌کنند تا زنان بتوانند تحصیلات بالاتر، مشاغل بهتر و درآمد بیشتری داشته باشند و در مورد داشتن یا نداشتن فرزند نظر آنان به حساب آید و حتی اگر دارای فرزند هستند امکاناتی برایشان فراهم گردد که شغل و کار خود را از دست ندهند.

به یقین می‌توان گفت از عصر ویکتوریا تاکنون تغییرات عمده‌ای در زندگی زنان روی داده و این تغییرات در نیمه دوم قرن بیستم کاملاً چشمگیر

بوده است.

در دنیای غرب دختران دبیرستانی وضعیت به مراتب بهتری نسبت به برخی از نقاط محروم جهان دارند و بیش از نیمی از فارغ‌التحصیلان دانشگاهها را زنان و دختران تشکیل می‌دهند. امروزه در کشورهایی چون ایران نیز این تحول روی داده است و می‌توان گفت ایران در این زمینه شاهد تحول بزرگی بوده است. از دهه ۱۹۷۰ در بسیاری از کشورهای پیشرفته قوانینی در جهت برابری حقوق مردان و زنان به تصویب رسید و شکاف جنسیتی بتدریج کاهش یافت. در بعضی از کشورها دستمزد زنان به حد ۹۰% دستمزد مردان رسید (Holmes ۲۰۰۷b: ۶-۹). در دنیای امروز توانایی زنان در کنترل باروری خویش به مراتب وضعیت بهتری پیدا کرده و آنها دسترسی آسان‌تری به وسایل جلوگیری از بارداری دارند و برنامه‌های تنظیم خانواده شرایط آنان را نسبت به گذشته بهبود بخشیده است. (نگاه کنید به: Goldin and katz ۲۰۰۲) پیشرفت‌های شگرفی در زمینه ناباروری به‌وجود آمده و فن‌آوری باروری آزمایشگاهی(۲۰۳) این امکان را برای زنان فراهم ساخته که علی‌رغم مشکلات جسمی و موانع گوناگون فرهنگی صاحب فرزند شوند. بسیاری از مادران علی‌رغم داشتن کودکان خردسال بر سر کار حاضر می‌شوند و بسیاری از آنها نیز از مزایای کار نیمه وقت یا پاره وقت استفاده می‌کنند. (برای مثال نگاه کنید به: Boushey ۲۰۰۷: Australian Bureau of statistics ۲۰۰۷) اما این پیشرفت‌ها در همه نقاط جهان یکسان نیست، نرخ جهانی بی‌سوادی زنان(۲۰۴) هنوز هم بالا است و هنوز هم امکان تحصیل پسران در بسیاری از نقاط جهان بهتر از دختران است.

حتی در هندوستان که در آن برابری بیشتری بین زن و مرد نسبت به بسیاری از کشورهای آفریقای مرکزی و غربی به‌وجود آمده ۷۳% از دختران در مقطع ابتدایی به تحصیل مشغولند در حالی که ۸۰% پسران در این مقطع تحصیل می‌کنند. (UNICEF ۲۰۰۶:۱۲۱) در سطح جهانی، هنوز هم زنان نزدیک به ۶۰% از متوسط حقوق مردان را دریافت می‌کنند. (Connell ۲۰۰۲:۲; Unites Nations Statistics Division ۲۰۰۵) در برخی کشورها سقط جنین(۲۰۵) با مخالفت‌ها و محدودیت‌های شدیدی روبه‌رو شده که از جمله آنها کشور آمریکاست. حتی در آمریکا نیز بیشتر مردم سقط جنین را کاری ناپسند و غیراخلاقی می‌دانند از سوی دیگر در قوانین اسلامی اگرچه سقط جنین امری خلاف دین و اخلاق شمرده می‌شود اما در مواردی که جان مادر یا فرزند در خطر باشد انجام آن از نظر شرعی ممانعتی ندارد. (wind ۲۰۰۶) همانطور که گفته شد، دسترسی به امکانات مناسب برای نگهداری و مراقبت از کودکان با محدودیت‌هایی روبه‌رو است و در اغلب جوامع امروزی بسیاری از مادربزرگ‌ها نیز به جای خانه در محل کار حضور دارند و برای مراقبت از فرزندان نمی‌توان بر روی کمک آنها حساب کرد، لذا مراقبت از کودکان نیازمند سرمایه‌گذاری بیشتری است.(Crompton and Lyoneette ۲۰۰۶;

Kimmel ۲۰۰۶; Pocock ۲۰۰۶) همانطور که در فصل سوم گفته شد، سیلویا والبی (۱۹۹۷) معتقد است علی‌رغم تغییرات زیادی که در شرایط زندگی زنان روی داده هنوز هم زنان نتوانسته‌اند به تمامی حقوق و خواسته‌های خود دست یابند. امروزه اگر چه بسیاری از زنان وابستگی مالی کمتری به شوهران و پدرانشان دارند، اما هنوز هم در جهان اقتصاد و سیاست زنان اندکی بر مسند قدرتند. با اینحال پدرسالاری تا حد زیادی تضعیف شده و مسائل و مشکلاتی که گروه‌های مختلف زنان و مردان با آن روبه‌رو بوده‌اند تا حدی کاهش یافته است. واکنش به این تحولات نیز متفاوت بوده و بیشتر تلاش‌ها به جای اعتراضات جمعی نوعی مقاومت فردی بوده است.

فردگرایی و مخالفت‌ها

بسیاری از شخصیت‌های بزرگ جامعه‌شناسی مثل آنتونی گیدنز(۲۰۶)، زیگموند باومن(۲۰۷)، اورلیخ بک(۲۰۸) و الیزابت بک ـ گرنسهایم(۲۰۹) معتقدند که ما در دنیایی جهانی شده زندگی می‌کنیم که در آن شیوه‌های سنتی که روزمرگی زندگی اجتماعی را سازمان می‌داد مورد بازاندیشی واقع شده و اقتدار گذشته خود را از دست داده است. پیوندهایی که افراد را در کنار یکدیگر گرد می‌آورد سست و ضعیف شده و پیدا کردن پیوندهایی جدید دشوار شده است. افراد دور از خانواده‌های مادری خود زندگی می‌کنند و مادربزرگ‌ها و پدربزرگ‌ها آنقدر گرفتارند که فرصتی برای همراهی و همدلی با نوه‌های خود ندارند. دولت رفاه با مشکلات جدی روبه‌رو است و کسب آسایش و آرامش بسادگی ممکن نیست. همه اینها به این معنی است که افراد به حال خود رها شده‌اند تا خود تصمیم بگیرند و به هر شکلی که صلاح می‌دانند عمل کنند. این فردگرایی نهادی شده(۲۱۰) تمامی پیوندهایی که را باعث انسجام گروهی می‌شد از هم گسسته و به گونه‌ای عمل می‌کند که می‌توان آن را بنیانی برای مخالفت‌های سیاسی و اعتراضاتی دانست که در نهایت منجر به شکل‌گیری سازمان‌ها و اتحادیه‌های سیاسی و جنبش‌هایی شده است که فمینیسم از طریق آنها معنی پیدا می‌کند (Beck and Beck – Gernsheim ۲۰۰۲). اینگونه استدلال می‌شود که فردگرایی اینک به جمع زنان نیز رسوخ کرده است (Beck and Beck – Gernsheim ۲۰۰۲). اما هنوز هم زنان بخش عمده‌ای از وقت خود را به مراقبت و نگهداری از دیگر اعضای خانواده سپری می‌کنند. اقتصاد جهانی شرایطی را به‌وجود آورده که باید این وضعیت تغییر کند. مثلاً در آمریکا کار کردن همزمان زن و شوهر چیز عجیبی نیست اما مردان اندکی بیش از گذشته به همسران خود در انجام امور خانه کمک می‌کنند و در بیشتر موارد خود را از این نوع کارها کنار می‌کشند. زنان شاغل همچنان نوبت دوم(۲۱۱) کاری دارند، یعنی پس از

اتمام کار بیرون از خانه تازه کار داخل خانه آنان آغاز می‌شود و در فرسودگی ناشی از انجام این دو مسئولیت سنگین، به کمک بیشتری نیاز دارند. این مسئله نشان می‌دهد که تحولات دنیای غرب در زمینه اشتغال زنان و بیرون آوردن آنها از محیط خانه اگرچه نتایج مثبتی داشته است اما نمی‌توان تأثیرات منفی آن بر روابط خانوادگی و احساس صمیمیت درون خانه را نادیده گرفت. (Hochschild ۱۹۸۹) در بسیاری از کشورهای پیشرفته زنان شاغل پرستاران کودک و خدمتکاران زن را از کشورهای فقیر به استخدام خود درآورده‌اند اما این زنان نیز فرزندان خود را به دست دیگر زنان فامیل سپرده‌اند تا با کار کردن در چنین خانه‌هایی درآمدی کسب کنند و بتوانند خانواده خود را از فقر و فلاکت نجات دهند. در اینجا شکاف بزرگی وجود دارد، هر کدام از این گروه‌ها به نوعی نیازمند کمک هستند و نمی‌توان این بیگاری را تقسیم کار نامید. در اینجا عده‌ای برای عده‌ای دیگر کار می‌کنند در حالی که خودشان مشکلات زیادی دارند. (نگاه کنید به: Hochschild and Ehrenreich ۲۰۰۴) این مسائل بر زندگی روزمره افرادی که در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند اثر می‌گذارد و تعریف جدیدی از روابط اقتصادی بین گروه‌ها به‌وجود می‌آید.

اخیراً در فیلم بابل(۲۱۲) صحنه‌ای نمایش داده شدکه در آن مادری آمریکایی که در مراکش هدف تیراندازی قرار گرفته بود بسرعت توسط هلیکوپترهای امداد به بیمارستان منتقل شد و از خطر مرگ نجات یافت. امکاناتی که برای نجات این زن بکار گرفته شد قابل مقایسه با امکاناتی نبود که در اختیار پسر جوان مراکشی است که به او تیراندازی کرد در اینجا نابرابری به وضوح دیده می‌شود. دیدن صحنه‌هایی که در آن کودکان برخی از کشورهای اروپایی بعلت مصرف زیاده از حد مواد غذایی دچار چاقی مفرط شده‌اند در کنار کودکان لاغر اندام افریقایی که از شدت گرسنگی استخوانهای آنها نمایان شده است حکایت از عمق نابرابری‌های موجود در جهان امروز ما دارد.

در بسیاری موارد این دیگران هستند که بهای سنگینی پرداخت می‌کنند، در داستان پرستار زن مکزیکی(۲۱۳) این وضعیت بسیار خوب نشان داده شده است. این پرستار وظیفه مراقبت از فرزندان یک زن مجروح آمریکایی را برعهده داشت اما خود او وضعیتی به‌مراتب بدتر داشت، زنی که تنها بود و برای راه‌اندازی مراسم عروسی پسرش در مکزیک به هر کاری دست می‌زد. او ناچار بود زمانی را در این سوی مرز و زمانی را با خطرات فراوان عبور از مرز در آن سو بگذراند. شرایط دشوار زندگی، افراد را وادار می‌سازد تا از محل اصلی زندگی خود دور شوند و برای کار کردن و پیدا کردن پول دست به هر کاری بزنند تا بتوانند زندگی خود را اداره کنند.

چارلز لمرت(۲۱۴) و آنتونی الیوت(۲۱۵) (۲۰۰۶) معتقدند واکنش مردم نسبت به فردگرایی و جهانی شدن همان تلاش‌هایی است که آنان را وادار به

تفکر می‌سازد تا در دنیای جدید فردی مقبول باشند. با این حال نمی‌توان از فرد ایده‌آل تعریف روشنی داد چرا که در این مورد دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد و هر نگرش جنسیتی قواعدی در مورد چگونه بودن و چگونه عمل کردن دارد.

برای بسیاری از زنان داشتن اندامی لاغر و زیبا یک ایده‌آل است و این خواسته در طی دوران زندگی آنها شکل می‌گیرد. در واقع دختران جوان، خانواده‌ها و نظام آموزشی به آنها نشان می‌دهند که چگونه باید باشند. در محیط‌های کاری قوانین خاصی در مورد ظاهر افراد و حتی نوع رفتار آنان وجود دارد و رسانه‌ها نیز در برنامه‌های مختلف و در تبلیغات گوناگون تصاویری از زنان با اندامی متناسب نشان می‌دهند و همه این مسائل در شکل‌گیری این تصور خاص مؤثر است.

سوزان بوردو(۲۱۶) (۱۹۸۹, ۱۹۹۳) معتقد است در غرب تصویر ایده‌آل زن تصویری از زن سفیدپوست و لاغر اندام(۲۱۷) است، با این حساب می‌توان دریافت که زنان سایر کشورها با چه دشواری‌ها و مسائل و مشکلاتی سعی می‌کنند تا خود را به این صورت عرضه کنند و در این راستا با سختی‌های زیادی نیز روبه‌رو می‌شوند. مثلاً بی‌اشتهایی(۲۱۸) یک رفتار ناخودآگاه زنانه است که می‌توان آن را واکنشی در برابر انتظارات جنسیتی(۲۱۹) دانست. زنان ترغیب می‌شوند که کمتر بخورند تا اندامی متناسب داشته باشند و این تصور میل به غذا را در آنان از بین می‌برد و در کنار آن نوعی الزام نامرئی به‌وجود می‌آورد که با انجام تمرین‌های شدید ورزشی یا سایر فعالیت‌های بدنی جسم خود را زیباتر جلوه دهند. بی‌اشتهایی نشان می‌دهد که تبعیت از این الگوها چگونه باعث تخریب روحی و جسمی زنان می‌شود.

بسیاری از زنان که رژیم‌های سخت غذایی می‌گیرند و حتی دچار بی‌اشتهایی می‌شوند می‌دانند که نمی‌توانند اندامی مثل زنان مدل‌های مجلات داشته باشند آنچه مهم است این است که آنها باور کرده‌اند باید لاغر شوند و لاغر بودن را نوعی جاذبه می‌دانند در حالیکه در قرون گذشته و در بسیاری از جوامع چاق بودن یک امتیاز محسوب می‌شد و معمولاً افراد لاغر با القابی چون ناتوان یا مریض یا استخوانی نامیده می‌شوند.

در واقع بسیاری از این زنان به سلامت جسم خود اهمیت نمی‌دهند برای آنها آنچه مهم است تصوری است که جسم آنان نزد دیگران ایجاد می‌کند البته می‌توان این رفتار را هم نوعی مخالفت دانست ولی مخالفتی که موید این تفکر است که زنان قربانیان تبلیغات پزشکی و رسانه‌ای هستند.(Bordo ۱۹۸۹) ویژگی‌های جسمی و زیبایی اندام و تناسب ظاهر چیزی است که بسیاری از زنان نمی‌توانند از آن بگذرند، برای آنها داشتن ظاهری زیبا بسیار مهم است، بطوریکه به آنان اعتماد بنفس می‌بخشد در نتیجه می‌توانند قدرت انتخاب خود را افزایش دهند و شرایط بهتری در

زندگی داشته باشند. زنان برای دستیابی به این هدف تلاش زیادی می‌کنند، از گرفتن رژیم‌های سخت غذایی تا رفتن به سالن‌های زیبایی(۲۲۰) و حتی انجام جراحی پلاستیک(۲۲۱) که هدف همه اینها بهبود ظاهر و زیبا نشان دادن خود است (David ۱۹۹۵; Gimlin ۲۰۰۱; Black ۲۰۰۴). به شیوه‌ای دیگر هم می‌شود این مسئله را نگاه کرد، قضیه کاملاً شبیه عرضه کالا در یک فروشگاه است، وقتی کالایی تکراری شد و از مد افتاد، دیگر مشتری سراغش نمی‌آید، شرکت‌ها مرتب شکل و ظاهر کالاهایشان را عوض می‌کنند تا همیشه برای مشتری جالب و جذاب باشد. بعضی از زنان خود را در این عرصه اینگونه تصور می‌کنند و سعی می‌کند همیشه نو و جالب و تازه به‌نظر برسند، در واقع آنها از اینکه تکراری شوند سخت نگرانند و شاید با این کارها خود را ارضاء می‌کنند. یک لباس جدید، یک بینی جدید، یک کرم جدید صورت، بدنبال همه اینها می‌روند اما اینها کسی را عوض نمی‌کند و حتی مشکلاتش را نیز حل نمی‌کند، زنان دست به این کارها می‌زنند چون فرضیات خاصی در ذهن خود دارند و مایلند با این اعمال آن فرضیات را بیازمایند و وقتی به نتیجه مطلوب نمی‌رسند دوباره از نو شروع می‌کنند، دوباره لباس جدیدی می‌خرند و دوباره سراغ کرم صورت جدیدی می‌روند. با خود فکر می‌کنند، شاید مشکل من بینی‌ام نبود، من چانه قشنگی ندارم، باید سراغ جراحی فک و صورت بروم و این ماجرا ادامه پیدا می‌کند آنها اگر این بازی بدنی را کنار بگذارند احساس ناراحتی می کنند و مثل افرادی که از محل کارشان اخراج شده‌اند حالتی از انزوا و گوشه‌گیری در آنها ایجاد می‌شود زنان دوست دارند به همان تصویری که در ذهنشان ساخته‌اند برسند و اگر به مرحله‌ای قانع کننده نرسند خود را سرزنش می‌کنند، خود را تنبل و بی‌اراده و ترسو می‌دانند و در مورد خود قضاوت خوبی ندارند (نگاه کنید به فصل دوم).

مردان هم از این فرایند جدا نیستند، سوزان فالودی(۲۲۲) (۱۹۹۹) در کتاب خود(۲۲۳) بر این نکته تأکید دارد که تحولات اقتصادی ـ اجتماعی ایجاد شده در جوامع غربی ارائه خدمات فردی را به ارائه خدمات جمعی تبدیل کرد و نقش سنتی نان‌آور بودن مردان از میان رفت چرا که زنان وارد بازار کار شدند و تحولات اجتماعی آنان را به استقلال بیشتری رساند. این تحول با از بین رفتن نقش سنتی نان آور بودن مردان همراه شد و این در حالی بود که نقش جدیدی برای آنان تعریف نشد.

در اقتصاد مبتنی بر سود و در جامعه مصرفی حفظ ارزش‌های شخصی دشوار است، تمامی جامعه‌شناسان از سی رایت میلز (۱۹۵۶) گرفته تا مایک فیدرستون(۲۲۴) (۱۹۹۱) بر این نکته تاکید داشتند. بنابراین برای بسیاری از مردان رفتار اخلاقی، اعتماد و کمک به دیگران که قبلاً ارزشمند بود جای خود را به سودآوری بازار داد. آنها نیز در شرایطی که پیدا کردن شغل مناسب دشوار بود بدنبال مشاغلی رفتند که سودآوری زیادی داشت و

بهمین جهت مشاغلی که عمدتاً به زیبایی مربوط می‌شد مثل جراحی پلاستیک که مشتریان زیادی داشت مردان را به خود جلب کرد و آنها نیز چنین شغل‌هایی را برای کسب درآمد بیشتر و زندگی بهتر مناسب دیدند (Lemert and Elliott ۲۰۰۶). اگر نگاه دقیق‌تری به زندگی امروز خود بیاندازیم در می‌یابیم که در هر جایی نیاز به پوشیدن لباس مناسب آن محل است. در فصل دوم من به این نکته اشاره کردم که زنان طبقه کارگر نمی‌توانند لباس‌های مناسبی برای خود تهیه کنند و حتی مردان این طبقه نیز از انجام آن ناتوانند، این مسئله تنها به علت گران بودن قیمت لباس‌ها نیست بلکه به این علت است که اگر توده مردم لباس‌های خاصی بپوشند آنگاه طبقه بالا و مرفه جامعه بدنبال لباس‌هایی گرانتر می‌روند، در واقع از آنجا که قدرت و ثروت در اختیار طبقات بالای جامعه است آنها هستند که نشان می‌دهند دیگران چه چیزی باید بپوشند و چه لباسی برای چه مکانی مناسب است. البته کسی که خود عضوی از طبقه مرفه نیست نمی‌تواند معنی مناسب بودن را درک کند. حتی اگر افراد تلاش کنند لباسی بپوشند که برایشان احترام بیاورد باز هم احساس می‌کنند چیزی وجود دارد که این احترام را خدشه‌دار می‌کند یعنی صرف پوشیدن لباس گرانقیمت نمی‌تواند برای کسی که در این طبقه نیست حالتی از احترام ایجاد کند. (skeggs ۱۹۹۷) مریل اشتور(۲۲۵) (۲۰۰۲) نیز بر اهمیت لباس پوشیدن تأکید داشت و معتقد بود افراد با لباس‌هایی که می‌پوشند تمایز طبقاتی خود را نشان می‌دهند. اما در بعضی مواقع سعی می‌کنند شاخص‌هایی را که وابستگی طبقاتی آنها را نشان می‌دهد کنار بگذارند، مثلاً در جاهایی که برای تفریح و وقت گذرانی دور هم جمع می‌شوند این قاعده رعایت نمی‌شود. در نمایش‌های زنده مد لباس(۲۲۶) که در آن زنان با پوشیدن لباس آنها را به نمایش می‌گذارند و به‌ویژه نمایش‌هایی که در آنها فقط زنان حضور دارند(۲۲۷) برگزارکنندگان سعی می‌کنند با ایجاد جذابیت زنان را به خرید لباس‌های زنانه ترغیب کنند. مدل‌های لباس آن سامرز(۲۲۸) معمولاً به گونه‌ای طراحی شده که نمی‌توان آنها را در مکان‌های عمومی پوشید اما باز هم معرف تمایز طبقاتی است. این نمایش‌ها از نظر زنان طبقه کارگر و متوسط جامعه جای افراد مرفه است و لباس‌ها نیز از نظر آنها لوکس و گرانقیمتند، لباس‌هایی که معمولاً به رنگ قرمز تهیه می‌شوند و می‌توان آنها را لباس‌های ویژه نامید. سارا که فروشنده ۳۱ ساله این نوع لباس‌ها است معتقد است زنان با خرید این نوع لباس‌ها می خواهند خود را از افراد معمولی جامعه جدا کنند، آنها به محل خرید لباس و مارک آن اشاره می‌کنند و آن را برای خود امتیازی می‌دانند. در واقع آنها نمی خواهند لباس‌هایشان را از یکی از فروشگاههای عادی شهر خریداری کنند (storr ۲۰۰۲:۳۰) در اینجا افرادی حضور دارند که رفتاری متکبرانه دارند و علی‌رغم بالا بودن قیمت‌ها باز هم خود را بالاتر از سطح افراد حاضر در محل می‌دانند

(Storr ۲۰۰۲:۳۲) خرید این نوع لباس‌ها به منظور پوشیدن در محل کار یا حتی استفاده در مکان‌های عمومی نیست بلکه تنها نشاندهنده طبقه اجتماعی زنانی است که از این مکان‌ها خرید می‌کنند. آنها به این تمایز نیاز دارند و در خرید خود چندان به شکل لباس نیز توجه نمی‌کنند بلکه آنچه مهم است قیمت لباس و مارکی است که آن را معرفی می‌کند.

همانطور که ژوان فینکلشتین(۲۲۹) (۱۹۹۶) معتقد است، هر لباس در خود پیامی قابل تفسیر دارد. این پیام می‌تواند نشانه‌ای از مخالفت یا همنوایی باشد. برای زنان مد لباس در بسیاری موارد نشانه‌ای از ناهمنوایی است چرا که آنها لباس‌هایی را خریداری می‌کنند که در آنها احساس راحتی نمی‌کنند و کفش‌هایی می‌پوشند که راه رفتن با آنها بسیار دشوار است. در واقع آنها سعی می‌کنند نوعی استقلال فردی را به نمایش بگذارند و در برابر انتقاداتی که به آنها می‌شود مقاومت نشان دهند. فینکلشتین معتقد بود اگر زنان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شلوار می‌پوشیدند این مسئله نشاندهنده رفتاری اعتراض‌آمیز بود. اگرچه بعضی از زنان مطابق هنجارهای روز عمل می‌کردند و لباس‌های عادی می‌پوشیدند، اما بعضی از آنها با پوشیدن لباس‌های مد روز سعی می‌کردند برتری خودشان را نسبت به افراد عادی نشان دهند. اگر لباس زنان به نوعی نشان دهنده موقعیت خوب اجتماعی آنان بود در واقع آنها با پوشیدن نوع خاصی از لباس به میزانی از موفقیت دست پیدا می‌کردند اما اگر زنی بی‌توجه به نشانه‌هایی که هر لباس در ذهن دیگران ایجاد می‌کند این لباس‌ها را می‌پوشید دچار دردسر زیادی می‌شد.

اما هنوز هم مردان قدرت بیشتر را در اختیار داشتند. اگر زنی لباس‌های مردانه‌ای مثل کت و شلوار به تن می‌کرد به این معنی نبود که با پوشیدن این نوع لباس‌ها به قدرت بیشتری می‌رسید یا مثلاً می‌توانست مدیر یا رئیس یک شرکت بشود و حتی تغییری در روابط جنسیتی قدرت به‌وجود بیاورد چرا که مردان حتی اگر دامن هم به تن می کردند باز هم از برتری مردانه برخوردار بودند (Kedgley and Varnham ۱۹۹۳). در واقع گرایش شدیدی به سوی مدگرایی روی داده بود و شکل ظاهری افراد اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بود (Finkelstein ۱۹۹۱) میشل فوکو(۲۳۰) (e.g ۱۹۸۰) معتقد بود با گسترش روابط جدید قدرت دیگر نیازی به فشار بیرونی نیست چرا که افراد جامعه خود بر روی یکدیگر اعمال قدرت می‌کنند. مردم هنجارهای اجتماعی را درونی می‌کنند و تلاش می‌کنند تا مطابق ضوابط حاکم بر جامعه رفتار کنند. همانطور که مردم با رژیم گرفتن و ورزش کردن سعی می‌کنند اندام بهتری داشته باشند تا لباس‌های زیباتری بپوشند به همین شکل یاد می‌گیرند که دنیای خودشان را به صورت دیگری ببینند و درک کنند. فوکو معتقد بود که در این فرایند افراد به راحتی تسلیم نمی‌شوند بلکه همواره نوعی مقاومت و مخالفت وجود دارد بنابراین همیشه

شاهد چنین رفتارهای اعتراض آمیزی خواهیم بود. البته در مورد زنان بحث این است که آنها به خودشان فکر نمی‌کنند بلکه برای آنها نظر دیگران در مورد خودشان اهمیت بیشتری دارد. البته این مسئله به معنی منفعل بودن کامل زنان نیست چرا که آنها نیز وارد گفتمان‌هایی شده‌اند و در مواردی بسیار بر اساس عقیده و درک خود عمل کرده‌اند اما به ما نشان می‌دهد که رسانه‌ها تا حد زیادی توانسته‌اند بر روی افکار و اندیشه زنان اثر بگذارند همانطور که رابین(۲۳۱) در مطالعات خود درباره مجلات زنان می‌نویسد:

از یک طرف، زنان تصویری مورد اعتماد و قابل قبول از خود ارائه می‌دهند و از طرف دیگر در طی دو دهه اخیر، در مجلات تصویری از زنان ارائه شده که در آن زنان افرادی مطیع و آسیب‌پذیرند که همواره تحت تاثیر خشونت‌های خانگی قرار می‌گیرند. آنان از نابرابری دستمزدها رنج می‌برند و در محیطهای کاری آزار و اذیت می‌شوند. و می‌توان گفت بسیاری وقایع دیگر نیز وجود دارد که نشان می‌دهد در بسیاری از کشورهای غربی زنان همچنان ابژه‌ای در دنیای مردانند. (Robin ۱۹۹۴, cited in Finkelstein ۱۹۹۶:۴۷-۴۸)

اگر تصویری که از زنان به نمایش گذاشته می‌شود بیانگر واقعیتی باشد که در زندگی آنان وجود دارد، زنان هنوز هم باید تلاش زیادی از خود نشان دهند تا این تصویر را اصلاح کنند و تصویری جدید از خود ارائه دهند که در آن زن موجودی مستقل و فردی صاحب اختیار و اراده است.
در واقع برخی زنان از آن جهت از مدگرایی گریزانند که جامعه از آنها انتظار دارد خود را به عنوان یک فرد در معرض دید دیگران قرار ندهند و این خودداری آنان با پاداش‌های اجتماعی تقویت می‌شود. (Cited in finkelstein ۱۹۹۶: ۴۲) فینکلشتین معتقد است همزمان با تغییراتی که در شیوه لباس پوشیدن زنان به‌وجود آمده باور ما از مردانگی و زنانگی نیز دچار تحول شده و این موضوعی است که ما اغلب به آن توجه نمی‌کنیم. در واقع تحولات اقتصادی و پیشرفت‌هایی که در زمینه‌های گوناگون زندگی روی داده بنوبه خود بر شیوه پوشش زنان نیز اثر گذاشته است البته این تأثیرگذاری در حدی نیست که ما همه این تغییرات را ناشی از تحولات اقتصادی بدانیم اما تنها تبلیغاتی که در زمینه تجارت با استفاده از جذابیت زنان انجام می‌شود می‌تواند نمونه خوبی بر این ادعا باشد. در واقع زنان با عرضه خود و به نمایش گذاشتن آنچه که در اختیار دارند سعی در ارضاء تمایلات خویش دارند هر چند این تمایلات را نمی‌توان تنها با نمایش بیرونی ارضاء نمود. از سوی دیگر برخی بر این باورند که زنان

برای جلب توجه خود را به نمایش می‌گذارند تا ضعف قدرت خود را در سایر عرصه‌ها تا حدی جبران کنند.

برخی از جامعه‌شناسان معتقدند زنان قادرند در برابر تصور منفعل بودن با خواندن متون و دیدن تصاویری که آنان را به صورت ابژه در آورده است ساز مخالف بزنند(۲۳۲)

(Betterton ۱۹۸۷)زنان می‌توانند نگاهی زنانه(۲۳۳) داشته باشند و از طریق آن هم خود و هم مردان را به‌خوبی بنگرند (نگاه کنید به: Garmman and Marshment ۱۹۸۸) من نشان دادم که مردان در اینجا گروه هدف محسوب می‌شوند. مردان در گذشته سعی می‌کردند تا با به رخ کشیدن مال و ثروت خودنمایی کنند اما امروزه برتری خود را با همسر و فرزندانشان نشان می‌دهند. این موضوع تا حد زیادی به ورود زنان به بازار کار و خودنمایی آنها نیز مربوط می‌شود (Finkelstein ۱۹۹۶:۴۸-۵۰). بسیاری از روسای جمهور کشورهای معروف دنیا سعی می‌کنند در تبلیغات انتخاباتی همراه با همسر و فرزندانشان حضور پیدا کنند و خود را متعهد به پیوندها و روابط خانوادگی نشان دهند چرا که این ارزش‌ها به تدریج در حال کمرنگ شدن است. تصویر رایج از مرد امروزی تصویری جسمی است. حتی در برخی از تبلیغات ورزشی که نیاز به نشان دادن نیروی مردان است باز هم این تصویرسازی در کنار قدرت به جاذبه جسمی نیز اشاره دارد. مثلاً در فیلم‌های جیمز باند(۲۳۴) در دهه ۱۹۶۰، هنرپیشه زن، اورسلا اندرس(۲۳۵)، به عنوان یک ابژه جنسی مطرح بوده است اما در فیلم جدیدتر جیمز باند که دانیل کرایگ(۲۳۶) بازیگر مرد آن است ما شاهد نوعی جابه‌جایی هستیم، در این فیلم هنرپیشه مرد در کنار دریا و با بدنی برهنه نمایان می‌شود، اگر چه این صحنه ممکن است از دید مردان معنای دیگری داشته باشد اما به‌هرحال نوعی تغییر در تصویرسازی از مردان را نشان می‌دهد و اینکه در دنیای امروز نه تنها زنان بلکه مردان نیز در دام جذابیت‌های کاذب گرفتار آمده‌اند.

اگر چه زنان در طی دهه‌های اخیر به موفقیت‌ها و پیشرفت‌های زیادی دست یافته‌اند اما تصور بر این است که یکی از مهمترین عواملی که آنان را از دست‌یابی کامل به اهداف خود باز داشته، علاقه آنان به نشان دادن ظاهری زیبا از خود است. در واقع اینگونه استدلال می‌شود که زنان بخش مهمی از انرژی و توانایی خود را به جای صرف کردن در مسیر درست و در جهت کسب پیشرفت‌های بیشتر صرف زیبایی و طنازی خود می‌کنند زیرا این مسئله هنوز هم برای آنان بسیار ارزشمند است و به همین جهت آنها نتوانسته‌اند آنچنان که باید در رفع نابرابری‌های اجتماعی و بی‌عدالت‌هایی که در جامعه وجود دارد تلاش کنند. (e.g. wolf ۱۹۹۰; and see Finkelstein ۱۹۹۶) و همین نقطه ضعف باعث شده تا سلسله مراتب جنسیتی در جامعه تقویت شود. اگرچه در طی دهه‌های اخیر تغییرات زیادی در شکل ظاهری لباس‌های مردانه و زنانه ایجاد شده اما هنوز هم تمایزات جنسیتی بر سر جای

خود باقی است به طوری که مردان و زنان هر دو از پیراهن و شلوار استفاده می‌کنند اما شکل پیراهن و شلوار مردانه و زنانه کاملاً با یکدیگر متفاوت است و به همین جهت تفکر مردانگی و زنانگی و به تبع آن رفتار مردانه و زنانه همچنان به صورت دو باور و دو رفتار متمایز قابل بررسی است.

برخی از نظریه‌های جدید در پی آنند که دوگانگی موجود بین مردانگی و زنانگی را نادیده بگیرند. جودیت باتلر(۲۳۷) در کتاب خود که در سال ۱۹۹۰ انتشار یافت (به فصل دوم نگاه کنید) به این موضوع اشاره کرده است. باتلر این تصور را مردود می‌شمارد که زنانگی و مردانگی دو ویژگی متضادند. او در این کتاب معتقد است ما باید با از بین بردن مرزهای جنسیتی بر آنچه که دردسر جنسیت(۲۳۸) نامیده می‌شود غلبه کنیم (اصطلاحی که او در کتاب خود بکار برده است) در واقع او نشان می‌دهد که نوعی پیوستگی بین مرزبندی‌های جنسیتی وجود دارد، بطوریکه هدف این است که نوعی تمایز بین ویژگی‌های جسمی فرد و جنسیت که امری گزینشی است به‌وجود آید. (Butler ۱۹۹۰:۱۳۷) مثلاً مردان در برخی از روابط عاطفی و حالت‌های احساسی از الگوی زنانه تقلید می‌کنند و رفتاری شبیه زنان از خود بروز می‌دهند و زنان نیز در بعضی اعمال مثل زدن کراوات سعی در تقلید از مردان دارند بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جنس و جنسیت دو موضوع متفاوت و در عین حال مرتبط با یکدیگرند.

در اینجا باتلر به گفته فوکو استناد می‌کند، و سعی می‌کند با تعمیم دادن مفهوم قدرت نشان دهد که این قدرت است که ما را شکل می‌دهد یعنی ما افرادی جنسیتی شده‌ایم و تحت تاثیر قدرت به صورت فعلی درآمده‌ایم.

شیوه تفکر درباره جنسیت و طبیعی دانستن جنس ما به این نقطه می‌رساند که زن بودن برابر با زنانگی و مرد بودن برابر با مردانگی است و این مفاهیم توسط افراد درونی شده و آنها را به صورت دختر و پسری در می‌آورد که زنان و مردان آینده می‌شوند. از لحظه‌ای که نوزاد متولد می‌شود و به ما می‌گویند «او یک دختر است» نظام جنسیتی قدرت وارد عمل می‌شود و او را بعنوان یک دختر خلق می‌کند. باتلر معتقد بود که ما فرد وسط یا میانه یا خنثی نداریم یعنی اگر ما جنسیت فردی را ندانیم اصلاً قادر به برقراری ارتباط با او نیستیم. البته در نظریه باتلر بسیاری از مفروضات قطعی و مسلم تلقی شده است مثلاً تصور بر این است که دوگانگی زن بودن و مرد بودن از همان ابتدا در قالب دختر و پسر بودن نمایان می‌شود، دخترها بزرگ شده و یا پسرها ازدواج می‌کنند و خودشان صاحب فرزندان دختر و پسر دیگری می‌شوند. در اینجا به روابط ناهمجنس‌ها به عنوان شکل طبیعی رابطه نگریسته شده است.

طبق نظریه تخریب(۲۳۹) می‌توان با فروپاشی مرزهای جنسیتی در برابر کلیشه‌های آن مقاومت کرد یا مرزهای آن را در هم ریخت. در این صورت این امکان به‌وجود می‌آید که هویت حالتی سیال پیدا کند یعنی نوعی تنوع هویتی ایجاد می‌شود و رابطه دو جنس مخالف به عنوان شکل طبیعی رابطه، موضوعیت خود را از دست می‌دهد. مثلاً در سریال تلویزیونی اراده و موفقیت(۲۴۰) افرادی نشان داده می‌شوند که هویت مبهمی دارند، اما در پایان این سریال همین افراد به هویت روشنی از جنسیت خود می‌رسند و مادر یا پدر می‌شوند. اگر ما از دیدگاه الزام زن بودن یا مرد بودن (یعنی قرار گرفتن اجباری در یکی از این دو گروه) به این مسئله نگاه کنیم در این صورت می‌توان گفت این افراد از وضعیت غیرطبیعی به وضعیتی طبیعی رسیده‌اند. اگر ما هویت جنسیتی را به‌جای ثابت بودن سیال بدانیم در این حالت تصور ما از کسانی که عاشقشان هستیم یا دوستشان داریم عوض می‌شود. در مورد تخریب هویت جنسیتی بطور کامل در فصل بعدی سخن خواهیم گفت اما در اینجا لازم است به این موضوع اشاره کنیم که این تخریب چگونه می‌تواند بر نظام جنس / جنسیت تأثیر گذاشته و آن را متحول سازد. در واقع این شکلی از مقاومت رادیکال است و در آن تغییرات بنیادینی مورد توجه قرار می‌گیرد که می‌تواند جایگزین تفکر اجتماعی بودن جنسیت گردد، جنسیتی که در آن رفتار بصورت اجتماعی سامان می‌یابد. در اینجا سعی می‌کنیم این فصل را با ارائه خلاصه‌ای از اشکال مقاومتی به پایان بریم که هدف آنها تحولات فردی است. برخی از این تحولات مشوق بازنگری در نظام فعلی جنسیت است و برخی دیگر سعی در ایجاد نظام متفاوتی از آن دارد.

خلاصه

افراد می‌توانند الگوهای جنسیتی جدیدی برای خود خلق کنند و از آن در روابط شخصی‌شان تاحدی بهره ببرند اما این الگوها نمی‌تواند جایگزین الگوهای مسلط جنسیتی موجود شود.

مثلاً مردی که باوری افسانه‌ای از خود دارد برای عینیت بخشیدن به این باور به گروهی می‌پیوندد تا در جمع آن گروه بتواند عنوان جنگجو یا قهرمان را کسب کند. این تصور نوینی از جایگاه مرد و زن است، تصوری که برخاسته از جایگاه آنان در جوامع ابتدایی است و در آن زن و مرد مطابق طبیعت خود عمل می‌کردند. در واقع این شیوه‌ای از زندگی است که ممکن است در دنیای واقعی وجود نداشته باشد اما می‌توان آن را تصور کرد. این شیوه معرف شکلی از مردانگی است که باید وجود داشته باشد بجای شیوه‌هایی که هم اکنون وجود دارد. در واقع این شیوه بر مبنای شرایط فرهنگی و

تاریخی شکل گرفته است. این موقعیت‌ها افراد را به ماهیت خودشان نزدیک می‌کند و به آنها تصوری از زندگی می‌بخشد که مایل بودند دیگران نیز همین درک را نسبت به آنها داشته باشند.

در اینجا ویژگی مهاجم بودن مردان مفهومی کلیدی است که می‌تواند در قالب شکارچی بودن یا جنگجو بودن تجلی پیدا کند. اما در این جوامع نیز نقش زنان حائز اهمیت است چرا که اگر مرد شکارچی است یا به دنبال جنگ و مبارزه می‌رود زن نیز مسئولیت مهم تهیه غذا و فراهم آوردن امکانات لازم برای زندگی را بردوش دارد که می‌توان آن را کاری سخت و طاقت فرسا دانست.(Slocum ۱۹۷۵) تلاش مردان برای کسب امکانات لازم برای زندگی شبیه تلاشی است که انسان غیر متمدن در گذشته انجام می‌داد و با ابزار ابتدایی به مقابله با طبیعت می‌پرداخت. اما این مسئله به خودی خود نمی‌تواند تقسیم کار جنسیتی را نشان دهد.

اگر مرد بودن را خصلتی طبیعی بدانیم نباید انتظار هیچ تغییری در آن داشته باشیم، یعنی من همان چیزی هستم که هستم و باید با خود صادق باشم پس من تغییر نخواهم نکرد. ماری ولشتونکرافت معتقد است نظام اجتماعی حاکم بر ما نیازمند بازنگری است، زیرا اگر به زنان نیز فرصت‌هایی برابر با مردان داده می‌شد آنها می‌توانستند به برابری موقعیت‌های اجتماعی دست یابند. البته باید اذعان کرد که زنان نخبه توانسته‌اند خود را به مراحل بالا برسانند و در موقعیت‌های خوبی قرار گیرند.

برای بیشتر زنان فرصت‌های تحصیلی و شغلی دور از دسترس است و همین عاملی برای اعتراض و مخالفت در برابر الگوهای مردانه است. الگوهایی که باعث پیشرفت مردان می‌شود و در آن به ارزش فرد بدون در نظر گرفتن جنسیت او توجهی به عمل نمی‌آید.

این نوع مقاومت‌ها و مخالفت‌ها را می‌توان تهدیدی برای ثبات اجتماعی حاکم بر جامعه دانست در اینجا سوالات اساسی و مهمی مطرح است و اصولی را که جامعه بر اساس آن سازمان یافته زیر سوال می‌رود.

بنابراین مقاومت‌های بنیادین در برابر کلیشه‌های جنسیتی در پی آن است تا جامعه‌ای را به وجود آورد که در آن حداقل تمایز بین مردان و زنان وجود داشته باشد.

تمامی این موارد نشان دهنده آینده‌ای ممکن برای جنسیت‌اند که ما در فصل بعد به طور کامل به آن خواهیم پرداخت.

۵. آینده جنسیت

مقدمه

ساختمان‌های بتونی و فلزی با شیشه‌هایی که از دور می‌درخشند، دنیایی بی‌روح، انسان‌هایی نگران و مضطرب که برای کسب آرامش قرص می‌خورند و مدام در جنب و جوشند، این تصویری از دنیای آینده ما است.

تصور آینده(۲۴۱) در تمامی فرهنگ‌ها یکی از دغدغه‌های مهم زندگی اجتماعی است. این تصور ناشی از آن است که افراد بدنبال یافتن معنایی برای زندگی خویش هستند و به دنیایی می‌اندیشند که در آن فرزندان و نوه‌هایشان در آن زندگی خواهند کرد. جامعه‌شناسان تلاش می‌کنند تا با نگرشی تاریخی و تحلیل وقایع گذشته، پیش‌بینی صحیحی از آینده ارائه دهند و تحولات اجتماعی آینده را در نظر بگیرند.

در اکثر جوامع افراد مسن احساس می‌کنند در دنیای دیگری زندگی می‌کنند چرا که وضعیت فعلی زندگی خود را با شرایطی که سال‌ها قبل در آن زندگی می‌کرده‌اند مقایسه می‌کنند، در طول این مقایسه تحولات بزرگی روی داده که با آن احساس غریبی می‌کنند. از جمله تحولاتی که با گذشت زمان به‌وجود آمده و در آینده نیز باید شاهد آن باشیم تحول مفهوم مرد بودن و زن بودن است، اینکه مردان و زنان در گذشته چگونه بودند و چه رفتاری داشتند و در حال حاضر و آینده به چه صورتی هستند و خواهند بود. به موهای مردان نگاه کنید، مردان موهایی بلندتر و زنان موهایی کوتاه‌تر از قبل دارند. به وضعیت کاری انسان‌ها نگاه کنید، بسیاری از زنان امروزه در جایی کار می‌کنند که در گذشته منحصر به مردان بود، اینها مثال‌هایی کوچک و جزیی است اما نشاندهنده تغییرات و تحولاتی است که در طول زمان روی داده است و مجموعه این تغییرات تجربیات جدیدی را برای نسل‌های امروز در برابر تجربیات نسل‌های گذشته ایجاد کرده است.

مادربزرگ‌های زنان جوان امروزی بسیار تعجب می‌کنند که امروزه زنان بدون کلاه و دستکش از خانه بیرون می‌روند زیرا این کار در زمان آنان یک رسم بود. حتی مادربزرگ‌ها فکر نمی‌کردند به سنی برسند که شاهد تولد نوه‌هایشان باشند.

پدران امروزی کمتر شال به گردن می‌اندازند و می‌توان آنها را در حال راندن کالسکه بچه مشاهده کرد چیزی که در گذشته عیب بزرگی بود، زنان

امروزی کمتر لباس‌های رسمی می‌پوشند اما در گذشته به پوشیدن آن عادت داشتند. در واقع امروزه مرزهای جنسیتی تغییر کرده و در بسیاری موارد ابهام آن بیشتر شده است. مردان امروزی هم تغییرات زیادی پیدا کرده‌اند، آنها لزوماً عضلاتی قوی و قدرتمند ندارند، اگر به چهره آنها نگاه کنیم بجای چهره‌ای خشک و خشن با صورتی لطیف روبه‌رو می‌شویم و از نظر اندام نیز بسیاری از آنها لاغرتر از گذشته‌اند. اما جدای از همه اینها می‌توان گفت در آینده نیز تفاوت بین مردان و زنان همچنان باقی خواهد ماند اگر چه در بعضی زمینه‌ها شباهت‌های بیشتری بین آنها به‌وجود می‌آید. در واقع اگر در گذشته می‌خواستیم تصوری از مردان و زنان امروزی داشته باشیم این کار تا حد زیادی دشوار بود و حال که امروز را با گذشته مقایسه می‌کنیم به تفاوت‌های زیادی پی می‌بریم، بنابراین می‌توان گفت امروز نسبت به آینده نیز همین وضعیت را دارد.

ما می‌توانیم با تحلیل گذشته تصوری هر چند نسبی از آینده داشته باشیم و با بررسی دلایل تحولات گذشته اثرات آن را در آینده پیش‌بینی کنیم. بسیاری از جامعه‌شناسان سعی کرده‌اند آینده را از روی همین تحلیل‌ها پیش‌بینی کنند و در مورد بحث ما مثلاً درباره چگونگی رابطه جنسیت در آینده نظر بدهند. روایت‌های گوناگونی از آنان نقل شده است و گزینه‌های مختلفی برای آینده قابل طرح است زیرا تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی قادر نیست مسیری مشخص را معین نماید و تنها می‌توان احتمالات موجود برای رسیدن به هر وضعیتی را نشان داد.

در این زمینه دیدگاه ژولیوس وگل(۲۴۲) سیاستمدار نیوزلندی قرن نوزدهم جالب توجه است. او معتقد است در دنیای امروز ما بشدت تحت تأثیر فن‌آوری هستیم و پیشرفت‌ها و موفقیت‌های انسان در عرصه‌های علمی بر روی زندگی ما تأثیری شگرف دارد و حتی قادر است شیوه زندگی ما را به طور کامل دگرگون سازد.

در مورد تحولات آینده جنسیت دو دیدگاه متفاوت وجود دارد، دیدگاه نخست بر این باور است که در آینده مرزهای جنسیتی به هم می‌ریزد و شرایطی مبهم به‌وجود خواهد آمد در حالی که دیدگاه دوم معتقد است مرزهای جنسیتی تقویت می‌شود و حداقل در بعضی زمینه‌ها تفاوت‌ها بیش از وضعیت فعلی برجسته خواهد شد. البته وقتی از آینده صحبت می‌کنیم عوامل بیشماری بر آن تأثیر گذار خواهد بود. مثلاً تغییرات آب و هوا(۲۴۳) به خودی خود می‌تواند بر شرایط زندگی روزمره اثر گذاشته و برخی از شیوه‌های رفتار جنسیتی را تغییر دهد.

تاریخ آیندگان(۲۴۴)

فیلسوف فرانسوی اگوست کنت(۲۴۵) برای نخستین بار واژه جامعه‌شناسی را در قرن نوزدهم ابداع کرد، مقصود او از ابداع این واژه تنها فهم زندگی

روزمره انسان‌ها نبود بلکه می‌خواست درک بهتری از آینده ایجاد کند. در اندیشه کنت، جامعه‌شناسی علمی فراگیر بود که می‌توانست درک صحیحی از اخلاق و نظم اجتماعی ارائه دهد (comte ۱۸۵۳/۱۹۷۴). در اندیشه او توجه به سلسله مراتب اجتماعی و تحولات ناشی از آن نقطه عطفی در شناخت نظم اجتماعی بود. دیدگاه کنت در مورد زنان در طی دوران زندگی او دچار تحولات زیادی شد، اما علی‌رغم این تحولات او همواره بر این نکته تاکید داشت که زن و مرد ماهیتی متفاوت دارند و تنها باید برای زنان شرایطی فراهم ساخت که آنها نیز بتوانند از قابلیت‌ها و توانایی‌های خود به نحو مطلوبی بهره ببرند، اما این تفکر در راستای ایجاد شرایطی برابر برای زن و مرد نبود.

کنت خواستار آن بود که زنان مسئولیت چندانی در جامعه برعهده نداشته باشند و در فرایند تصمیم‌گیری و امور سیاسی جامعه نقش فعالی ایفا نکنند. اما جامعه‌شناس انگلیسی معاصر او هریت مارتینیو(۲۴۶) نظر دیگری داشت (Hoecker – Drysdale ۲۰۰۳). مارتینیو زنی اندیشمند بود که توانسته بود همزمان با ترجمه کتاب‌های کنت به انگلیسی، آثار دیگری نیز تألیف نماید و زمینه لازم برای ورود جامعه‌شناسی به انگلستان و سایر کشورهای انگلیسی زبان را فراهم سازد.

دیدگاه مارتینیو متفاوت از کنت بود و نگرش دیگری در مورد تفاوت‌های دو جنس داشت. در حالی که کنت معتقد بود این مردان هستند که قادرند به‌خوبی بر جامعه حکومت کنند، مارتینیو معتقد بود اگر این فرصت در اختیار زنان نیز قرار گیرد آنها نیز قادرند در تصمیمات دولت‌ها نقش مؤثر و فعالی داشته باشند. نگرش مارتینیو کاملاً جامعه‌شناختی بود، او به موانع مشارکت زنان توجه داشت و محدودیت‌های ایجاد شده در زمینه آموزش و استقلال مالی زنان را در نظر می‌گرفت و آنها را در ارتباط با ضعف قدرت سیاسی زنان تحلیل می‌کرد او معتقد بود همین محدودیت‌ها است که ساختار زندگی زنان را متفاوت از مردان ساخته است.

برای مثال او مطالعاتی در مورد دموکراسی نوپای آمریکا انجام داده بود و در آن از ضعف قدرت سیاسی زنان و جایگاه نامناسب آنان در فعالیت‌های اجتماعی به‌شدت انتقاد کرده بود و همواره خواستار این بود که زنان از حق رأی برخوردار باشند (Martineau ۱۸۳۷). او با کنت هم‌عقیده بود که دانش اجتماعی با روش‌های گوناگون می‌تواند و باید در جهت ایجاد جامعه‌ای بهتر تلاش کند و چنین تحولی دور از انتظار نیست و با کوشش و تلاش همه جانبه قابل حصول خواهد بود (Hoecker – Drysdale ۲۰۰۳). بنیانگذاران جامعه‌شناسی، کارل مارکس(۲۴۷)، ماکس وبر(۲۴۸) و امیل دورکیم(۲۴۹) نیز بدنبال ایجاد دنیایی بهتر بودند اما کمتر در مورد چگونگی تغییر روابط جنسیتی در دنیای جدید سخن گفته بودند. آنها

بیشتر به مسائل و مشکلات اجتماعی دوران خود توجه داشتند و پیشرفت را در مسیر حرکت بسوی نوسازی می‌دیدند. آنها نسبت به دیگر جامعه‌شناسان این روند را همواره مثبت ارزیابی نمی‌کردند و بر آن انتقاداتی وارد می‌ساختند. دورکیم در این زمینه سرسخت‌تر بود و معتقد بود روابط بین زن و مرد برساخته جامعه نیست بلکه بر اساس قواعد و اصول طبیعی شکل گرفته است.

همان طور که سیدای(۲۵۰) (۱۹۸۷) بیان می‌کند، دیدگاه هر سه جامعه‌شناس متأثر از این باور بود که مشارکت اندک زنان در امور اجتماعی و سیاسی ناشی از رابطه نزدیک‌تر آنان با امور طبیعی است. به طوری که مثلاً حاملگی و زایمان زنان ویژگی خاصی است که آنان را از سایر فعالیت‌ها دور می‌کند. در واقع آنها بر این باور بودند که انرژی زنان در انجام بسیاری از وظایف طبیعی و زیستی صرف می‌شود و از آنجا که آنها ناچارند اینگونه باشند در نتیجه توانایی تعقل و تفکر آنان کاهش یافته و امکان حضور فعال در امور سیاسی و اجتماعی نمی‌یابند، پس ناچارند به مردان وابسته باشند در نتیجه بدیهی است که مردان بر آنان کنترل داشته باشند و می‌توان گفت به همه این دلایل برتری مردان بر زنان منطقی و درست است.

در این استدلال فرض بر این است که دنیای اقتصاد و سیاست با دنیای فرهنگ رابطه‌ای نزدیک دارند و از آنجا که این دو بخش در اختیار مردان است بنابراین آنها هستند که در شکل‌گیری روابط فرهنگی نقش مؤثری ایفا می‌کنند.

فمینیست‌ها همواره منتقد این برداشت بوده‌اند (به فصل سوم و چهارم نگاه کنید.) و به‌عنوان نمونه به این موضوع اشاره می‌کردند که تعداد بیشماری از زنان سخت‌ترین و طاقت‌فرساترین کارها را در خانه انجام می‌دهند اما از آنجا که در قبال چنین کارهایی مزد دریافت نمی‌کنند عملاً زحمات آنان و کارهایی که انجام می‌دهند به چشم نمی‌آید.

مارکس، وبر و دورکیم (و کنت) به ندرت به نقش مهم کار زنان در خانه و اثرات اجتماعی آن توجه کرده بودند. مارکس توجه خاصی به نظام سرمایه‌داری داشت و معتقد بود در آینده اگر زنان به صورتی فعال وارد بازار کار شوند و دستمزد مناسبی دریافت کنند به برابری لازم دست خواهند یافت (sydie ۱۹۸۷: ۹۰) این پیش‌بینی بر پایه دیدگاه فرودستی زنان(۲۵۱) در موقعیت‌های اجتماعی بود و می‌توان آن را متأثر از نگرش نظام سرمایه‌داری به خانواده و زنان دانست. مارکس در این مورد یادداشت‌هایی به جا گذاشته است اما نظر کامل را باید از زبان همکار نزدیک او انگلس شنید. انگلس در بحث از منشاء خانواده(۲۵۲) معتقد است نظام سرمایه‌داری شکلی از زندگی خانوادگی را به‌وجود می‌آورد که در آن زنان

وابسته به مردان هستند. او معتقد بود هنگامیکه جامعه بر اساس اقتصاد کشاورزی اداره می‌شد، مازاد سرمایه نیز بین افراد آن تقسیم می‌گردید اما در نظام سرمایه‌داری ثروت در اختیار مردان قرار گرفت (سرمایه‌داری که اساس آن را کارخانه‌ها و موسسات و شرکت‌ها تشکیل می‌دادند) و مردان سعی کردند ثروت بدست آورده را پس از خود به فرزندانشان منتقل کنند. در نتیجه آنها می‌خواستند مطمئن شوند که اموال و دارایی‌ها و میراث(۲۵۳) آنها فقط به فرزندانشان می‌رسد و افراد دیگری در این زمینه سهیم نیستند. به این منظور آنها دارایی زنان را تحت کنترل خود در آوردند و سعی کردند آنها را از نظر اقتصادی به خود وابسته سازند. بر اساس این تحلیل معلوم می‌شود که چرا مارکس و انگلس معتقد بودند اگر زنان خواستار دست‌یابی به برابری اجتماعی هستند باید در مشاغل دارای مزد(۲۵۴) فعالیت کنند تا بتوانند با دستمزدی که دریافت می‌کنند وابستگی مالی خود را قطع کرده و به شرایطی برابر با مردان برسند.

مارکس همچنین اعتقاد داشت که در اندیشه سوسیالیزم برابری زنان دارای اهمیت است و می‌توان آن را پس از مبارزه طبقاتی(۲۵۵) دومین مسئله مهم دانست چرا که آنان بخش مهمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند و اگر قرار است نظام سرمایه‌داری با برپایی انقلاب سرنگون شود، زنان نیز باید نقش فعالی در آن داشته باشند، به همین جهت است که برابری زنان امری مهم و حیاتی است.

دیدگاه وبر و تصویری که او از آینده داشت کمتر انقلابی بود، او نتوانست نابرابری‌های جنسیتی را محصول ساختار اجتماعی بداند، بنابراین تصورش این بود که این نابرابری‌ها همچنان باقی خواهند ماند. وبر مردان را از نظر جسمی و از نظر هوش و ذکاوت برتر از زنان می‌دانست.(Sydie ۱۹۸۷:۵۹) با این حال تحلیلی که او از اقتدار پدرسالارانه(۲۵۶) ارائه می‌دهد در تبیین جایگاه زنان در جامعه حائز اهمیت است.

وبر معتقد بود عملکرد نظام پدرسالار به عنوان نظامی سنتی به گونه‌ای است که مردان مسن‌تر بر مردان جوان‌تر و زنان مسلطند (Sydie ۱۹۸۷) چنین نظامی را بوضوح در خانواده نیز می‌توان مشاهده کرد در حالیکه خارج از محیط خانواده از آنجا که مردان ارتباط کمتری با دیگر افراد جامعه دارند این نوع اعمال قدرت تا حدی محدود می‌شود. البته تحلیل وبر قادر نیست روابط پیچیده قدرت بین زنان و مردان را نشان دهد (Sydie ۱۹۸۷: ۸۴-۸۵). فمینیست‌ها مفهوم پدرسالاری وبر را گسترش دادند اما از این مفهوم تنها برای نشان دادن سلطه مردانه در خانواده بهره نبردند بلکه سعی کردند نشان دهند در جامعه نیز نوعی سلطه مردانه وجود دارد (Walby ۱۹۹۰). از سایر مفاهیم مطرح شده توسط وبر نیز می‌توان بهره برد. زیرا این مفاهیم چشم‌اندازی را در برابر ما روشن می‌سازد که از طریق آن می‌توان درک کرد چگونه زنان در پی آن بودند که ضعف قدرت خود را

جبران کنند ولی نمی‌توان مطمئن بود که این روند در آینده نیز همچنان رو به پیشرفت باشد.

وبر (۱۹۶۸/۱۹۲۱, ۱۹۸۱/۱۹۲۷) با طرح این موضوع که جامعه روندی بسوی عقلانیت(۲۵۷) را طی می‌کند شهرت زیادی یافت، او معتقد بود سرانجام عقلانیت بر روابط اجتماعی و نظام حاکم بر جامعه حکمفرما خواهد شد و جهان از افسون رهایی خواهد یافت(۲۵۸) زیرا دانش و منطق ارزش واقعی خود را باز می‌یابد و در این فضای نوین مذهب نیز چندان کارایی نخواهد داشت. از مباحث وبر می‌توان فهمید که او براحتی سلطه مردان بر زنان را به عنوان باوری سنتی یا به عنوان مشیت الهی(۲۵۹) نمی‌پذیرد. بنابراین هم باید این نوع تفکر و هم باید شیوه‌هایی که از طریق آن جامعه در این راستا گام بر می‌دارد متحول گردد تا بتوان نابرابری‌های جنسیتی را از میان برد.

دورکیم (۱۹۳۳/۱۸۹۳) در کتاب خود تحت عنوان تقسیم کار در جامعه(۲۶۰) معتقد است با تخصصی شدن روابط درون جامعه و پیچیده شدن تقسیم کار، تفاوت‌های طبیعی بین مردان و زنان افزایش می‌یابد. او این مسئله را به عنوان پدیده‌ای منفی نمی‌نگریست بلکه آن را کارکردی جدید برای جامعه می‌دانست. دورکیم با نگاهی کارکردگرایانه معتقد بود هر بخش از جامعه دارای کارکرد خاصی است و این کارکردها در حفظ و پایداری نظم اجتماعی مؤثرند.

از دیدگاه او زنان باید به محیط درون خانه باز گردند تا بتوانند به وظایف خاص خود که همان پرورش و نگهداری از فرزندان است، بپردازند. در واقع دورکیم معتقد بود این وظیفه طبیعی زنان است و جامعه باید شرایطی را ایجاد کند که آنها بتوانند با انجام وظایف طبیعی خود قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را نشان داده و آنها را در عمل بکار گیرند. اگر زنان بشدت درگیر فعالیت‌های اجتماعی باشند در این صورت وظایف آنان با وظایف مردان تداخل می‌کند و این امری برخلاف طبیعت است (sydie ۱۹۸۷:۳۲). این دیدگاه را با اندکی تغییر در مورد پارسونز نیز می‌توان ملاحظه کرد (Parsons and Bales ۱۹۵۶). پارسونز معتقد بود جوامع پیچیده و مدرن به افرادی نیاز دارند که از توانمندی‌های لازم در زمینه مهارت‌های بیانی(۲۶۱) و مهارت‌های ابزاری(۲۶۲) برخوردار باشند. به اعتقاد او مهارت‌های بیانی در اجتماعی کردن فرزندان نقش مهمی دارد و مهارت‌های ابزاری نیز در دنیای رقابتی کار مورد نیاز است. پارسونز معتقد بود این فرایند اجتماعی شدن است که زنان را به استفاده از مهارت‌های بیانی و مردان را به بهره‌گیری از مهارت‌های ابزاری وادار می‌سازد و نباید این مسئله را امری طبیعی بدانیم.(Connell ۲۰۰۲:۱۲۳) البته او معتقد بود مردان نیز ممکن است در فرایند اجتماعی شدن تاحدی به سوی مهارت‌های بیانی و زنان به سوی مهارت‌های ابزاری روی آورند.

در این زمینه پارسونز نیز مانند دورکیم مؤید نابرابری‌های جنسیتی بود و کمتر می‌توان نگرشی انتقادی در او یافت. اما می‌توان در مورد شرایط آینده زندگی مردان و زنان دیدگاه‌های دیگری را مطرح ساخت.

تصورات علمی درباره آینده جنسیت

در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، اندک اندک مباحثی هر چند محدود در مورد مسائل جامعه‌شناسی در محافل دانشگاهی مطرح می‌شد اما تصویر آینده جنسیت را فقط در بعضی از نوشته‌ها و کتاب‌ها می‌شد ملاحظه کرد. در واقع آنچه که به تصویر در می‌آمد و درباره آن بحث می‌شد ضرورتی بود که در دوره زندگی افراد به‌وجود آمده بود. بیشتر مباحث به مسائل و موضوعاتی مربوط می‌شد که جامعه آن روز را درگیر کرده بود، لذا تمامی مباحث مربوط به جنسیت در این موضوع خلاصه شده بود که تمایزات جنسیتی در چه صورتی باقی می‌ماند و در چه صورتی متحول خواهد شد.
از جمله مثال‌هایی که در این زمینه جالب به‌نظر می‌رسد، داستانی است که در سال ۱۸۸۹ نوشته شده است. در این داستان فرض بر این است که زنان در آینده به موقعیت خوبی در سلسله مراتب اجتماعی دست خواهند یافت و با دست یافتن به قدرت سیاسی، تمامی نابرابری‌های جنسیتی از میان خواهد رفت. سرنوشت زن(۲۶۳) کتابی بود که توسط ژولیوس وگل(۲۶۴) نخست‌وزیر سابق نیوزیلند نوشته شد. او این کتاب را زمانی نوشت که از قدرت کناره‌گیری کرده و به انگلستان بازگشته بود. وگل از نظر سیاسی بسیار روشنفکر بود و او را می‌توان یکی از مدافعین اصلی حقوق زنان دانست که در قالب چیزی که امروزه به آن دولت رفاه می‌گوییم نظرات خود را بیان می‌کرد. با این حال او باز هم تا حدی تحت‌تأثیر فضای عصر ویکتوریا قرار داشت و تأثیرپذیری او در تحلیلی که از موانع مشارکت جدی زنان در ساختار حکومت در سال ۲۰۰۰ ارائه می‌کرد، قابل تشخیص بود.

زنان رهبران دنیای جدید و مردان مدیران آن هستند. قطعاً در آینده به پیشرفت‌های بزرگتری نیز دست خواهیم یافت چرا که رهبران دنیای جدید به تحصیلات و دانش بالاتری دست یافته‌اند و قابلیت‌ها و تواناییهای بیشتری کسب کرده‌اند، در گذشته زنان بدنبال آرزوهایی بودند که به آن هوس‌های زنانه می‌گفتیم، اما مردان یاد گرفتند تا با بستن نوارهای ابریشمی(۲۶۵) به دست و پای زنان آنها را آرام کنند و از پی‌گیری آرزوهایشان باز دارند. زنان هم بدون اینکه در این مورد بدقت بیاندیشند، پذیرفتند تا بازیچه دست مردان شوند. آنها مردان را همراهی کردند،

نه از روی هوس که باورشان کردند و مردان نیز به یاری همراهی آنها اهداف بزرگتری را در سر پروراندند. (Vogel ۲۰۰۰/۱۸۸۹:۳۶)

به عبارت دیگر، مردان فهمیده بودند که زنان از نظر ذهنی توانائی زیادی دارند و همین برتری به آنها امکان می‌داد که جهان را به شکل بهتری درآورند. این مطالب ریشه در باورهای قرن نوزدهم داشت. در آن دوره تصور این بود که زنان حافظان اخلاق(۲۶۶) جامعه‌اند (نگاه کنید به: Rendal ۱۹۸۵). این مباحث نقش مهمی در متقاعد ساختن مردم داشت بویژه در زمانی که زنان نقش فعالی در جامعه داشتند. اما با این حال طرح این مسائل با محدودیت‌هایی نیز روبه‌رو بود. در واقع طرح این مباحث از زنان چهره‌ای غیرجنسی و بیشتر در قالب یک مادر ارائه می‌کرد. در اینجا نوعی دلالت طبقاتی(۲۶۷) نیز وجود داشت یعنی تصور این بود که تنها زنانی شایسته احترام(۲۶۸) و دارای ویژگی‌های خاص می‌توانند در ساختار قدرت جامعه سهیم باشند و منظور این بود که چنین زنانی باید حداقل از طبقه متوسط جامعه باشند. در این حالت برای اغلب زنان پذیرش اینکه مشارکت آنان در ساختار قدرت به معنی از دست دادن توانمندی‌های طبیعی آنان باشد تا حدی دشوار بود (Holmes ۲۰۰۰a) وگل سعی کرد تا این رابطه را اصلاح کند: او معتقد بود زنان با توانمندی‌های خود قادرند در فعالیت‌های سیاسی مشارکت داشته باشند. او چهره‌ای دیگر از زن را بتصویر می‌کشید، زنی که هم عاشق می‌شود و هم ازدواج می‌کند و در عین حال می‌تواند نخست وزیر هم باشد. اما چنین زنانی افرادی خاص و دارای قابلیت‌های ویژه بودند و اغلب زندگی مرفهی داشتند.

بسیاری از دیدگاه‌های جنسیتی هنوز هم بر تفاوت‌های اساسی میان زن و مرد تأکید دارد. ژولیوس وگل (۱۸۸۹/۲۰۰۰) به ساختار امپراطوری بریتانیا اشاره می‌کرد که در طی سال‌ها بر سرزمینی گسترده سیطره داشت اما در درون آن تبعیضهایی بر علیه زنان اعمال می‌شد. در امپراطوری انگلستان پادشاه مردی بود که جایگاهی خاص داشت و وارث تاج و تخت بود اما نه از این جهت که زنان قابلیت و توانایی اداره کشور را نداشتند بلکه از این جهت که باور عمومی این بود که فرمانده نیروی نظامی حتماً باید یک مرد باشد. امروزه نیز در بسیاری از جوامع و کشورها فرماندهی زنان در بخش‌های نظامی پذیرفته شده نیست، این مسئله نه تنها در کشورهای جهان سوم بلکه حتی در دنیای غرب نیز دیده می‌شود. وگل معتقد است این استدلال چندان قانع کننده نیست:

چیزی که ناراحت کننده است نادرستی استدلال‌های اوست او تصور می‌کند اگر زنی بر مسند فرماندهی نیروی نظامی قرار گیرد اقتدار این نیرو از میان خواهد رفت و قدرت آن کاهش خواهد یافت در حالی که خود او از دانش و مهارت‌های نظامی بی‌بهره است و یقیناً هیچگاه یک فرمانده بزرگ نخواهد شد. (Vogel ۲۰۰۰/۱۸۸۹:۱۷۴)

اما سرانجام با تغییر قانون مقرر شد که خواهر بزرگتر می‌تواند جانشین برادر شود اما نمی‌تواند فرمانده نظامی باشد. اینجا وگل در تشریح عملکرد جنسیت ناتوان است و نمی‌تواند توضیح دهد که علت این استثناها چه بوده است. در واقع تمام مردان از قابلیت‌های لازم برای ورود به ارتش و و نیروی نظامی برخوردار نیستند و نمی‌توان گفت هر مردی در این زمینه موفق است. از سوی دیگر همه زنان نیز برای امور خانگی و انجام وظایف مادری خلق نشده‌اند و بسیاری از آنها قابلیت‌های ویژه‌ای دارند، اما نمی‌توان وگل را سرزنش کرد چرا که او در سال ۱۸۸۹ در این مورد سخن گفته و این در حالی است که در قرن بیست و یکم نیز در مورد حضور زنان در ارتش و سایر بخش‌های نظامی بحث‌های زیادی وجود دارد و بویژه در این مورد اختلاف نظر هست که آیا زنان می‌توانند در خط مقدم نبرد(۲۶۹) نیز حاضر شوند؟ (e.g wilgoren ۲۰۰۳) فرضیات زیادی در مورد زنان وجود دارد که آنها را افرادی ذاتاً مخالف با هر نوع خشونت نشان می‌دهد.
در واقع در بسیاری از نوشته‌ها زنان افرادی ضدخشونت(۲۷۰) معرفی می‌شوند چرا که آنها در بسیاری از وقایع و حوادث در برابر خشونت ذاتی مردان از خود نوعی خویشتنداری نشان می‌دهند.
در بعضی از فیلم‌ها زنان شهری را که خشونت مردان بر آن حاکم است ترک می‌کنند تا در کنار آن شهر، شهری سرشار از عشق و دوستی برای خود بسازند. در این شهر رابطه دوستانه بین افراد قوی است و دنیایی زیبا شکل می‌گیرد. آنها از غم‌ها و رنج‌های یکدیگر باخبرند و حتی می‌توانند با حیوانات شهر هم سخن بگویند. بعضی از آنها می‌توانند پرواز کنند، هدف آنها این است که شهر زنده بماند و برای زنده ماندن شهر هر نوع فداکاری و جانفشانی انجام می‌شود. (Gearhart ۱۹۸۵: ۲۱۱). در این داستان‌ها بر این نکته تأکید می‌شد که مردان با فناوری‌هایی که ابداع کرده‌اند جهان را بسوی نابودی می‌کشانند و باید شهرهایی ساخت که در آنها اثری از این ظلم و ستم‌ها نباشد تا بتوانیم زمین یعنی مادرمان را نجات دهیم و از نابودی و ویرانی آن جلوگیری کنیم. این تصویری رؤیایی است که وگل در ذهن خود پرورانده است. اما کسانی که در این عالم رویایی

بسر نمی‌برند، شهر را به گونه‌ای تصویر می‌کنند که در آن مردان بسرعت کنترل و تفوق بر زنان را به دست می‌گیرند و آنچه می‌خواهند انجام می‌دهند.

مارگرت آتوود(۲۷۱) (۱۹۸۶) تصویر تیره‌ای از آینده دارد که در آن زنان خدمتگزار مردانند. در واقع مردانی که برتری جسمی را عامل مهمی تصور می‌کردند، تمایز خود با زنان را در این چارچوب می‌دیدند و تفکر آنان به سایر بخش‌های جامعه نیز سرایت کرده بود، آنها سلسله مراتب قدرت را به گونه‌ای شکل می‌دادند که در آن زنان فاقد هر نوع آزادی‌اند، آتوود معتقد است این تفاوت‌ها واقعی نیست اما از آنجا که توسط قدرت حاکم بر جامعه تأیید می‌شود به نوعی باور تبدیل شده است.

این عقیده که مردان ذاتاً خشونت طلب(۲۷۲) و زنان ذاتاً گریزان از خشونتند(۲۷۳) موضوعی است که جامعه‌شناسان آن را نمی‌پذیرند زیرا معتقدند تمامی رفتارها اجتماعی است و بصورت ذاتی در انسان‌ها وجود ندارد. وقتی دنیای اجتماعی، متحول می‌شود همه چیز و از جمله زنان و مردان نیز تغییر می‌کنند و تصور ما از زن و مرد بودن نیز عوض می‌شود. نه تنها در زمان حال بلکه در گذشته و در تمامی فرهنگ‌ها نیز عقیده واحدی در مورد مرد و زن بودن وجود نداشته و این عقیده با گذشته زمان مدام تغییر کرده است. مرد بودن و خشن بودن همان رابطه‌ای را دارد که زن بودن و مهربان بودن، یعنی این ویژگی برخی از مردها و زن‌ها است و نمی‌توان آن را اصلی کلی قلمداد کرد.

در قرون میانی باور این بود که زنان طبیعتاً میل سیری‌ناپذیری دارند اما در عصر ویکتوریا این باور تغییر کرد و عموم بر این اعتقاد بودند که زنان از نظر حالتی منفعل دارند. بنابراین درک ما از جنسیت مرتب در حال تغییر است و این احتمال وجود دارد که در آینده نیز درک دیگری از جنسیت داشته باشیم که با درک فعلی، تفاوت داشته باشد.

البته برای تصویر کردن آینده تنها نباید به تفاوت‌های جنس و جنسیت توجه کنیم چرا که عده‌ای بر این باورند شاید در آینده اصلاً موضوعی بنام تفاوت‌های جنسیتی وجود نداشته باشد البته این عقیده بسیار رادیکال و غیرواقعی به‌نظر می‌آید چرا که پراکندگی دیدگاه‌ها درحدی است که رسیدن به اجماع دور از انتظار است.

اورسلا لگین(۲۷۴) (۱۹۶۹) در رمان خود سمت چپ تاریکی(۲۷۵) می‌نویسد: در این دنیا هیچ تمایز جنسیتی روشنی وجود ندارد و مرد بودن و زن بودن فقط مربوط به لحظات خاصی است که همه افراد آن را تجربه کرده‌اند. در این لحظات نیز که دو فرد در کنار یکدیگرند و سعی در تکمیل و ارضاء خواسته‌های یکدیگر دارند، باز هم برتری خاصی وجود ندارد بلکه نوعی تعامل شکل می‌گیرد. این حرف‌ها ممکن است قدری اغراق‌آمیز به‌نظر آید اما

تحقیقات علمی نیز نشان داده است که مرد و زن به یک میزان به هم نیاز دارند پس نمی‌توان یکی را برتر از دیگری دانست.

نگرش انتقادی نسبت به آینده: دوره انسان‌های ماشینی، از بین رفتن یا عقلانی شدن جنسیت؟

ممکن است تصور کنیم پیشرفت‌های علم و صنعت تا جایی پیش برود که قواعد جهان طبیعی ما را بهم بریزد و در نتیجه تفاوت‌های جنسیتی دیگر وجود نداشته باشد. در دسامبر ۱۹۹۶، مجله ساینس(۲۷۶) داستانی درباره یک ماهی دو جنسی(۲۷۷) منتشر کرد که در آب‌های آلوده رودخانه‌ای در نزدیکی لندن پیدا شده بود. در واقع این ماهی نر بود اما تخم‌ریزی می‌کرد. در آب‌های این رودخانه مقادیر قابل توجهی از پروتئین‌های حاوی استروژن بدست آمده بود و این تصور پیش آمده بود که آلودگی آب این رودخانه می‌تواند گونه‌های دیگری از جمله انسان‌ها را هم دو دچار این وضعیت کند (Kaiser ۱۹۹۶) اگر این داستان را کنار بگذاریم، می‌توان گفت شیوه‌های دیگری هم وجود دارد که علم و فن‌آوری و نتایج اجتماعی آن می‌تواند آینده جنسیت را تحت‌تأثیر قرار دهد.

دونا هاراوی(۲۷۸) ابتدا یک زیست‌شناس بود اما به فلسفه علم روی آورد، او در دهه ۱۹۹۰ معتقد بود که در آینده فن‌آوری بخش مهمی از زندگی انسان خواهد شد. البته آینده‌ای که هاراوی نوید آن را می‌داد اکنون آغاز شده و اینک او مدعی است که بیشتر افراد بصورت انسان‌های ماشینی(۲۷۹) درآمده‌اند یعنی موجودی نیمه ماشینی و نیمه انسانی هستند. زندگی روزمره ما، زندگی انسان‌های ماشینی است چون فن‌آوری بر روح و جسم ما تأثیر گذاشته است. مثلاً کسانی که باتری در قلبشان دارند تا ضربان آن را تقویت کند بخشی از بدنشان ماشینی است و زنانی که از اندام مصنوعی استفاده می‌کنند تا خود را زیباتر نشان دهند باز هم ماشینی‌اند. البته در مثال دوم می‌توان فهمید که چگونه فن‌آوری بر جنس و جنسیت نیز اثر می‌گذارد.

هاراوی (۱۹۸۵,۱۹۹۷) فقط درباره کسانی که جراحی کرده‌اند یا جسمی در بدن خود کار گذاشته‌اند سخن نمی‌گفت بلکه به همه شیوه‌هایی اشاره می‌کرد که از طریق آن فن‌آوری بر روی ما به عنوان انسان‌های ماشینی اثر گذاشته است.

او معتقد بود وقتی ما با کفش راه می‌رویم، در اینجا نیز فن‌آوری بر روی بدن ما اثر می‌گذارد. اما در بعضی موارد این اثرگذاری شدیدتر است. مثلاً بسیاری از زنان در دنیای غرب مایلند اندامی زیبا داشته باشند، در اینجا هم زنانی که از اندام مصنوعی استفاده کرده‌اند و هم زنانی که مایلند این کار را بکنند تا جاذبه بیشتری داشته باشند، همه آنها تحت‌تأثیر این نوع فن‌آوری قرار دارند.

در دهه ۱۹۵۰ فرم خاصی از بدن جذاب بود اما امروزه فرم دیگری جذاب است و اینجا است که فناوری بسراغ انسان می‌آید تا او را به شکلی که مایل است درآورد. بنابراین نمی‌توان فناوری را بخودی خود بد دانست، در واقع هاراوی سعی کرد تا اثر این پدیده را بر روی رابطه‌ای که بین انسان و ماشین برقرار می‌شود مورد توجه قرار دهد. فن‌آوری از طریق تأثیرگذاری بر بدن انسان آن را به صورتی مطلوب و سازگار با محیط در می‌آورد. البته ممکن است فن‌آوری نتایج خواسته یا ناخواسته دیگری نیز داشته باشد که بر روی جنسیت مؤثر واقع شود.

آن بالسامو(۲۸۰) (۲۰۰۳) معتقد است جنسیت بخودی خود ابهام ندارد اما تحت‌تاثیر فضایی که فن‌آوری ایجاد می‌کند و اثراتی که بر جسم انسان‌ها می‌گذارد این ابهام ایجاد می‌شود:

پزشکان به ما توصیه می‌کنند در مصرف قند و شکر، کافئین، نمک، چربی، کلسترول، نیکوتین، الکل، استروئید و نور آفتاب، بشدت مراقبت خود باشیم و از وسایل و ابزارهای جدیدی چون دستگاه تست میزان چربی خون، دستگاه سنجش فشار خون، دستگاه تست بارداری، عینک‌های آفتابی، آدامس‌های ترک سیگار و مانند آن استفاده کنیم. (Balsamo ۲۰۰۳:۵۴)

این روش‌ها بدن انسان را بصورت اجزاء کوچکتری می‌بیند و هر بخش مراقبت خاص خود را می‌طلبد، در اینجا هویت جنسیتی چه جایگاهی دارد؟ آیا زن بودن به داشتن رحم است؟ اگر اینگونه است پس چرا بعضی از زنان زیر تیغ جراحی می‌روند و چرا اینهمه تلاش و کوشش می‌کنند تا خود را زیبا سازند در حالی که آنها ویژگی اصلی زن بودن را دارا هستند؟ جنسیت مرزها را جابه‌جا می‌کند و رابطه‌ای بین بدن طبیعی و بدنی که تحت‌تأثیر فرهنگ قرار می‌گیرد، برقرار می‌سازد.

دیدگاه هاراوی (۱۹۹۷) در مورد آینده به معنی رها شدن از قید و بندهای خونی و ژنی و تقسیم‌بندی‌های جنسی است که همه آنها را می‌توان در یک واژه خلاصه کرد: جنسیت. این دیدگاه زن و مرد را با توجه به ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری و توانمندی‌های شغلی و حرفه‌ای و تخصص‌های گوناگون آنها می‌نگرد و هرگز آنها را به عنوان یک سوژه جنسی مورد توجه قرار نمی‌دهد. هاراوی معتقد بود ما باید به جایی برسیم که نظام اجتماعی ما را بر اساس علائق و استعدادهایمان رتبه‌بندی می‌کند. علم و فن‌آوری می‌تواند از مرزهای معمول بین این نوع تقسیم‌بندی‌ها عبور کند و شکل

نوینی از زندگی را به‌وجود آورد. اگر ما تفکر برابری زن و مرد را در جامعه تسری بخشیم همانطور که در بسیاری از ادیان الهی اینگونه است، در آینده قطعاً شاهد تبعیض‌های ناروای جنسیتی نخواهیم بود.

هاراوی در کتاب خود از مردمؤنث(۲۸۱) یاد می‌کند، این نامی بود که جوانا راس(۲۸۲) بر روی یکی از داستان‌هایش گذاشته بود. در این داستان ۴ زن که نام همگی آنها با حرف l شروع می‌شد به صورتی با یکدیگر آشنا می‌شدند و به شکلی نمادین مشکلات زندگی خود را مطرح می‌کردند، آنها لحظه‌ای آرزو می‌کردند ایکاش مردان می‌توانستند برای لحظه‌ای کوتاه خود را بجای زنان بگذارند و از منظر آنان به دنیا بنگرند، در این حالت می‌توانستند درک کنند که زنان با چه دشواری‌هایی روبه‌رو هستند که مردان هرگز نمی‌توانند آنرا تصور کنند. مثلاً عبور از یک خیابان خلوت و تاریک ممکن است برای یک مرد امری عادی باشد در حالیکه این مسئله برای یک زن معنای دیگری دارد. ممکن است انسان ماشینی دارای جنسیت منعطف(۲۸۳) موجودی جذاب و فریبنده باشد اما عده‌ای نیز کاملاً مخالف آن هستند.

برایدوتی(۲۸۴) (۲۰۰۱) معتقد است انسان ماشینی هم دارای جنسیت است و نباید تصور کنیم فن‌آوری می‌تواند جنسیت را از بین ببرد و دنیایی آرمانی به‌وجود آورد.

از نظر برایدوتی مهم این است که چگونه فن‌آوری می‌تواند این ویژگی را تقویت کند. در واقع نگاه او از این زاویه است که فناوری اگر چه در ظاهر این پدیده را کمرنگ می‌کند اما در واقع باعث تقویت آن می‌شود، همانطور که فن‌آوری نمی‌تواند مانع بیماری یا مرگ انسان شود و تنها می‌تواند در بهبودی یا به تأخیر افتادن آن نقش داشته باشد.

بیماری و مرگ نقش مهمی در رابطه انسان‌ها با یکدیگر دارد و در چنین وضعیتی انسان‌ها بیشتر بهم نزدیک شده و به کمک یکدیگر نیاز پیدا می‌کنند. از سوی دیگر این مسئله نیز مطرح است که اگر مرزهای جنسیتی بسیار تیره شوند این زنان هستند که بیشتر مایلند به جرگه مردان بپیوندند.

جراحی تغییر جنس(۲۸۵) از دهه ۱۹۷۰ معمول شد، با اینکه نخستین عمل جراحی تغییر جنس (مرد به زن) در دهه ۱۹۳۰ و در برلین انجام شده بود (Meyerowitz ۲۰۰۲:۱۵). هنوز هم در این نوع جراحی‌ها مشکلات زیادی وجود دارد، اما این امکان که می‌توان جنس را تغییر داد نشان می‌دهد که ویژگی‌های جسمی ما چگونه می‌تواند بر هویت جنسیتی ما موثر واقع شود. از سوی دیگر همین مسئله خود عامل ایجاد مشکلات دیگری نیز شده است، از زمانی که انسانها توانستند جنسیت نوزاد قبل از تولد را مشخص نمایند این امکان پیش آمد که بتوانند جنسیت فرزندی را که قرار است متولد شود

خود معین سازند و از آنجا که ترجیح جنسی در بسیاری از نقاط جهان بنفع مردان است تولد نوزادان پسر بر دختر فزونی گرفت و مشکلات جدی‌تری در جامعه ایجاد شد.

افرادی هستند که مذکر متولد شده‌اند اما احساس می‌کنند «زنی گرفتار در جسم یک مرد هستند(۲۸۶)». در واقع در طول تاریخ زنان زیادی را می‌توان یافت که مانند یک مرد زندگی کرده‌اند و مردان زیادی که زندگی شبیه یک زن داشته‌اند. شرایط جدید امکانات خاصی برای تغییر جنس آنها فراهم ساخته در حالی که در گذشته این امکان وجود نداشت. اما سوال جالب این است که چرا آنها حس می‌کنند باید جنس خود را عوض کنند؟ چرا یک زن که از نظر زیستی و جسمی یک زن است حس نمی‌کند که می‌تواند هویتی مردانه داشته باشد و احساساتی مردانه از خود نشان دهد و چرا از وضعیت جسمی خودش راضی است؟

البته ممکن است تعدادی از زنان چنین رضایتی نداشته باشند و اما این یک باور عمومی است که جنسیت انسان باید با جنس او متناسب باشد و وجود جنس مخالف است که برای هر جنس جاذبه ایجاد می‌کند.

آینده تخریب شده

آینده‌ای که افرادی مثل جودیت باتلر(۲۸۷) (۱۹۹۰, ۱۹۹۳, ۲۰۰۴) و سایر طرفداران نظریه تخریب(۲۸۸) به تصویر می‌کشند زیر سوال بردن این باور است که در آن مرد بودن و زن بودن امری ثابت و هویتی متضاد یکدیگرند. آنها به دنبال شناخت مرزهای مبهم در این زمینه هستند.

نظریه تخریب به این باور توجه دارد که «هنجارهای اجتماعی شکل طبیعی رابطه جنسی را، رابطه بین زن و مرد می‌دانند و هر نوع رابطه‌ای خارج از این شکل منحرف است».

نظریه تخریب نشان دهنده انواع نیازها است نیازهایی که مدام در حال تغییرند، بدون اینکه جنس یا جنسیت راهی برای برآورده ساختن آنها نشان بدهد یعنی برای افراد این امکان وجود دارد که از تقسیم‌بندی‌های رایج بین جنس و جنسیت عبور کنند. در نظریه تخریب، ملاک اصلی برداشت انسان از زندگی است. در اینجا مرزهای متعارف در هم می‌ریزد و شکل ثابتی از نیاز که بتوان آن را به تمامی افراد تسری داد وجود ندارد.

نشانه‌هایی در دست است که برداشت‌های کلاسیک از این موضوع تا حدی دستخوش تغییر شده است. (نگاه کنید به فصل سوم: Roseneil ۲۰۰۰, ۲۰۰۵) با

این حال هنوز هم می‌توان رابطه دو فرد ناهمجنس را شکل اساسی و بنیادی این نوع رابطه دانست و آن را مبنای تفکیک جنس و جنسیت تلقی کرد.
باوری که زن و مرد بودن را تعریف می‌کند بر این فرض استوار است که جنس‌های مخالف یکدیگر را جذب می‌کنند. همه ما تصور می‌کنیم دختران بزرگ می‌شوند و با مردی ازدواج می‌کنند و خود صاحب فرزندان دختر و پسری می‌شوند و این چرخه را از نو آغاز می‌کنند (Butler ۱۹۹۳, ۲۰۰۴). از آنجا که مفاهیم متغیرند می‌توان نتیجه گرفت که هویت جنسیتی نیز حالتی پویا خواهد داشت.
رابطه ما با دیگران از دوره مادربزرگ‌هایمان تاکنون تغییرات زیادی پیدا کرده و این تغییرات همچنان ادامه خواهد یافت.
بر نظریه تخریب این انتقاد وارد شده که دیدگاهی بسیار خوشبینانه(۲۸۹) دارد و تصور می‌کند از میان رفتن مرزهای جنس و جنسیت بسادگی امکان پذیر است، انتقاد دیگر این که در این نظریه به بسیاری از تمایزات و هویت‌های جنبی توجه نشده و در آن ایجاد هویت‌های جدید آسان فرض شده است. در حالیکه حتی اگر چنین فرضی را قبول کنیم باز هم الزامات و محدودیت‌های اجتماعی اثری بسیار نیرومند خواهند داشت. و این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر جامعه برای همجنس‌گرایان هویت مستقلی قائل شود در این صورت هویت ناهمجنس‌گرایان را تا حد زیادی تضعیف کرده و آن را از شکل غالب به یکی از اشکال موجود تنزل داده است (weeks ۱۹۸۵, ۲۰۰۰). همچنین این انتقاد نیز وارد شده است که در این تئوری توجه بیش از حدی به روابط همجنس‌گرایان به عمل آمده در حالیکه این نوع رابطه در جامعه رواج ندارد و از آنجا که پذیرش چنین روابطی با مقبولیت عمومی همراه نیست لذا قادر نیست هویت‌های موجود جنسیتی را تحت تأثیر قرار دهد. حتی اگر رابطه هم جنس‌گرایان از نظر قانونی مجاز شمرده شود، رابطه ناهمجنس‌گرایی تنها شکل رابطه‌ای است که از نظر عقل و منطق پذیرفتنی است (Beasly ۲۰۰۵: ۱۵۷, ۱۷۰). بنابراین نمی‌توان گفت مردان و زنان همجنس‌گرا قادرند علیه باورهای منطقی حاکم بر جامعه اقدامی به عمل آورند و جنس و جنسیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند. (Connell ۱۹۹۵) در واقع می‌توان گفت اندیشه هم جنس‌گرایی در تمامی جوامع با نوعی نگرش منفی روبه‌رو است. به هر حال این نظریه و نظریه‌های مشابه آن سعی در ایجاد حس جدیدی از روابط موجود در جامعه دارند و به این منظور تمامی هویت‌های سنتی را مورد بازاندیشی قرار می‌دهند که البته ممکن است گروهی اندک با آنان موافق باشند اما بیشتر مردم اینگونه فکر نمی‌کنند.

سنت‌زدایی(۲۹۰)؟ یا بازاندیشی سنت‌های جنسیتی(۲۹۱)؟

افراد معمولاً رفتاری مشابه رفتار والدین خود دارند اما این سؤال برای جامعه‌شناسان مطرح است که چرا و چگونه رفتارهای سنتی تضعیف می‌شود و افراد سعی می‌کنند روش‌های دیگری را در زندگی برگزینند و نقش‌های متفاوتی (و از جمله نقش‌هایی در زمینه جنسیت) ایفا کنند. (e.g Giddens ۱۹۹۰; Beck and Beck–Gernsheim ۲۰۰۲) تجاربی که باعث ایجاد تحولات اساسی در زندگی افراد می‌شود جزیی از فرایندی است که باید آن را بازاندیشی زندگی نامید و در این فرایند فردگرایی به گونه‌ای تقویت می‌شود که افراد را وادار می‌سازد تمامی مسئولیت‌های زندگی خویش را برعهده بگیرند. هنگامی که پیوندها و روابط سنتی تضعیف می‌شود افراد امکان انتخاب بیشتری می‌یابند اما گسترش و تقویت روند فردگرایی لزوماً به معنی سنت‌زدایی نیست. جان تامپسون(۲۹۲) (۱۹۹۵) معتقد است روش‌های سنتی بر اساس هنجارها به‌وجود آمده‌اند، بنابراین رفتار به شیوه سنتی به معنی مشروعیت رفتار نیز هست. او معتقد است سلطه هنجاری و مشروعیت سنت‌ها تا حد زیادی تضعیف شده است اگر چه هنوز هم افراد برای شکل دادن به هویت خود از همین روش‌ها استفاده می‌کنند.

لیزا ادکینز(۲۹۳) (۲۰۰۰) معتقد است هنوز هم سنت‌ها عامل مهمی در شکل دادن به رفتار زنان هستند و در بسیاری از نقاط جهان جنسیت سنت‌زده است. از جمله این مکان‌ها می‌توان به محل کار اشاره کرد بطوریکه اهمیت خانواده و روابط خانوادگی زنان را در محیط کار محدود ساخته است. ادکینز معتقد است تغییرات و تحولات اقتصادی زنان را از محل کار خود جدا کرده بطوریکه آنان کنترل کمتری بر روابط و رفتارهای شغلی خود دارند. در واقع روابط سنتی باعث شده است تا زنان تمایل بیشتری به ایفای نقش‌های جنسیتی از خود نشان دهند و مسئولیت بیشتری در قبال فرزندان خود داشته باشند. نظریه‌پردازان بر این باورند که در قلمرو خانواده و روابط خانوادگی نوعی بازاندیشی روی داده است (e.g Giddens ۱۹۹۲; Beck and Bck – Gernsheim ۱۹۹۵). اما هنوز هم پژوهش‌هایی در جریان است تا نشان دهد تأثیر سنت در سازماندهی روابط عاطفی و خانوادگی در محیط‌های کاری تا چه میزان است (به فصل سوم نگاه کنید) و آیا این امکان برای زنان نیز وجود دارد که رفتاری متفاوت داشته باشند؟

ماهیت جنسیتی و ساختار اجتماعی حاکم بر افراد جای بحث بسیار دارد. طبق نظر گیدنز، بازاندیشی به تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی رسوخ کرده و نوعی از جاکندگی در این زمینه دیده می‌شود.(۱۹۹۵:۳۰) چرا که دانش بشر در حال گسترش است و نمی‌توان مبنای ثابتی برای رفتار افراد تعیین نمود. بنابراین دلایلی که عاطفه‌گرایی بازاندیشی(۲۹۴) را مطرح می‌کند، قابل اعتماد نیست.(Holmes ۲۰۰۷a) در چنین شرایطی افراد به اطلاعات و

دانش خود رجوع می‌کنند و آن را مبنای درستی می‌دانند اما در عمل تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند براساس واکنش‌های عاطفی و احساسی است. پس حتی اگر معتقد باشند اطلاعات صحیحی دریافت کرده‌اند برای آنها بیش از آنکه خود اطلاعات مهم و ارزشمند باشد فردی که این اطلاعات را در اختیار آنها می‌گذارد حائز اهمیت است. به عبارت دیگر افراد مایلند به منبع خبرهایی که به آنها می‌رسد اعتماد داشته باشند و این رفتار را نمی‌توان غیرعقلانی دانست اما به گونه‌ای است که می‌توان آن را به صور گوناگون تفسیر کرد.

اهمیت تفسیر احساسات را در موارد بسیاری می‌توان مشاهده کرد، مثلاً در شکل‌گیری بسیاری از جنبش‌های سیاسی یا اعتراضاتی که از سوی افراد نسبت به مسایل مختلف صورت می‌گیرد بیش از آنکه عامل عقل و استدلال اهمیت داشته باشد، عوامل احساسی و عاطفی نقش بازی می‌کنند. (king ۲۰۰۶) حتی در حوزه روابط و فعالیت‌های اقتصادی که منطقاً نقش استدلال باید بیش از هر چیز دیگری باشد باز هم افراد به احساسی که نسبت به طرف مقابل خود دارند بیش از سایر مسایل توجه می‌کنند (king ۲۰۰۷) به عنوان مثال در قرن بیست و یکم مدیران به یادگیری هوش عاطفی(۲۹۵) ترغیب می‌شوند، زیرا عقیده بر این است که درک این موضوع به آنان کمک می‌کند تا برخورد منطقی‌تری با کارمندان خود داشته باشند و از پتانسیل‌های موجود در بخش تحت مدیریت خود بیشترین بهره را ببرند.(e.g. Ryback ۱۹۹۷) هنوز هم در دنیای علم و دانش امروز، چگونگی بیان احساسات و عواطف انسان‌ها از اهمیت بسیاری برخوردار است.(Williams, ۱۹۹۸) پیشرفت‌های فن‌آوری باعث قطع ارتباط عاطفی نشده بلکه شکل جدیدی از روابط را ایجاد کرده و با خود تضادها و آسیب‌ها و بحران‌های جدیدی به همراه آورده است.

جهانی شدن(۲۹۶)، تغییرات آب و هوایی(۲۹۷) و ماهیت جنسیت(۲۹۸)

از زمانی که ما وارد هزاره سوم شده‌ایم، مسائل و مشکلات جدیدی نیز فراروی ما قرار گرفته است بسیاری از این مسائل با فرایند جهانی شدن در ارتباط است. در این مورد دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد و دیدگاه مردم عادی با جامعه‌شناسان بسیار متفاوت است. اما همه آنها به ظهور جامعه‌ای جدید می‌اندیشند که در آن دولت – ملت‌ها(۲۹۹) اهمیت خود را از دست می‌دهند و انبوهی از مردم با تنوع فرهنگی و قومی و زبانی جایگزین آنها می‌شوند (westwood ۲۰۰۰:۱۹۱) در یک نگرش آرمانی می‌توان چنین جامعه‌ای را تصویر کرد اما برخی از جامعه‌شناسان بر این باورند که با از بین رفتن بنیادهای فرهنگی یک جامعه، شاهد افزایش تضادها و اختلافات و شکل گرفتن بحران‌ها و نابسامانی‌های فردی و اجتماعی خواهیم بود.

این شرایط دشوار در کتاب دکتر جیمز(۳۰۰) به‌خوبی منعکس شده است، مطالب۱۴۳این کتاب دستمایه فیلم فرزندان انسان‌ها(۳۰۱) قرار گرفت. در این

فیلم صحنه‌هایی به نمایش درمی‌آید که در آن نسل انسان در حال نابودی است و انسان‌ها قدرت باروری و تولیدمثل خود را از دست داده‌اند و مشکلات دیگری مثل تغییرات آب و هوا و رواج خشونت در جامعه، انسان را به سوی نابودی سوق داده است. در واقع سخن اصلی فیلم بر پایه آسیب‌پذیری محیط(۳۰۲) دور می‌زند محیطی که در حال تغییر و نابودی است و انسان را نیز در همین مسیر با خود می‌برد.

همانطور که گفته شد تحولات آینده تا حد زیادی متأثر از تغییرات آب و هوا است. و دانشمندان در پی آنند که گرم شدن زمین تا چه حد می‌تواند بر روی جامعه تأثیر بگذارد (e.g. Urry ۲۰۰۲; Lever – Tracy ۲۰۰۸). اگر تغییرات آب و هوا در حد پیش‌بینی شده باشد، شیوه‌ای که بر اساس آن جامعه شکل گرفته است و شیوه‌هایی که ما به کمک آن در جامعه زندگی می‌کنیم بطور اساسی دچار تغییر خواهد شد. (Lever – Tracy ۲۰۰۸). یوری(۳۰۳) (۲۰۰۷) معتقد است دو سناریو پیش روی ما خواهد بود: نخست اینکه زندگی از حالت پیچیده کنونی به شکل قبلی ساده آن باز می‌گردد چرا که آتش‌سوزی‌های وسیع و گسترده(۳۰۴)، کمبود غذا و منابع آب و بحران شدید ناشی از تغییرات آب و هوا شرایط عادی زندگی را برهم می‌زند و باعث جابجایی وسیع انسان‌ها خواهد شد، در واقع نوعی بازگشت به شکل نخست زندگی روی می‌دهد و تمامی معیارهای فعلی زندگی تنزل خواهد یافت.

اگر وضعیت به همین شکل که ما تصور می‌کنیم پیش برود الگوهای قبلی جنسیت دوباره متداول خواهند شد یعنی در این حالت باز هم مردان بعلت قدرت بدنی و توان فیزیکی بیشتر تفوق خود را نشان خواهند داد زیرا آنها از توانایی بیشتری در غلبه بر محیط برخوردارند.

البته چندان روشن نیست که در چنین دنیایی وضعیت زنان به چه شکل خواهد بود. این پیش‌بینی‌ها تنها یک داستان نیست بلکه می‌تواند واقعیت داشته باشد، کافی است به وضعیت افغانستان در اواخر قرن بیستم نگاهی بیاندازیم و ببینیم چه بر سر مردم این کشور آمده است. حکومت طالبان در این کشور نوعی زندگی قبیله‌ای را ایجاد کرد که در آن زنان با شدیدترین محدودیت‌های ممکن روبه‌رو بودند و هیچ نوع مالکیتی بر جان و مال خود نداشتند. البته این موضوع را نباید به حساب اسلام گذاشت (Afshar ۱۹۹۷). زیرا در کشور همسایه آن یعنی کشور مسلمان پاکستان، زنی مانند بی‌نظیر بوتو توانست در صحنه قدرت سیاسی ظاهر شود و توانمندی خود را در این عرصه نشان دهد.

محدودیت زنان زمانی روی می‌دهد که نظام سیاسی حاکم بر جامعه تحت‌تأثیر شدید سنت‌ها قرار گیرد و بعلت ضعف عملکرد سنت‌ها از خود واکنش نشان دهد. اما در کنار آن کمبود منابع نیز عامل مهم دیگری است که در ایجاد این محدودیت‌ها نقش مؤثری دارد.

اگر دیدگاهی بدبینانه داشته باشیم می‌توان گفت ما شاهد بازگشت نظام مردسالار در این جوامع هستیم، نظامی که بر پایه اعمال قدرت فیزیکی شکل

می‌گیرد. بنابراین تغییرات آب و هوایی عاملی است که زمینه را برای شکل‌گیری چنین شرایطی آماده می‌سازد زیرا باعث می‌شود انسان‌ها بقای خود را در خطر ببینند و برای حفظ آن تلاش بیشتری از خود نشان دهند.

در افغانستان، نتایج جنگ‌های طولانی این کشور با شوروی سابق عامل مهمی در ایجاد فقر گسترده و نابسامانی اجتماعی بود و این نتایج در شکل‌گیری حکومت طالبان بسیار مؤثر بود. اما باز هم نمی‌توان با قاطعیت گفت چنین شرایطی قطعاً به ظهور رژیم‌هایی سرکوب‌گر منجر می‌شود که آزادی زنان را بشدت محدود می‌سازند.

رواندا نمونه دیگری از کشورهایی است که سال‌ها درگیر جنگ‌های داخلی بوده، اما همانطور که قبلاً نیز ذکر شد، از نظر نمایندگان زن در مجلس بهترین وضعیت را در جهان دارد به طوری که نزدیک به ۵۰% از کرسی‌های مجلس این کشور توسط زنان اشغال شده است. (Inter – Parlimentary Union ۲۰۰۷)، در واقع می‌توان گفت برخی از بهترین نظام‌های سیاسی که در آن شاهد برابری افراد در برابر قانون هستیم در کشورهایی شکل گرفته است که در گذشته شاهد نبردهای سهمگین و خونین داخلی بوده‌اند و تاریخی سرشار از خشونت و درگیری داشته‌اند. بنابراین می‌توان گفت گرم شدن زمین می‌تواند تحولات بزرگی را ایجاد کند و زمینه را برای شکل‌گیری نظام‌هایی مستبد که قائل به حقوق زنان نیستند فراهم سازد.

سناریوی دوم تغییرات آب و هوایی بر این مسئله تاکید می‌گذارد که علی‌رغم تمامی مشکلات و مسائلی که ممکن است روی دهد، انسان‌ها به حدی از دانش و توانایی دست یافته‌اند که قادر به حل آن می‌باشند. در این سناریو توانمندی انسان و دانش و امکاناتی که در اختیار او است کانون توجه است. حتی اگر بسیاری از منابع موجود جهان از میان برود یا با محدودیت‌های جدی روبه‌رو شود انسان قادر است منابع جدیدی را کشف کند یا شیوه‌هایی نوینی را ابداع کند و خود را با شرایط جدید وفق دهد. در واقع انسان‌ها قادرند از محیط زیست خود حفاظت کنند و با چشمی تیزبین از آن دفاع نمایند. انسان قادر است از سوخت‌های جدید بهره گیرد و موقعیت از دست رفته خود را به شکلی نوین بازسازی کند (Urry ۲۰۰۷). بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت در اینجا نیز زمینه‌های مرتبط با جنسیت وجود دارد. اگر در دنیای جدید سرانه هر فرد از میزان مالکیت کربن (زغال) ملاک عمل باشد، در این حالت چون مردان مشاغل مهمتری دارند سهمیه کربن(۳۰۵) آنها نیز بیشتر خواهد بود. اما ممکن است جایگاه زنان نیز بهبود یابد و ارزش آنان بیشتر شود چرا که زنان رفتاری دوستانه‌تری با محیط زیست دارند و می‌توان آنها را نسبت به مردان سبزتر دانست. این تصور بر پایه این باور قدیمی بنا شده که زنان به طبیعت نزدیک‌ترند. در واقع رابطه تضعیف شده انسان و طبیعت به نوعی در حال تقویت شدن است و جامعه‌شناسان

در پی آنند که آنچه را که در طی دوران طولانی گذشته از دست رفته است به صورتی دیگر بازگردانند تا بتوانند با ایجاد محیطی مناسب امکان بهره‌وری از زندگی را برای همگان فراهم آورند (Inglis et al. ۲۰۰۵). اما هنوز هم به‌درستی نشان ندادیم که چگونه تغییرات آب و هوایی آینده می‌تواند بر روی جنسیت اثر بگذارد. اگر تمایزات جنسیتی بیشتر شود می‌توان گفت نابرابری‌های جنسیتی همچنان باقی خواهد ماند.

دو سناریویی که توسط اوری مطرح شد، تنها سناریوهای ممکن نیستند زیرا ممکن است تحولات ناشی از تغییرات آب و هوایی به گونه‌ای دیگر پیش برود، ممکن است نابرابری‌ها تشدید شود یا به همین شکل باقی بماند یا اینکه اصولاً گروه‌های جدیدی به‌وجود آید که تاکنون وجود نداشته‌اند.(Lever – Tracy ۲۰۰۸) چشم‌انداز آینده با توجه به محدودیت‌هایی که تغییرات آب و هوایی ایجاد می‌کند نشان دهنده این است که برخلاف فضای گفتمانی قرن نوزدهم و بیستم در دنیای جدید شاهد سیری قهقرایی خواهیم بود. بنابراین نمی‌توان بر اساس الگوهای گذشته در مورد آینده قضاوت کرد زیرا ممکن است مسیری که با هدف پیشرفت و ترقی آغاز شده بود ناگهان به سمت و سوی دیگری رانده شود و شرایط به مراتب بدتر از وضعیتی باشد که در گذشته شاهد آن بوده‌ایم. این مسئله بویژه در رابطه با جنسیت حائز اهمیت است، پرسش از آینده جنسیت حول این محور نخواهد بود که آینده جنسیت بهتر یا بدتر خواهد شد بلکه پرسش این است که جنسیت چگونه نشان داده می‌شود و چه ویژگی خواهد داشت و چرا که ممکن است جنسیت تغییر ماهیت داده و به یک مقوله مهم اجتماعی تبدیل شود؟

خلاصه

آنچه که من می‌خواستم در این فصل نشان دهم این بود که آینده جنسیت چندان روشن نیست. در واقع گزینه‌های مختلفی پیش روی ما است چرا که پیچیدگی زندگی کنونی ما می‌تواند منجر به وقایعی گوناگون بشود و این امکان وجود دارد که نابرابری‌های جنسیتی بین مردان و زنان به اشکال مختلف باقی بماند. در واقع مردم آنچه را که پیش‌بینی می‌کنند و آنچه که در مورد آینده جنسیت در ذهن خود مجسم می‌سازند بر اساس آمال و آرزوها و بر اساس چیزهایی است که امروزه در اختیار دارند. یعنی آنها تصورات آینده خود را بر پایه واقعیات امروز می‌سازند اما جامعه‌شناسان با درک آنچه که هم اکنون روی می‌دهد و اینکه چگونه بسیاری از پدیده‌ها تغییر کرده یا در حال تغییرند، فرضیات قابل قبولی درباره آینده دارند.

در عین حال نمی‌توان با قطعیت درباره آینده سخن گفت چرا که حتی ممکن است تمامی پیش‌بینی‌های ما بر اساس اطلاعاتی باشد که صحت آنها معلوم نیست یا حداقل به درستی آنها اطمینان چندانی وجود ندارد بنابراین امکان وقوع خطاهای بزرگ دور از انتظار نیست.

برخی از دیدگاه‌ها نیز بر اساس روابط موجود در جامعه شکل گرفته است، در این دیدگاه‌ها تحولات آینده به گونه‌ای پیش‌بینی می‌شود که نوعی از روابط جایگزین روابطی دیگر می‌گردد و از این طریق بدنبال آن هستیم که دریابیم چگونه جنسیت سازماندهی می‌شود. در واقع این دیدگاه‌ها را می‌توان متأثر از انتظاراتی دانست که فمینیست‌ها برای آینده دارند و تصور می‌کنند آینده به همان صورتی خواهد بود که امروز آنها تصور می‌کنند. همچنین بسیاری از نویسندگان و دانشگاهیان نیز در طی نوشته‌ها و کتابها و داستانهای خود به آینده جنسیت پرداخته‌اند، برخی از این افراد بجای تمرکز بر موضوع جنسیت، آینده را به گونه‌ای تصویر می‌کنند که در آن تمایز بین آنچه که دارای اصالت انسانی است و آنچه که بیشتر ماهیتی ماشینی دارد وضوح بیشتری می‌یابد. در واقع آنها معتقدند در عصر انسان ماشینی، این تمایز به گونه‌ای دیگر نمایان خواهد شد و این سوال پیش می‌آید که کدام گروه پایگاه قوی‌تری خواهد داشت یا اینکه درهم ریختگی جنسیت می‌تواند بیش از آنکه به ویژگی‌های جسمی و زیستی جنسیت مربوط شود به حالتی انعطاف‌پذیر در زمینه بیان خواسته‌ها و نیازها تبدیل شود.

می‌توان تصور کرد زنان نیز همچنان به صورت گروهی باقی بمانند که از برخی امتیازات و مزایای اجتماعی محروم خواهند بود چرا که توانایی زیستی آنان در زمینه باروری و تولد فرزند محدودیت‌هایی برای آنان ایجاد می‌کند و مشارکت آنان را در سایر امور اجتماعی کاهش می‌دهد.

باورهای سنتی درباره موقعیت و جایگاه زنان در جامعه آنان را افرادی احساسی و عاطفی می‌داند که بهتر است در سایه قدرت مردان قرار گیرند و برای حفظ قدرت توسط مردان بهترین شیوه این است که قدرت از مردان به فرزندان آنها منتقل شود و سلسله مراتب قدرت در جامعه همچنان پایدار بماند. اما آینده هر چه که باشد، زندگی روزمره ما به شکلی تعیین کننده شرایط آن خواهد بود اگر چه فضای آینده با آنچه که امروز وجود دارد تفاوت بسیاری خواهد داشت.

قطعاً جنسیت دچار تغییر خواهد شد چرا که زندگی روزمره زنان و مردان از قبل توسط ژن‌های آنها برنامه‌ریزی نشده بلکه این زندگی توسط باورها و موقعیت‌های اجتماعی شکل گرفته است.

۶.جمع‌بندی: جنسیت، زندگی روزمره واز دست دادن هویت جنسی

تحلیل جامعه‌شناختی جنسیت در چند موضوع اصلی خلاصه می‌شود: تجسم جنسیتی(۳۰۶)، یادگیری و عمل به رفتارهای جنسیتی، جنسیت به عنوان یک رابطه، مقاومت در برابر جنسیت و آینده جنسیت.

در این جمع‌بندی سعی می‌کنم تا نکات اصلی هر فصل را در کنار یکدیگر قرار داده و نگرشی جامع از نظر تاریخی، تطبیقی و انتقادی به آن داشته باشم. من با این جمع بندی به این جا خواهم رسید که سرنوشت جنسیت در آینده چگونه خواهد بود. جودیت باتلر(۳۰۷) از آخرین کسانی است که تفکری بازاندیشانه در مورد جنسیت داشتند، باتلر نخستین کتاب خود را در این زمینه در سال ۱۹۹۰ منتشر کرد که هنوز هم در زمره آثار مطرح است. مطالب او شیوه جدیدی در تفکر جنسیتی بود و من در پی آنم که بدانم آیا تفکر بنیادی دیگری نیز ممکن است در این زمینه به‌وجود آید تا این شیوه باز هم تغییر کند یا باید اندیشه باتلر را فصل‌الخطاب دانست. چه زیبا است که تصور کنیم جمع‌بندی همین کتاب می‌تواند انقلاب و تحول دیگری در درک مفهوم جنسیت باشد و این آرزویی متواضعانه(۳۰۸) است.

من امیدوارم این چند صفحه آخر به شما نشان دهد که چرا درک چگونگی عملکرد جنسیت از اهمیت زیادی برخوردار است و جامعه‌شناسی چگونه می‌تواند در فهم این موضوع به ما کمک کند و ما را به جایی برساند که دریابیم این امکان وجود دارد که جنسیت به گونه‌ای دیگر جامهٔ عمل بپوشد یا باور کنیم که هرگز چنین امکانی به‌وجود نخواهد آمد.

تاریخ جنسیت: درس گرفتن از گذشته(۳۰۹)

یک بار دیگر به این موضوع بازگردیم که درک چگونگی تحولات زندگی مردان و زنان عامل مهمی در ایجاد این نگرش است که بدانیم همه ما چیزی فراتر از ویژگی‌های جسمی و زیستی خود هستیم. ویژگی‌های جسمی در چگونگی زندگی ما مؤثر است و مبنایی را پدید می‌آورد که بر اساس آن تقسیمات اجتماعی همچون جنسیت وارد عمل خواهد شد. در عین حال نمی‌توان گفت بدن انسان دارای ویژگی‌های خاصی است که امکان تغییر ندارد بلکه می‌توان آن را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرد و برداشت‌های متفاوتی از آن داشت. در واقع از آنجا که تفسیرپذیری وجود دارد می‌توان گفت در گذشته بدن

مردان و زنان بیش از امروز شبیه به یکدیگر بوده است.

اگر ما جنسیت را تنها نوعی برنامه خاص زیستی تلقی نکنیم آنگاه می‌توانیم برداشت‌های متفاوتی از رفتار مردان و زنان داشته باشیم. در طول تاریخ، این تنوع، الگوهایی را پدید آورده است در این زمینه در فصل دوم درباره شیوه‌های متفاوت زن بودن و مرد بودن سخن گفتیم.

همچنین انتظارات اجتماعی ما درباره رفتارهای مردانه(۳۱۰) و زنانه(۳۱۱) عوض شده است بعنوان مثال افراد مسن‌تر معتقدند امروزه جوانان لباسهایی می‌پوشند یا کارهایی می‌کنند که در زمان آنها اصلاً مرسوم نبوده است. جامعه‌شناسان الگوهای مرتبط با جنسیت را به صورت فرایندی گسترده می‌نگرند که درون هر جامعه‌ای وجود دارد و به این موضوع توجه می‌کنند که چگونه این الگوها ما را به نقطه‌ای رسانده‌اند که هم اکنون در آن واقع شده‌ایم.

در اینجا باید به تحولات اقتصادی نیز توجه کنیم، مثلاً ظهور اقتصاد سرمایه‌داری بر پایه تولید انبوه باعث شد تا بریتانیا در قرن هجدهم بسرعت بسوی شهرنشینی گام بردارد و فاصله‌ای بین محیط کار و زندگی افراد ایجاد شود که این فاصله زندگی مردان و زنان را تحت‌تأثیر قرار دهد. تحولات عمده ای که در باورها و مفاهیم مرتبط با جنسیت روی داده کاملاً به تحولاتی مربوط می‌شود که چگونگی سازمان یافتن جامعه از نظر جنسیت با آن مواجه بوده است. باور عمومی(۳۱۲) بر این است که نابرابری بین زنان و مردان امری قابل قبول نیست اما این را می‌توان پذیرفت که زنان باید رفتاری متمایز از مردان داشته باشند.

جنسیت یک رفتار فردی نیست چرا که در رابطه با دیگران معنا پیدا می‌کند. تغییرات بزرگی در چگونگی عملکرد این رابطه حاصل شده است و این تغییرات را هم می‌توان در سطحی گسترده در جامعه و هم در سطحی محدود در روابط شخصی و نزدیک افراد با یکدیگر ملاحظه کرد.

تا اواسط قرن بیستم، زندگی زنان با خانواده آنها ارتباطی تنگاتنگ داشت. اما همین که زنان بیشتری وارد بازار کار شدند، کنترل پدران و شوهرانشان بر آنها کاهش یافت و در مقابل تحت کنترل بیشتری از سوی محیط‌های کاری و دنیای خارج از خانه قرار گرفتند در واقع این کنترل از سوی مردان دیگری اعمال می‌شد که در جامعه حضور داشتند چرا که هنوز هم جامعه مردسالار بود و مردان می‌توانستند از چنین قدرتی بهره ببرند با اینکه زنان از این وضعیت راضی نبودند. در عین حال زندگی خانوادگی هم به طور قابل ملاحظه‌ای متحول شده بود و در نتیجه اشکال گوناگونی از خانواده به‌وجود آمده بود.

در دنیای امروز زوج‌ها دیرتر صاحب فرزند می‌شوند و روابط خانوادگی دچار تحولات بزرگی شده است. با همه اینها اگر چه تغییرات زیادی در روابط سنتی روی داده (که در آن تنها زن و مرد مجاز به تشکیل خانواده بودند) اما هنوز هم بحث بر سر این است که چه کسی باید غذا درست کند و ظرف‌ها را بشوید و همین مسائل جزیی گاه عاملی برای تنش‌های بزرگ می‌شود.

اینکه جامعه بر اساس چه نظامی سازمان یافته است تعیین کننده شیوه‌های جنسیتی است و البته همیشه مجالی هست که افراد بتوانند رفتاری متفاوت با آن نیز داشته باشند. این کتاب به ما نشان داد که چگونه زنان با محدودیت‌های شدیدی روبه‌رو بوده و همواره از محدودیت‌های اعمال شده ناراضی‌اند. آنها در قالب نوشته‌های گوناگون، احساس خود را بیان کرده‌اند و همواره بدنبال کسب حقوق خود بوده‌اند.

در ادامه، ما از جنبش‌هایی یاد کردیم که در پی کسب حقوق برابر برای زنان بودند این جنبش‌ها توانستند در بعضی از زمینه‌ها توفیقاتی بدست آورند که از جمله آنها کسب حق رأی، حق تحصیل و حق داشتن دستمزدی برابر با مردان بود، بتدریج ما شاهد نوعی دگرگونی در روابط جنسیتی حاکم بر زندگی روزمره بودیم.

جامعه‌شناسان گذشته به جز بعضی از چهره‌های شاخص مانند هریت مارتینیو(۳۱۳) کمتر به تفاوت‌های بین مردان و زنان فکر می‌کردند اما زمانی که آنها امکان تغییر را درک کردند (مارکس و وبر) در دوره آنها فرصتی ایجاد شد که زنان نیز مانند مردان توانستند وارد بازار کار شوند یا اینکه در دوره آنها (دورکیم) زنان توانستند به فعالیت‌هایی بپردازند که امکان انجام آن در خانه وجود داشت و این فعالیت‌ها را در کنار خانواده خود انجام می‌دادند.

دیدگاه‌های تندروتری نیز وجود داشت، اما همیشه بر سر این موضوع بحث بود که آیا می‌توان تفاوت‌های زن و مرد را نادیده گرفت و آنها را دو جنس با ویژگی‌هایی برابر تلقی کرد؟ شاید تنها در چند مورد بتوان گفت آینده به گونه‌ای است که در آن تبعیض جنسیتی از میان خواهد رفت و در این مورد طرح موضوعات اساسی راهگشا خواهد بود.

رهیافت تطبیقی جنسیت

این مسئله مهم است که بدانیم در بیشتر فرهنگ‌ها و بیشتر گروه‌های اجتماعی نوعی تمایز جنسیتی وجود دارد اما همه آنها به شیوه‌ای واحد این تمایز را برنمی‌تابند. حتی در بعضی از فرهنگ‌ها به تعدادی از زنان آقا(۳۱۴) و به تعدادی دیگر خانم(۳۱۵) گفته می‌شود در واقع در این

فرهنگ‌ها که اغلب حالت قبیله‌ای دارد و شکل رایج و مرسوم کنونی نیست سعی بر آن است تا وظایف زن و مرد در بین یک جنس توزیع شود و تمایز شغلی یا کاری به وجود نیاید.

انسان‌شناس مشهور مارگرت مید(۳۱۶) مطالعات تطبیقی جالبی در مورد جنسیت در سه قبیله مختلف در گینه‌نو انجام داده بود. او معتقد بود در این کشور آراپش‌ها(۳۱۷) رفتاری یکسان با زن و مرد دارند و هر دو را مسئول مراقبت از فرزندان می‌دانند و از نظر آنها مرد و زن از احترامی یکسان برخوردارند و باید با همکاری یکدیگر مشکلات را حل و فصل کنند. (Mead ۱۹۶۳/۱۹۳۵: ۱۳۴) در فصل اول مثال دیگری را ذکر کردیم که در آن باور فرهنگی دیگری مطرح شده بود. در این باور افرادی بودند که از نظر جنسیتی هویتی بینابین داشتند و البته در باور این افراد رفتارهایی هم وجود داشت که زنانه و مردانه بود.

یکی از مسائل مهم در ارتباط با جنسیت وابستگی طبقاتی افراد است. در واقع باورهای حاکم بر جامعه در مورد زن بودن و مرد بودن چیزی جز باور طبقه حاکم بر جامعه نیست. همین باور است که به ما نشان می‌دهد رفتار زنانه و مردانه چگونه باید باشد و اصولاً چه نوع رفتاری را می‌توان زنانه یا مردانه تلقی کرد. مثلاً اگر ما زنان را افرادی احساساتی و عاطفی بدانیم و مردان را افرادی باهوش و منطقی فرض کنیم این تصور تا حد زیادی تحت‌تأثیر باور طبقه حاکم بر جامعه ما است. البته افرادی که متعلق به طبقه پایین جامعه هستند ناچار تحت‌تأثیر این الگوها قرار می‌گیرند و چاره‌ای در خود نمی‌بینند جز اینکه تلاش کنند آنچه را که طبقات بالای جامعه «امتیاز» می‌دانند، کسب نمایند و البته در این راه چندان موفق نخواهند بود و از آنجا که این افراد از سوی جامعه مورد بی‌احترامی واقع می‌شوند این مسئله بر روی آنان اثرات مخربی خواهد داشت.

برای زنان و مردان طبقات پایین جامعه، کسب تحصیلات، پیدا کردن شغل و زندگی مناسب و رسیدن به شرایطی نسبتاً مطلوب، دشوار است. همه اینها به ما می‌گوید که جنسیت تنها بوسیله خود فرد ایجاد نمی‌شود بلکه نوعی رابطه است. اما اینکه مفهوم جنسیت چیست و عملکرد آن چگونه است به دیگران و فکر و رفتار آنها بستگی دارد. روابط جنسیتی در سطح اجتماعی شکل می‌گیرند به گونه‌ای که ما می‌فهمیم زن و مرد برای انجام چه کارهایی خلق شده‌اند و هر یک مسئول انجام چه نوع وظایفی می‌باشند.

در حالی که زنان مردان را متهم می‌کنند که مشاغل اصلی و مهم جامعه را به تصرف خود در آورده‌اند، محیط خانه از جمله مکان‌هایی است که در آن تقسیم جنسیتی کار اندکی تعدیل شده است. شکاف بین وظایف مردان نسبت به زنان در خانه اندکی کاهش یافته اما هنوز هم موضوعی اساسی است.

همین که می‌بینیم انبوهی از زنان مسئولیت‌هایی از قبیل نظافت خانه و مراقبت از فرزندان را یک تنه برعهده دارند نشان دهنده این است که نابرابری‌های جنسیتی از بین نرفته است.

برای زنان انجام کار و در عین حال مراقبت از خانواده کاری دشوار است و این خود دلیل مهمی بر بقای روابط سنتی است. روابطی که اشکال غیرمعمول دارند، مثل زوجهایی دور از یکدیگر زندگی می‌کنند، بیشتر این برابری را رعایت می‌کند و در آنها امکان بیشتری برای فرصت‌های مساوی وجود دارد. اما با دشواریها و سختی‌های دیگری روبه‌رو هستند.

اما این تنها قلمرو روابط نزدیک نیست که در آن تغییر روی داده، بلکه این بار تلاش‌های سیاسی بزرگی برای تغییر روابط جنسیتی انجام شده و این تلاش‌ها تنها دستاورد جنبش‌های زنان نبوده بلکه مردان سیاستمدار نیز در انجام آن نقش مهمی داشته‌اند.

اگر چنین تلاش‌های سیاسی را که از سوی مردان انجام شده با دستاوردهای جنبش زنان مقایسه کنیم در آن صورت درمی‌یابیم که می‌توان شاهد تحولات بزرگی بود.

باید به این نکته نیز توجه کرد که همه مردان در ساختار قدرت نقش ندارند، بنابراین می‌توان موضوع محدود شدن قدرت بسیاری از مردان را مطرح کرد و آنها را در این مسیر همراه ساخت، با اینحال مردان در هر شرایطی بنوعی قدرتمند خواهند ماند. در بعضی مواقع نیز مردانی که به حاشیه رانده شده و بهره‌ای از قدرت نبرده‌اند سعی می‌کنند با اعمال قدرت بر زنان این ضعف را جبران کنند و آنها که از این توانایی نیز برخوردار نبوده یا مایل به اعمال آن نمی‌باشند دست به اعمال تخریبی می‌زنند و سعی می‌کنند با رفتار خشن و خطرناک مردانگی خود را به اثبات برسانند.

در جوامعی که مردان شاهد نابرابری جنسیتی بوده و امتیازات برتر مردان نسبت به زنان را مشاهده کرده‌اند و در عین حال از حقوق زنان دفاع کرده‌اند، بسرعت نابرابری‌ها جای خود را به برابری‌ها داده است، در واقع آنها تنها به منافع خود فکر نمی‌کردند بلکه بدنبال تحقق برابری در سطحی گسترده و در تمامی ابعاد جامعه بوده‌اند.

اینکه در آینده چه نوع تغییرات اجتماعی می تواند بر روی جنسیت اثر بگذارد جای بحث بسیار دارد. اگر بدانیم چشم‌انداز جنسیت و زندگی روزمره چگونه است آنگاه بهتر می‌توانیم ارزیابی انتقادی درستی در این مورد داشته باشیم.

تفکر انتقادی

گستره گوناگونی از رهیافت‌های فمینیستی و جامعه شناختی دربارهٔ جنسیت وجود دارد که من در این کتاب تنها به بعضی از آنها پرداختم و بیشتر به مواردی اشاره کردم که با ابعاد روزمره جنسیت مرتبط هستند.

به این موضوع پرداختم که چگونه رهیافت‌های انتقادی می‌تواند نشاندهنده نکات اساسی باشد که ما را در درک جامعه‌شناختی جنسیت یاری می‌دهد. من تصور می‌کنم نکات موردنظر را می‌توان اینگونه خلاصه کرد:

ـ تمایزات بین مردان و زنان تمایزاتی ساخته شده توسط جامعه‌اند نه اینکه این تمایزات از ابتدا وجود داشته‌اند.

ـ جنسیت آموخته می‌شود و هر روز با توجه به اصول، قواعد و هنجارهای جامعه به آن عمل می‌شود.

باید بدانیم آیا ما جنسیت را بکار می‌بریم؟ یا جنسیت بر ما اعمال می‌شود؟ یا جنسیت توسط خود ما به‌وجود می‌آید؟

ـ نابرابری‌های جنسیتی و مشکلات اجتماعی پیرامون آن همچنان باقی خواهد ماند.

ـ فرایند فردگرایی و جهانی شدن چهره‌ای دیگر از رفتار جنسیتی را به‌وجود آورده است.

ـ تحولات علمی و اجتماعی همچنان بر جنسیت موثرند و آینده جنسیت روز بروز از گذشته آن فاصله می‌گیرد.

ـ بنیادی‌ترین تغییر جنسیت، از بین رفتن آن است. (۳۱۸) یعنی دنیایی که در آن شاهد تبعیض نباشیم.

جمع‌بندی نظرات گوناگون درباره جنسیت می‌تواند شمایی کلی از آن ارائه دهد و راه را برای برخی انتقادات باز بگذارد. در هر فصل به یکی از این موضوعات پرداخته شد و انتقادات وارد به آن نیز مطرح گردید. اما اگر این موضوعات پراکنده را در کنار هم گرد آوریم تصویری کلی بدست خواهیم آورد. البته این شمایی جامع و کامل نیست که بتوان در آن همه ابعاد مرتبط با جنسیت را ارائه نمود، اما با انجام اینکار من امیدوارم به شما نشان داده باشم چگونه می توانید انتقادی فکر کنید و همچنین مشخص کرده باشم که چگونه جامعه‌شناسی به درک جنسیت در زندگی روزمره کمک می‌کند.

در این راستا اولین نکته مهم، چیزی است که من به عنوان مهمترین دیدگاهی که جامعه‌شناسان درباره جنسیت و زندگی روزمره مطرح می‌کنند، یاد می‌کنم؛ آن اینکه جنسیت برساخته جامعه است. ما می‌دانیم ویژگی‌ها و نیازهای جسمی ما بسیار مهم هستند و ما بخش مهمی از اوقات روزانه خود را

صرف برآورده ساختن این نیازها می‌کنیم اما مهم است بدانیم جسم انسان تحت‌تأثیر شرایط اجتماعی او شکل می‌گیرد، حتی چگونگی برآورده ساختن نیازها و بالاتر از آن حتی برداشتی که از جسم خود داریم موضوعی اجتماعی است و توسط جامعه به‌وجود می‌آید.

اگر شما هم اینگونه فکر کنید من بیشتر امیدوار می‌شوم. اینکه عده‌ای معتقدند تمامی رفتارهای ما تحت تاثیر ژن‌ها و هورمون‌ها است باوری است که انسان را ناراحت و عصبی می‌کند، حتی طرفداران علم ژنتیک هم چنین چیزی را باور ندارند. مثلاً اگر من ژن یک پدر الکلی را داشته باشم اصلاً به این معنی نیست که من هم فردی الکلی خواهم شد. فقط می‌توانم بگویم امکان اینکه من فردی الکلی باشم اندکی بیشتر از کسانی است که این ژن را ندارند، اما اینکه الکلی بشوم یا نشوم به شرایط اجتماعی و محیطی مربوط می‌شود که در آن زندگی می‌کنم.

بسیاری از مردم تفاوت‌های طبیعی بین مرد و زن را باور دارند، و آن را اصلی مهم می‌دانند من هم می‌توانم این تفاوت‌ها را بفهمم اما باید بدانیم بخشی از این تفاوت‌ها می‌تواند ناشی از ویژگی‌های جسمی زنان و مردان باشد اما بخش دیگری از این تفاوت‌ها ناشی از محرومیت زنان است چرا که اگر تمامی این تفاوت‌ها طبیعی بود هیچ حرکت و تلاشی سودمند جلوه نمی‌کرد و امکان هیچ تغییری هم وجود نداشت و ما باید کاملاً تسلیم طبیعت می‌شدیم.

اما عقیده دیگری هم هست که می‌گوید این تفاوت‌ها توسط جامعه ایجاد شده و ما نسبت به محرومیت‌هایی که برای بخشی از افراد جامعه ایجاد شده باید احساس مسئولیت کنیم. جامعه‌شناسان معتقد نیستند که افراد بتنهایی قادرند تمایز جنسیتی ایجاد کنند. مسئله به این سادگی هم نبوده، چرا که هیچکس کنار میز ننشسته تا بگوید: «بیایید یک جامعه در راستای مرزهای جنسیتی درست کنیم»(۳۱۹) و بعد هم ما وارد آن جامعه شدیم. در واقع جامعه بشدت در ارتباط با مرزهای جنسیتی سازمان یافته، از بازیهای مدرسه گرفته تا مشاغلی که داریم، تا کسی که توالت‌ها را باید تمیز کند. اما پذیرش ساختار اجتماعی جنسیت با مخالفت‌ها و مجادله‌ها و برخوردهای فراوانی روبه‌رو بوده است.

مثلاً من برای نشان دادن زن بودن خود چه کار باید بکنم؟ می‌توانم خودم را مثل یک عروسک آرایش کنم و کفش‌های پاشنه بلند بپوشم اما ممکن است اولین نفری که مرا می‌بیند من را زنی فاسد بداند. مسلماً من نیازی به چنین کارهایی ندارم زیرا امتیاز خود را به تحصیل و دانش و نقش موثر در جامعه می‌دانم.

در اینجا نکته‌ای هست و آن اینکه اگر جنسیت توسط جامعه ساخته شده و هیچکس نمی‌داند یا درک نمی‌کند که دقیقاً چه چیزی است، پس احتمالات

زیادی می‌تواند وجود داشته باشد. این به معنی نشان دادن چگونگی جنسیت نیست، جنسیت امکان تغییر دارد و می‌تواند محرومیت کمتری را برای بعضی از افراد ایجاد کند.

همانطور که دیدیم، جنسیت را می‌توان به شیوه‌های گوناگونی آموخت و آن را در زندگی روزمره به کار برد. هنجارها و قواعد و اصولی وجود دارد که شیوه‌های مقبول اجتماعی عملکرد جنسیت را نشان می‌دهد و این هنجارها و قواعد و اصول با گذشت زمان و یا با گذر از یک فرهنگ به فرهنگی دیگر یا از گروهی اجتماعی به گروه اجتماعی دیگر دچار تغییر می‌شود.

وقتی من بچه بودم بندرت پزشک زن وجود داشت اما حالا در همه جا می‌شود پزشکان زن فراوانی را مشاهده کرد. حالا وضعیت اینگونه نیست که اگر مردی کرم مرطوب کننده یا ضد آفتاب بزند ما تعجب کنیم. در واقع بسیاری از مردان ممکن است چنین کاری را انجام دهند، آنچه در گذشته یک استثنا بود حالا به صورت یک امر عادی درآمده است.

البته وضعیت به این شکل هم نیست که ما بگوییم «هر کاری می‌شود انجام داد» بلکه الگوهای خاصی بر جامعه حاکم است و به ما نشان می‌دهد که چگونه باید رفتار مردانه یا زنانه را بیاموزیم. در این میان فرایند اجتماعی شدن بویژه از همان اوان کودکی بر ما تأثیر می‌گذارد به صورتی که دخترها رفتاری دخترانه و پسرها رفتاری پسرانه را یاد می‌گیرند و البته باز هم این سخن به معنی آن نیست که هر چه مادرها می‌گویند تأثیری بر فرزندانشان ندارد بلکه آنها نیز در این زمینه نقش و تأثیر خود را دارند.

در واقع والدین با فرزندان خود در یک حباب(۳۲۰) زندگی نمی‌کنند بلکه تمامی اعضاء خانواده، نزدیکان، خویشان، دوستان، مدرسه، محل کار و رسانه‌ها نیز عوامل مهمی در اجتماعی شدن جنسیت(۳۲۱) هستند اما این روابط گسترده می‌تواند در بعضی مواقع عقاید متضادی(۳۲۲) را ایجاد کند به طوری که فرد تحت تأثیر عقاید گوناگونی قرار می‌گیرد که بر او تحمیل می‌شود در این حالت در مورد چگونگی ایفای نقش جنسیتی خود دچار ابهام می‌شود، لذا کودکان ناچارند خود انتخاب کنند که از کدام یک از الگوهایی که به آنها عرضه شده است پیروی کنند و کدامیک را نسبت به دیگر الگوها برتر بدانند. در واقع آنها از بین گزینه‌های ممکن و در دسترسی که دارند، دست به گزینش می‌زنند.

با این حال، پیروان مکتب کنش متقابل نمادین(۳۲۳) از این نیز فراتر می‌روند و معتقدند جنسیت فرایندی است که ما ناچاریم بصورتی مستمر در طول زندگی خود بیاموزیم و به آن عمل کنیم. یعنی آنها معتقدند این روند همواره پویا است و انسان نیز مدام در حال تغییر رفتارهایی است که از

باورهای او ناشی می‌شود و همه ما نیز سعی می‌کنیم آنچه را که درست می‌دانیم در رفتار خود به کار ببریم.

با این حساب، ما همیشه در حال یادگیری هستیم و این یادگیری را از طریق ارتباطی که با دیگران برقرار می‌کنیم به صورت رفتارهای عملی نشان می‌دهیم. اما بعضی از افراد معتقدند اگر بگوییم جنسیت توسط ما به عمل تبدیل می‌شود در این حالت ما در مورد اختیار خودمان غلو کرده‌ایم در حالی که توانایی ما در انتخاب رفتارهای جنسیتی بسیار محدود است.

سومین نکته مهمی که در جامعه‌شناسی جنسیت حائز اهمیت است، این است که زندگی ما تا چه حد توسط شیوه‌های سازمان یافته اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌گیرد (ساختار) (۳۲۴) و ما تا چه حد توانایی مقاومت در برابر آن و اتخاذ شیوه‌های دیگر را داریم (عاملیت) (۳۲۵) طرفداران کنش متقابل نمادین نقش اندکی برای عاملیت قائلند و تصور می‌کنند این ساختار جامعه است که مهم‌ترین نقش را در این زمینه ایفا می‌کند. آنها معتقدند حتی در زندگی روزمره نیز نقش ساختار بسیار مهم و اساسی است. در واقع اصولی وجود دارد که هنجارهای جنسیتی را معین می‌سازد و این هنجارها به ما نشان می‌دهد که در موقعیت‌های گوناگون اجتماعی مثل محیط کار، مهمانی یا در روابط صمیمی و نزدیک خود با دیگران چه رفتاری باید داشته باشیم. افراد به اشکال گوناگونی به این اصول عمل می‌کنند، مثلاً شاید تمام دانشی که من در زمینه جامعه‌شناسی دارم از طریق دانشگاه و اساتید مرد بوده است چرا که وقتی من در دانشگاه درس می‌خواندم بندرت استاد زن وجود داشت بنابراین در تصور من درس دادن یا استاد بودن حالتی مردانه دارد چرا که من تنها شاهد تدریس استادان مرد بوده‌ام، حالا هم در بعضی لحظات فکر می‌کنم یک استاد زن چه شکلی است، مثلاً فکر می‌کنم باید زنی باشد که روی پیشانیش چین و چروک باشد، لذا من گاهی دستم را زیر چانه‌ام می‌گذارم و حالتی متفکرانه به خود می‌گیرم تا شبیه استادان بشوم. اما اگر بخواهم قواعد حاکم بر این موقعیت‌ها را نادیده بگیرم ممکن است دیگران رفتارهای جنسیتی را که برای من لازم الاجرا است انجام دهند و من در کنش متقابلی که با دیگران دارم نتوانم به‌خوبی ارتباط برقرار کنم.

شاید یکی از راه‌حل‌های رها شدن از دست جنسیت این است که گاهی اوقات تنها باشیم و در این تنهایی به هیچ چیز فکر نکنیم(۳۲۶) و لحظه‌ای خودمان را فارغ از دنیا بدانیم.

اما در کنش‌های متقابل ما محکوم به یادآوری هستیم(۳۲۷). باتلر معتقد بود جنسیت به شکلی بنیادی افراد را بر اساس هنجارهای موجود می‌سازد. در واقع جنسیت این نیست که ما چه کسی هستیم بلکه نظامی است که از طریق آن افراد خلق شده‌اند.

جنسیت تنها توسط ما انجام نمی‌شود یا تنها توسط دیگران نسبت به ما انجام نمی‌شود بلکه جنسیت ما را می سازد و شکل می‌دهد اما هرگز ما را به طور کامل نمی‌سازد. از آنجا که هنجارها تاحدی نسبی‌اند بنابراین هر فرد هم تاحدی متفاوت با فرد دیگر وارد این فرایند می‌شود.

جنسیت یک دارایی واقعی(۳۲۸) نیست که مردان و زنان از آن سهمی داشته باشند بلکه یک تصور یا صورتی ظاهری(۳۲۹) است که تنها در ارتباط با آن چگونگی زیستن انسان ممکن می‌شود. هر فرد ناچار به یادگیری زبان جنسیتی است اما این زبان تماماً مردانه یا تماماً زنانه نیست یعنی آنچه که جنسیتی می‌شود امری ثابت نیست و ما نمی‌توانیم آن را شکل کامل و درست و حقیقی این زبان بنامیم. آنچه که با اطمینان می‌توان گفت این است که اگر زن باشید دیگر مرد نیستید و برعکس.

با این حال در زندگی روزمره ما گاهی با زنانی مواجه می‌شویم که می‌توان آنها را بیشتر مرد دانست و مردانی که به زنان بیشتر شبیه هستند. این مسئله نظام جنسیت را با مشکل روبه‌رو می‌سازد چرا که اگر مرز میان زن بودن و مرد بودن با ابهام روبه‌رو شود حفظ این نظام دشوار خواهد بود.

همانطور که گفته شد، تقابل دوگانه(۳۳۰) بین زنانگی و مردانگی موجد نظامی است که در آن نابرابری شکل می‌گیرد. آنچه که ما مردانگی می‌نامیم در طول دوره‌های مختلف و زمان‌ها و مکان‌های گوناگون حسی از برتری بر زنانگی داشته و مرد بودن و مردانگی مزایای اجتماعی بیشتری را با خود بهمراه آورده است: پول بیشتر، قدرت بیشتر و اعتبار بیشتر. اما همه مردان به طور یکسان از چنین مزایایی برخوردار نیستند و همه زنان نیز فاقد این مزایا محسوب نمی‌شوند. نابرابری‌های دیگری نیز وجود دارد که به وابستگی طبقاتی افراد مربوط می‌شود و در آن نژاد، قومیت، سن، ناتوانی و نیاز جنسی نقش مهمی دارند. با این حال، در یک نگرش کلی در تمامی جوامع مردان نسبت به زنان از امکان بیشتری برای استفاده از موقعیت‌های موجود در جامعه برخوردارند.

ممکن است بعضی از مردان این واقعیت را بپذیرند و در خود احساس شرمندگی کنند و ممکن است بعضی از زنان تصور کنند اصلاً نباید بدنبال چنین موقعیت‌هایی باشند.

افراد چه از این وضعیت راضی یا ناراضی باشند بهرحال تحت تاثیر آن واقع می‌شوند. حتی اگر مردی از این وضعیت ناراضی باشد باز هم به عنوان یک مرد، امتیاز بیشتری نسبت به یک زن خواهد داشت.

زنانی که در خانه می‌مانند و از فرزندان خود مراقبت می‌کنند از یک سو به یک نیاز طبیعی پاسخ داده‌اند یعنی با انجام وظیفه مادری مسئولیت

بزرگی را انجام می‌دهند و از این جهت احساس خوبی دارند اما از سوی دیگر حتی اگر آنها و شوهرانشان با هم نیز کار کنند درآمد آنها کفاف مخارج خانواده را نمی‌دهد و حال با ماندن در خانه این وضعیت بمراتب وخیم‌تر خواهد شد. لذا این مسئله را باید از ابعاد گوناگونی مورد توجه قرار داد. افراد تحت تاثیر هنجارهای اجتماعی نیز قرار دارند اما ممکن است رفتاری متفاوت از خود نشان دهند. ممکن است من رابطه‌ای دوستانه و صمیمانه با همکاران مرد خود داشته باشم و هنگامی که با آنها صحبت می‌کنم هیچ احساس ضعف و ناتوانی به من دست ندهد و آنها نیز در صحبت کردن با من حس برتری نداشته باشند اما وقتی به آمارها نگاه می‌کنم و هنگامی که پای درد دل زنان دیگر می‌نشینم و می‌فهم زنان زیادی قربانی خشونت مردان شده‌اند و در طول زندگی خود از رابطه با مردان آسیب فراوانی دیده‌اند، آنگاه این مسئله رابطه من را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد.

در اینجا نمی‌خواهم بگویم خشونت باید به طور کامل از بین برود، شاید چنین چیزی ممکن نباشد.

همانطور که سی رایت میلز می‌گوید، ما باید مسائل و مشکلات خصوصی و شخصی را از مسائل و مشکلات جمعی و عمومی جدا کنیم و برای جامعه‌شناسان این مسائل جمعی و عمومی است که اهمیت دارد. در واقع مسائل عمومی هستند که تاثیر منفی برگروه‌های وسیعی از افراد بر جای می‌گذارد. مثلاً اگر یک یا دو مرد از زنانشان سیلی خورده باشند، این موضوع مهم است اما مسئله‌ای شخصی است. اما اگر بسیاری از زنان بشدت از شوهرانشان کتک بخورند و حتی توسط آنها کشته شوند تنها به این خاطر که رفتاری داشته‌اند و کارهایی انجام داده‌اند که از نظر شوهرانشان یک زن نباید چنین رفتارها و اعمالی را انجام دهد آنوقت این موضوعی عمومی است. این نوع اعمال خشونت علیه زنان یک معضل اجتماعی است و یکی از بدترین چیزهایی است که از نابرابری‌های جنسیتی ناشی می‌شود.

همیشه مسائل و مشکلات اجتماعی جدیدی هم در زندگی روزمره به‌وجود می‌آید که بسیاری از آنها ناشی از فرایند فردگرایی و جهانی شدن است و افراد بنوعی سعی می‌کنند در برابر آن از خود مقاومت نشان دهند. مسئله از آنجا ناشی می‌شود که در دوره جدید سنت‌ها نقش خود را بعنوان معیاری خودجوش در رفتار انسان‌ها از دست داده‌اند و همین موضوع شرایط دشواری را به‌وجود می‌آورد. افراد برای سامان بخشیدن و اداره کردن زندگی خود با گزینه‌هایی محدود روبه‌رو هستند و بیشتر آنها برای غلبه بر مشکلات و سختی‌های زندگی از امکانات و قدرت کافی برخوردار نمی‌باشند.

ارتباطات جهانی در زمینه اقتصاد و محیط زیست را نمی‌توان نادیده گرفت، اما وجود این ارتباطات برای بعضی‌ها مفیدتر از دیگران است. برای بسیاری از زنان فردگرایی به علت پایبندی به ارزش‌ها محدود شده است. حداقل می‌توان گفت برای آنها اشتغال خارج از خانه مشکلاتی ایجاد می‌کند

که کار داخل خانه آن را ندارد. مردان و زنانی هم که از قدرت و امکانات کافی برخوردارند تحت‌تأثیر فردگرایی و جهانی شدن قرار می‌گیرند اما می‌توانند بر محدودیت‌هایی که پیش می‌آید غلبه کنند.

در دنیای جدید شرایط جدیدی به‌وجود آمده و افراد سعی می‌کنند خود را زیبا جلوه دهند و همچنان جذاب بمانند. می‌توان گفت این نوعی واکنش به شرایط جدید است. اما از دیدگاه ما همین اقدام نوعی رفتار جنسیتی است. مثلاً بسیاری از زنان رژیم‌های سخت می‌گیرند و خود را لاغر می‌کنند چرا که در این دوره زنان لاغر جذابیت بیشتری دارند. بنابراین اگر درجامعه زیباترین شکل خاصی از زن بودن را برتر بدانیم آنگاه بیشتر زنان در جهت نزدیکی به این مدل تلاش می‌کنند.

مردان نیز با درجه‌ای کمتر و به شیوه‌هایی متفاوت‌تر تحت‌تأثیر فشارهای اجتماعی قرار دارند که آنها را وا می‌دارد خود را سرحال و شاداب نگه دارند و مراقب اندام خود باشند و نشان دهند از انرژی و توان کافی برخوردارند. افراد از طریق رژیم‌های غذایی و ورزش کردن سعی می‌کنند بر بدن خود اعمال قدرت کنند اما این اعمال قدرت گاهی در جهت مخالفت با هنجارهای جنسیتی هم ایجاد می‌شود. این نوع مخالفت‌ها می‌تواند مرزهای جنسیتی را بهم ریزد اما بیشتر به ویژگی‌های فردی مربوط می‌شود و نمی‌توان آن را در قالب ساختارهای کلان اجتماعی مشاهده کرد، از این جهت می‌توان گفت که این نوع اقدامات نقش زیادی در از بین بردن نابرابری‌ها ندارند.

جوامع در حال تغییرند و افراد نیز به این تغییرات واکنش نشان می‌دهند و خود عامل تغییرات دیگری می‌شوند، مثلاً هر زمانی که وسیله جدیدی ساخته می‌شود و تحولی در دنیای فناوری روی می‌دهد، جنسیت نیز بنوعی متحول می‌شود. در دهه ۱۹۹۰ تلاش‌های علمی زیادی انجام شد که تحت تاثیر پیشرفت‌های چشمگیر انسان در زمینه فناوری‌های زیستی(۳۳۱) بود و در نهایت انسان ماشینی را به‌وجود آورد.

فناوری انسان ماشینی می‌تواند در ایجاد تمایز بین جنس و جنسیت نقش مؤثری ایفا کند. اما ممکن است فناوری‌های دیگر برعکس عمل کنند یعنی مرزهای جنسیتی را با ابهام بیشتری روبه‌رو سازند مثل کسانی که تن به جراحی‌های تغییر جنسی می‌دهند چنین وضعیتی پیدا می‌کنند.

اینکه چنین فناوری‌هایی باعث ایجاد تغییرات مثبتی شده یا نه، جای بحث دارد و بعضی نگران هستند در این حالت جنسیت ممکن است با روش‌های خاصی تقویت شود یا با از بین رفتن برخی نشانه‌ها نگرانی بیشتری ایجاد کند. البته این را هم باید در نظر گرفت که وقتی از ابهام مرزهای جنسیتی سخن می‌گوییم نوعی گرایش به مردانه بودن دیده می‌شود و اینگونه نیست که تغییری واقعی و بی‌طرف صورت گرفته باشد. این سوال نیز مطرح

است که سنت‌ها تا چه حد باقی می‌مانند و تا چه میزان نقش خود را بعنوان الگوی رفتاری حفظ می‌کنند، بسیاری معتقدند که در بعضی از جوامع شاهد بازگشت سنت‌ها(۳۳۲) یا احیای مجدد آنها هستیم و این احیای دوباره، زنان را به بازگشت به خانه و ایفای نقش سنتی خود وادار می‌سازد، در واقع این پدیده باید تحولی جدید در دنیای معاصر قلمداد کرد.

من در این مورد سخن گفتم که بنیادی‌ترین تغییر جنسیت این است که تبعیض جنسی از میان برود و این تنها زمانی امکان‌پذیر است که تمامی نابرابری‌ها محو شود، برخی از کسانی که پیرو نظریه تخریب هستند بر این باورند که این نابودی امکان پذیر است یا اینکه اگر شاهد نابودی کامل نباشیم حداقل می‌توانیم به سیال بودن جنسیت امیدوار باشیم. اما چیزی که دور از انتظار است این است که ما جهانی داشته باشیم که در آن هیچ تقسیم‌بندی جنسیتی وجود نداشته باشد. اگر این کتاب چیزی به ما آموخته باشد آن مطلب این است که جنسیت نظامی است که به صورت اجتماعی خلق می‌شود پس می‌توان این نظام را به شیوه‌های گوناگون دیگری نیز خلق کرد. اگر جنس و جنسیت شما مهم نبود دیگران درباره شما چه قضاوتی داشتند و این قضاوت با آنچه که امروز وجود دارد چه تفاوتی پیدا می‌کرد اگر این موضوع کم‌اهمیت بود وما اصلاً روی آن حساب باز نمی‌کردیم شرایط نیز تفاوت بیشتری پیدا می‌کرد، مثل اینکه اگر شما بجای چشم‌های آبی، چشم‌هایی قهوه‌ای داشته باشید و اگر بجای گوش‌هایی بزرگ، گوش‌هایی کوچک داشته باشید تأثیر چندانی در زندگی شما ندارد.

در ضمن آیا باید به همه تفاوت‌ها توجه کرد؟ از زیرشلواری تا شستن لباس، تا صبحانه، تا کار، تا عصرانه‌ای که می‌خورید، تا این که چه کسی شام را آماده می‌کند تا اینکه کودکان شما هنگام خواب کدام داستان را می‌خوانند؟ آیا باید به تفاوت‌های موجود در این موارد نیز توجه کرد؟ بیشتر مردم چندان درک نمی‌کنند که جنسیت چگونه به چنین جاهایی هم رسوخ می‌کند و بر آن تأثیر می‌گذارد. اما بعضی از این مسائل برای ما هم جواب روشنی ندارد.

قطعاً فعالیت‌های ورزشی و بدن‌سازی باعث تنومند شدن افراد می‌شود. اما کسانی که جثه کوچکتری دارند معمولاً کسانی هستند که در کارهایی مثل امور فرهنگی یا اداری مشغول بکارند و آنها را با عنوان کلی کارمند می‌شناسیم. افرادی که در پست‌های مدیریتی هستند یا رئیس کارخانه و اداره می‌باشند و در ساختار حکومت نقش دارند ترکیبی از این دو گروهند. لذا می‌توان افرادی قوی هیکل و ضعیف را در بین گروه‌های مختلف و از جمله کسانی که بصورت تخصصی وظیفه مراقبت از بیماران در بیمارستانها یا نگهداری از بچه‌ها یا پرستاری خانگی را انجام می‌دهند، مشاهده کرد.

امروزه لازم نیست برای مراقبت از بچه‌ها افرادی در خانه بمانند و این وظیفه را انجام دهند در بسیاری از اداره‌ها مهدکودک‌هایی برای فرزندان کارمندان وجود دارد و آنها در زمان ناهار یا در ابتدای شروع روز و در زمان صرف صبحانه در کنار فرزندانشان هستند و پس از آن به محیط کار خود باز می‌گردند. اگر پدر و مادر کودک هر دو شاغل باشند این امکان وجود دارد که مثلاً یک هفته بچه‌ها در محل کار مادر و هفته دیگر در محل کار پدرشان باشند. در بعضی کشورها پدر و مادرها می‌توانند در خانه بمانند و از کودکان خود مراقبت کنند و در عین حال حقوق نیز دریافت کنند اما لازم نیست فضای کار و خانه به صورتی که امروزه از هم جدا شده‌اند برای همیشه جدا باقی بمانند. بچه‌هایی که هنوز ملزم به انجام رفتارهای پسرانه یا دخترانه نشده‌اند در پایان هر روز داستان‌هایی جالب برای ما تعریف می‌کنند و از حوادث آن روز برای ما سخن می‌گویند.

برای زنان تصور دنیای اجتماعی بدون نابرابری جنسیتی مثل افسانه پریان(۳۳۳) است اما ما به تصور چنین دنیایی نیاز داریم. تصور وجود چنین دنیایی و تلاش برای ایجاد شیوه‌های متفاوتی برای زندگی، اینها چالش‌های بزرگی است که دنیای کنونی ما با آن روبه‌رو است. نابرابری‌های موجود در جهان ابعاد عمیق جنسیتی دارد همانطور که بحران محیط‌زیست و اشکال گوناگون خشونت خود را در قالب جنگ‌ها و آدمکشی‌ها نشان می‌دهد.

از آنجا که ما در کشورهایی نسبتاً امن زندگی می‌کنیم کمتر تصور می‌کنیم که این مسائل به زندگی روزمره ما نیز ارتباط دارد چرا که کمتر شاهد چنین صحنه‌هایی حتی در تلویزیون خودمان هستیم. مثلاً من در حال حاضر در استرالیا زندگی می‌کنم. تقریباً تمام لباس‌هایی که اینجا فروخته می‌شود در چین تولید شده است چرا که در آن کشور مزد کارگر بسیار کم است. من لباس چینی می‌خرم اما کمتر با خود فکر می‌کنم که در آن کشور زنان زیادی ساعت‌های طولانی در شرایطی نامطلوب کار می‌کنند و دستمزد اندکی می‌گیرند (Klein ۲۰۰۲/ ۲۰۰۰). من در یکی از ایالت‌های سرسبز جنوب استرالیا زندگی می‌کنم. پس کمبود منابع آب مشکل خاصی برای من ایجاد نمی‌کند همانطور که گرم شدن هوای کره زمین تهدیدی برای گوزن‌های کانادایی(۳۳۴) نزدیک قطب شمال نیست و اینیوت‌ها(۳۳۵) که ساکنان اصلی شمال کانادا هستند و زندگی آنان به وجود این گوزن‌ها بستگی دارد نگران چنین تغییراتی نیستند.

اما گرم شدن زمین باعث قحطی و جنگ و کشتار بی‌رحمانه دارفور(۳۳۶) شده و موجب براه افتادن سیل‌های ویرانگری در بنگلادش شده که تعداد بیشماری بی‌خانمان از خود به جای گذاشته است. اگر چه در استرالیا نیز منابع آب کمیاب‌تر و قیمت مواد غذایی تا حدی گران‌تر شده است. اما کشورهای پیشرفته توان مقابله با چنین بحران‌هایی را دارند و زنان مرفهی چون من نیز از این بحران‌ها آسیبی نمی‌بینند اما در استرالیا نیز

مردان و زنان از کاهش درآمدها نگرانند و مادران تنها نیز در بزرگ کردن فرزندان خود با مشکلات بیشتری روبه‌رو شده‌اند.

تحولات دنیای ما آن قدر ساده نیست که آن را مثل از دست دادن یک اتومبیل مدل بالا (از همان اتومبیل‌هایی که مادران پولداری که فرزندان کوچولو دارند عاشق آن هستند) بدانیم یا فرض کنیم فرق دنیای امروز با گذشته این است که امروزه به‌جای بردن کالا از شهری به شهر دیگر افراد سوار هواپیما می‌شوند و مسافت‌های طولانی را در یک چشم برهم زدن طی می‌کنند و تجارت جهانی انجام می‌دهند. پیشرفت‌های شگرفی روی داده اما همه واقعیت اینها نیست، انسان‌های امروزی به صورتی خلق نشده‌اند که بدنشان مناسب نشستن در هواپیما باشد بلکه شرایط دنیای امروز آنها را وادار به انجام این کار می‌کند. این تحولی بزرگ است اما آنچه روی داده بسیار گسترده‌تر از اینهاست. اگر مادری برای کودکش فرنی(۳۳۷) درست می‌کند و کودک از مزه آن بیزار است و اصرار مادر در برابر خودداری کودک به جائی نمی‌رسد، نشان می‌دهد که ذائقه کودک ما نیز عوض شده است. دنیا تغییر کرده و ما مجبور نیستیم به شیوه‌ای که هم اکنون زندگی می‌کنیم به زندگی ادامه دهیم(۳۳۸). نقد جامعه‌شناختی(۳۳۹) بر آنچه که تیرگی دنیای امروز است می‌نگرد و برای آن متأسف(۳۴۰) می‌شود اما باید دنیایی بهتر را تصور کند و در آرزوی آن باشد.

نمایه

آ

آ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰

آتوود ۱

آلبانی ۱

آلمان ۱, ۲, ۳

آمریکا ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳

آمریکای شمالی ۱, ۲

آگهی تبلیغاتی ۱, ۲

آینده جنسیت ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱

ا

ا ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷,

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
احساس رضایت ۱، ۲
احساس صمیمیت ۱، ۲
ادکینز ۱، ۲
اروپا ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴
ازدواج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰
استخوان لگن ۱
استخوان‌بندی ۱
استرالیا ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸
استقلال مالی زنان ۱
اسلام ۱، ۲، ۳، ۴، ۵
اسکاتلند ۱، ۲، ۳
اسکاندیناوی ۱
اسکلت ۱
اسکیگز ۱، ۲
اشتور ۱، ۲
اشتولر ۱، ۲
اعمال خشونت ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸
اعمال قدرت ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷

افسردگی ۱
افغانستان ۱, ۲, ۳
اقتصاد جهانی ۱
الیوت ۱, ۲, ۳, ۴
امور خانه ۱
امور سیاسی ۱
انسان ماشینی ۱, ۲, ۳
انقلاب صنعتی ۱, ۲
اواکلی ۱, ۲, ۳
ایدز ۱
ایران ۱, ۲, ۳
ایفای نقش ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹
ب
ب ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱
باتلر ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹
باروری آزمایشگاهی ۱

بازار کار ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
بازاندیشی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
بالسامو ۱
باور دینی ۱
باور فرهنگی ۱, ۲
بدرفتاری ۱, ۲
بدن‌سازی ۱
برابری زن و مرد ۱, ۲
برنارد ۱
بریتانیا ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸
بنگلادش ۱
بهاچراماتا ۱
بوردیو ۱, ۲, ۳
بیماری ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷
بی‌نظیر بوتو ۱
ت
ت ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱,

۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳
تامپسون ۱, ۲
تبلیغات ورزشی ۱
تجسم جنسیتی ۱
تحولات اجتماعی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
ترک خانه ۱
تشنج ۱
تضاد طبقاتی ۱
تغییر جنسیت ۱, ۲
تغییر موقعیت ۱, ۲
تغییرات آب و هوا ۱, ۲, ۳, ۴
تفاوت‌های جنسیتی ۱, ۲, ۳, ۴
تقسیم کار ۱, ۲, ۳
تلویزیون ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷
تمایز ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳
تمایزات فرهنگی ۱
تنبیه بدنی ۱, ۲
تورن ۱

تولد بچه ۱, ۲
تولید خانگی ۱
تی‌شرت ۱
ث
ث ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸
ثروتمندان ۱
ج
ج ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰
جامعه صنعتی ۱, ۲
جامعه کشاورزی ۱
جامعه‌شناسی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱
جراحی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰
جلوگیری از بارداری ۱, ۲
جنبش‌های مذهبی ۱

جنس مخالف ۱, ۲, ۳, ۴
جنسیت منعطف ۱
جنگ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
جنگ جهانی ۱
جهانی شدن ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹
جوامع غربی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷
جونز ۱
جیمز باند ۱
ح
ح ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷
حاملگی ۱, ۲, ۳
حاکمیت مردان ۱
حریم خصوصی ۱
حق رأی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
حق زنان ۱, ۲
حقوق جنسیتی ۱
حقوق زنان ۱, ۲, ۳, ۴, ۵

خ
خ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸
خانه‌داری ۱, ۲, ۳, ۴
خانواده ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶
خشونت خانگی ۱, ۲
خشونت زنان ۱
خشونت فیزیکی ۱
خواسته‌های زنان ۱, ۲
د
د ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۴
داباش ۱
دانشگاه ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴

دخترانه ۱, ۲, ۳
دنیای آبی ۱, ۲, ۳
دنیای صورتی ۱
دنیای غرب ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹
دنیای فرضی ۱
دنیای معاصر ۱, ۲, ۳
دنیای واقعی ۱, ۲
دوجنسی ۱
دوره مدرن ۱
دورکیم ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
دولت ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷
دکوراسیون ۱
ر
ر ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳
رابطه جنسیت ۱, ۲, ۳, ۴

رابطه دوستانه ۱
رابطه دوستی ۱
رابطه صمیمی ۱
راوبوسام ۱
رسانه‌های جمعی ۱, ۲
رسوایی جنسی ۱
رفتار خشن ۱, ۲, ۳
رفتارهای جنسیتی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰
رفتارهای سنتی ۱
روابط جنسیتی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳
روابط سنتی ۱, ۲, ۳, ۴
روابط شخصی ۱, ۲
روابط عاطفی ۱, ۲, ۳, ۴
رواج خشونت ۱
رواندا ۱, ۲, ۳
روز نیل ۱
روستایی ۱, ۲, ۳, ۴
ز
ز ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵,

۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴,
۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰
زبان جنسیتی ۱, ۲
زن و شوهر ۱, ۲, ۳, ۴
زنان امروزی ۱
زنانگی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸
زندگی خصوصی ۱, ۲, ۳, ۴
زندگی دوم ۱
زندگی روزمره ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰
زندگی مردانه ۱
زندگی مشترک ۱
زیمرمن ۱, ۲
س
س ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳,
۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲,
۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰,
۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷

ساختار جامعه ۱, ۲, ۳
ساختارهای اجتماعی ۱, ۲, ۳
ساموآ ۱, ۲
سرخپوست ۱
سرمایه اجتماعی ۱
سفیدپوستان ۱, ۲, ۳
سقط جنین ۱
سلسله مراتب اجتماعی ۱, ۲, ۳, ۴
سلسله مراتب قدرت ۱, ۲, ۳
سلطه جهانی ۱
سلطه مردانه ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
سلطه نژادی ۱
سنت‌زدایی ۱, ۲
سندرم ترنر ۱
سندرم کلاین فلتر ۱
سگال ۱
سیاست مردان ۱
سیاست‌های مردانه ۱
سیاه‌پوستان ۱

سیمای زن ۱
سینما ۱, ۲, ۳, ۴
ش
ش ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹
شایسته سالار ۱
شهرنشینی ۱, ۲
شکاف جنسیتی ۱
شیوه‌های سنتی ۱, ۲, ۳
ص
ص ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵
صنایع خانگی ۱
صنایع کوچک ۱
ط
ط ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵,

۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳
طالبان ۱
طبقه متوسط ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰
طبقه کارگر ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹
طبقه کشاورز ۱
طلاق ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
ع
ع ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸
عادت واره ۱, ۲
عالم رویایی ۱
عشق ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹
عصر ویکتوریا ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
عقاید قالبی ۱
عقلانی بودن ۱
عقلانیت ۱, ۲, ۳
عوامل فرهنگی ۱, ۲

غ
غ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵
غریزه ۱, ۲
ف
ف ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸
فاآفافاین ۱
فاصله اجتماعی ۱
فالودی ۱
فرانسه ۱, ۲
فردگرایی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
فرهنگ غربی ۱
فرودستی زنان ۱, ۲
فروپاشی خانواده ۱
فریدان ۱

فقر ۱, ۲
فمینیست ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰
فمینیسم ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
فناوری ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
فوتبال ۱, ۲
فوکو ۱, ۲, ۳, ۴
فیجی ۱
فیدرستون ۱, ۲
فینکلشتین ۱, ۲
ق
ق ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷
قدرت باروری ۱
قدرت بدنی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷
قدرت حافظه ۱
قدرت سیاسی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
قرن بیستم ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶

قرن شانزدهم ۱
قرن نوزدهم ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵
قرن هجدهم ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
قرون میانی ۱, ۲, ۳
قشربندی ۱
قطب شمال ۱
قلمرو خصوصی ۱
قلمرو عمومی ۱
قواعد زن بودن ۱
قواعد سنتی ۱, ۲
قومیت ۱, ۲, ۳
ل
ل ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱
لاوالاواس ۱
لباس ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵
لندن ۱, ۲, ۳

لگین ۱
لیز کلی ۱
م
م ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵
مادران سفیدپوست ۱
مادران سیاهپوست ۱
مادران مطلقه ۱
مادرانه ۱
مادربزرگ‌ها ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
مارکس ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
مارگرت مید ۱
مایکل کیمل ۱
متون درسی ۱
مجازات اجتماعی ۱
مجلات ۱, ۲, ۳, ۴, ۵

مجلس سنا ۱
محیط زیست ۱, ۲
محیط کار ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶
مخالفت زنان ۱, ۲
مخالفت‌های سیاسی ۱
مد لباس ۱, ۲
مدرنیته ۱, ۲, ۳
مدگرایی ۱, ۲
مراسم خاکسپاری ۱
مراقبت از سالمندان ۱
مراقبت از فرزندان ۱, ۲, ۳, ۴
مراکش ۱
مردان امروزی ۱
مردانگی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵
مردسالار ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷
مردم‌شناسی ۱, ۲
مرزهای جنسیتی ۱, ۲, ۳, ۴
مرگ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱
مزد کارگر ۱

مسنر ۱
مشارکت زنان ۱
مشاغل مدیریتی ۱
مقررات اجتماعی ۱
منابع آب ۱, ۲
منافع زنان ۱
منحرف ۱, ۲
مهارت‌های ابزاری ۱
مهارت‌های بیانی ۱
موقعیت زنان ۱, ۲, ۳
مکزیک ۱, ۲
مک‌کنا ۱
میلز ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
ن
ن ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲

ناباروری ۱, ۲
نابرابری جنسیتی ۱, ۲, ۳, ۴
نابسامانی ۱
نازرو ۱
نان‌آور خانواده ۱, ۲, ۳
ناهمجنس‌ها ۱
نرخ باروری ۱
نظام آموزشی ۱, ۲, ۳
نظام سرمایه‌داری ۱, ۲
نظریه تخریب ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
نظم اجتماعی ۱
نظم نوین جهانی ۱
نقد جامعه‌شناختی ۱
نقش‌های سنتی ۱
نمایندگان مجلس ۱, ۲, ۳
نهادهای اجتماعی ۱, ۲, ۳
نوزاد ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷
نگرش دوگانه ۱
نگهداری از بچه ۱, ۲, ۳

نگهداری از کودکان ۱, ۲
نیاز جنسی ۱, ۲
نیروی مردان ۱
نیوزیلند ۱, ۲, ۳, ۴
ه
ه ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۴
هاراوی ۱, ۲
هریت مارتینیو ۱, ۲
همسایه ۱, ۲
هنجارهای جنسیتی ۱, ۲, ۳, ۴
هنرپیشه ۱, ۲
هورمون ۱, ۲, ۳
هوش عاطفی ۱, ۲
هیجراس ۱
هیپوتالاموس ۱

هیپوکامپوس ۱

و

و ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵

وابستگی زنان ۱, ۲

والبی ۱, ۲

وترز ۱

وظایف خانوادگی ۱

وظایف شغلی ۱

وظیفه پدری ۱

ویلیس ۱

ویژگی جسمی ۱

ویژگی‌های فرهنگی ۱

پ

پ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸,

۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴
پارسونز ۱, ۲
پاکستان ۱
پایگاه اجتماعی ۱, ۲, ۳
پدر و مادرها ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
پدربزرگ‌ها ۱, ۲, ۳
پدرسالار ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
پرورش فرزند ۱
پرولتاریا ۱
پسرانه ۱, ۲, ۳
پلی‌نزی ۱
پوشش زنان ۱
پیزان ۱
پیوندهای سنتی ۱, ۲
چ
چ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴
چهره کارتونی ۱

چین ۱
ژ
ژ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳
ژولیوس وگل ۱, ۲, ۳
ک
ک ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹
کارائیب ۱
کارخانه ۱, ۲, ۳, ۴
کارهای خانه ۱, ۲
کانادا ۱
کانل ۱, ۲, ۳, ۴
کروموزوم ۱
کسلر ۱, ۲, ۳
کشورهای غربی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸
کلیشه‌های جنسیتی ۱, ۲, ۳, ۴
کلینتون ۱

کنش متقابل ۱, ۲, ۳, ۴
گ
گ ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹
گارفینکل ۱, ۲, ۳, ۴
گافمن ۱, ۲, ۳
گروه سنی ۱, ۲
گیدنز ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
گینه جدید ۱
ی
ی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۰
یادگیری ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴
یوری ۱

یونان ۱, ۲

۱. Routledge.

۲. Auckland.

۳. Flinders.

۴. Love lives at a distance.

۵. ?What is Gender

۶. Families in today's world.

۷. Synchronic.

۸. Diachronic.

۹. Construction.

۱۰. Agency.

۱۱.Everyday life

۱۲.Habitus

۱۳.Thick description

۱۴.The New Sociology

۱۵.مجموعه کتاب‌های جامعه‌شناسی جدید با این عناوین منتشر شده است

۱۶.Sociology after the crisis

۱۷.Charles lemert

۱۸.Social ill

۱۹.Social reproduction

Liberation of gender.۲۰

Postmodern sexual fluidities.۲۱

Queer theory.۲۲

Mike Hepworth.۲۳

Anthony Elliot.۲۴

Aberdeen.۲۵

David Inglis.۲۶

Culture and everyday life.۲۷

Karen O'Reilly.۲۸

Flinders.۲۹

Adelaide.۳۰

Anna Mallyon.۳۱

Riaz Hassan.۳۲

Chris Beasley.۳۳

Header Brook.۳۴

Daniel Chaffee.۳۵

Brent Everitt.۳۶

Jane Haggis.۳۷

Carolyn Corkindale.۳۸

Sex.۳۹

Gender.۴۰

Feminity.۴۱

Masculinity.۴۲

Social Construction.۴۳

Socialization.۴۴

The everydayness of gender.۴۵

Sociological imagination.۴۶

C.Wright Mills.۴۷

Ewart.۴۸

Nellie.۴۹

Heigham.۵۰

East Ham.۵۱

Osborne.۵۲

Daisy.۵۳

Ruth.۵۴

Historical, Comparative and Critical.۵۵

Friederich Engels.۵۶

Sheila Rowbotham.۵۷

Late modernity.۵۸

Processes of individualization.۵۹

Globalization.۶۰

Social Capital.۶۱

Cultural differences.۶۲

Deviant.۶۳

Non-conventional groups.۶۴

Rwanda.۶۵

Passively.۶۶

Turner's Syndrom.۶۷

Kilnefelter.۶۸

Small Penis.۶۹

Large Clitoris.۷۰

Hermaphrodites.۷۱

Masculinity.۷۲

Femininty.۷۳

Annemarie.۷۴

Victorian New zeland.۷۵

On boxing day.۷۶

۷۷. Ferdinand Batchelor

۷۸. Thomas Laqueur

۷۹. واژه berdache معادل کلمه برده فارسی است و به افرادی گفته می‌شد که کارهای سخت و طاقت‌فرسا را انجام می‌دادند و معمولاً لباس جنس مخالف خود را می‌پوشیدند. (مترجم)

۸۰. Navajo

۸۱. Nadlehee

۸۲. Zuni

۸۳. Ihamana

۸۴. Hijras

۸۵. Bahuchara Mata

Fa’afafine.۸۶

Lavalavas.۸۷

Gender Variations.۸۸

Ann Oakley.۸۹

Ethnocentric.۹۰

Simon Le vay.۹۱

Hypothalamus.۹۲

Interstitial Nucleus of the Anterior Hypothalamus.۹۳

Talcot parsons.۹۴

Hippocampus.۹۵

Agnes.۹۶

Bill.۹۷

University of California, Los Angeles.۹۸

Robert Stoller.۹۹

Midwest City.۱۰۰

San Fernando.۱۰۱

Socialization.۱۰۲

Persuasion.۱۰۳

Jane Austen.۱۰۴

Cas Wouters.۱۰۵

Betty Friedan.۱۰۶

The Feminine Mystique.۱۰۷

The problem with no name.۱۰۸

Pierre Bourdieu.۱۰۹

Habitus.۱۱۰

R.W Connell.۱۱۱

Bev skeggs.۱۱۲

Meriocratic.۱۱۳

Bill Clinton.۱۱۴

Paula Jones.۱۱۵

Ann Oakely.۱۱۶

Sex, Gender and Society.۱۱۷

Robert Stoller.۱۱۸

Jessie Bernard.۱۱۹

Pink World.۱۲۰

Blue World.۱۲۱

Paul Willis.۱۲۲

Learning to Labour.۱۲۳

Barrie thorne.۱۲۴

Humiliation.۱۲۵

Ostrasization.۱۲۶

The Presentation of self in Everyday life.۱۲۷

None – verbal form of behavior.۱۲۸

Suzanne Kessler.۱۲۹

Wendy Mckenna.۱۳۰

Gender attribution.۱۳۱

West and Zimmerman.۱۳۲

Girling of the girl.۱۳۳

۱۳۴. Culturally intelligible.

۱۳۵. Social Stratification.

۱۳۶. Private Patriarchy.

۱۳۷. Public Patriarchy.

۱۳۸. Sylvia Walby.

۱۳۹. شعار معروف: The personal is political معمولاً توسط فمینیست‌ها به‌کار می‌رود و می‌توان آن را اینگونه نیز ترجمه کرد که هر امر شخصی سیاسی هم هست و منظور این است که تمامی محدودیت‌هایی که در زندگی شخصی زنان وجود دارد به سیاست‌های حاکم بر جامعه بر می‌گردد و اگر زنان بتوانند در عالم سیاست نقش مؤثری ایفا کنند این محدودیت‌ها نیز کاهش می‌یابد. (مترجم)

۱۴۰. Man – haters.

۱۴۱. Anderea Dworkin.

Carol Vance.۱۴۲

Dorothy Smith.۱۴۳

R.W. Connell.۱۴۴

Conventional and non-Conventional relationships.۱۴۵

Cohabitation.۱۴۶

Till death do us part.۱۴۷

Pure relation.۱۴۸

Peplau.۱۴۹

Cancian.۱۵۰

Roseneil.۱۵۱

۱۵۲.Budgeon

۱۵۳.Karen

۱۵۴.Polly

۱۵۵.جمله معروفی است که می‌گوید عشق با دوری زنده می‌ماند: Love lives in distance (مترجم)

۱۵۶.Live apart together

۱۵۷.United Nations Development Fund for Women

۱۵۸.Sexual Violence

۱۵۹.Physical

۱۶۰.Verbal

Visual.۱۶۱

Sexual act.۱۶۲

Liz Kelly.۱۶۳

Cosmetic Surgery.۱۶۴

Naturally Violent.۱۶۵

Naturally non-violent.۱۶۶

Domestic violence.۱۶۷

Family violence.۱۶۸

Violent Women.۱۶۹

Nazroo.۱۷۰

۱۷۱.Girls can’t do that.

۱۷۲.معمولاً رنگ آبی معرف پسرها و رنگ صورتی معرف دخترها است به طوری که مثلاً رنگ اسباب بازی‌های پسرانه آبی و رنگ اسباب‌بازی‌های دخترانه صورتی است و همین وضعیت در مورد لباس و سایر وسایل زندگی آنها نیز دیده می‌شود. حتی در یکی از شیرخوارگاه‌های تهران سالن مخصوص نگهداری نوزادان دختر را با رنگ صورتی و سالن نگهداری نوزادان پسر را با رنگ آبی نقاشی کرده بودند. (مترجم)

۱۷۳.Eddy Izzard.

۱۷۴.Christine de pisan.

۱۷۵.City of Ladies.

۱۷۶.Corrupt Women.

۱۷۷.Abomination.

۱۷۸.Mary Wollstonecraft.

۱۷۹. Mary Shelley

۱۸۰. Frankenstein

۱۸۱. A vindication of the Rights of women

۱۸۲. البته انتظار من این بود که مؤلف از مثال زدن سگ در مورد نصیحت کردن زنان بیشتر عصبانی باشد اما ظاهراً این مسئله برای او چندان مهم نبوده است، شاید مفهوم سگ در فرهنگ ما با آنچه در استرالیا از آن درک می‌شود تفاوت بسیاری داشته باشد (مترجم)

۱۸۳. Virginaia woolf

۱۸۴. A Room of one's own

۱۸۵. Emancipation

۱۸۶. A woman's place is in the home

۱۸۷. Josephin Butler

Nation - State.۱۸۸

Emily Davison.۱۸۹

Epsom Derby.۱۹۰

Hegemonic masculinity.۱۹۱

Michael Kimmel.۱۹۲

Grotesque.۱۹۳

Michael Messner.۱۹۴

Men’s Liberation.۱۹۵

Men’s Rights.۱۹۶

Radical Feminist men.۱۹۷

Socialist Feminist men.۱۹۸

Men of colour.۱۹۹

Gay male liberationists.۲۰۰

Promise keepers.۲۰۱

Mythopoetic men’s movement.۲۰۲

In-vitro fertilization.۲۰۳

Globally female illiteracy.۲۰۴

Abortion.۲۰۵

Anthony Giddens.۲۰۶

Zygmunt Bauman.۲۰۷

Ulrich Beck.۲۰۸

Elisabeth Beck-Gernsheim.۲۰۹

Institutionalized individualism.۲۱۰

Second shift.۲۱۱

Babel.۲۱۲

Mexican nanny.۲۱۳

Charles Lemert.۲۱۴

Anthony Elliott.۲۱۵

Susan Bordo.۲۱۶

Slender and White.۲۱۷

Anorexia.۲۱۸

Gender expectations.۲۱۹

Beauty salons.۲۲۰

Cosmetic surgery.۲۲۱

Susan Faludi.۲۲۲

Stiffed: The Betrayal of the Modern man.۲۲۳

Mike Featherstone.۲۲۴

Meryl storr.۲۲۵

Lingerie parties.۲۲۶

Tupperware parties.۲۲۷

Ann summers.۲۲۸

Joanne Finkelstein.۲۲۹

Michel Foucault.۲۳۰

Rabine.۲۳۱

Against the grain.۲۳۲

Female gaze.۲۳۳

James Bond.۲۳۴

Ursula Andress.۲۳۵

۲۳۶.Daniel Craige

۲۳۷.Judith Butler

۲۳۸.Cender trouble

۲۳۹.نظریه تخریب ((queer theoryتقسیم‌بندی انسانها به مرد و زن را کافی نمی‌داند، در این نظریه مرز بین مجاز و ممنوع، یا مشروع و نامشروع زیر سؤال می‌رود. واژه queer در لغت به معنای عجیب یا غیرعادی است و این نظریه بر اساس افکار میشل فوکو در تبیین روابط پنهان قدرت در جامعه و اندیشه ژاک دریدا در واسازی بنا شده است. افرادی چون جودیت باتلر که خود را از پیروان اندیشه فوکو می‌دانند این نظریه را به طور رسمی از سال ۱۹۹۰ وارد ادبیات جنسیت کردند. (مترجم)

۲۴۰.Will and Grace

۲۴۱.Imagining the future

۲۴۲.Julius Vogel

۲۴۳.Climate change

History of futures.۲۴۴

Auguste comte.۲۴۵

Harriet Martineau.۲۴۶

Karl Marx.۲۴۷

Max Weber.۲۴۸

Emile Durkheim.۲۴۹

Sydie.۲۵۰

Women’s subordinate.۲۵۱

The origin of the family.۲۵۲

Inheritance.۲۵۳

Paid work.۲۵۴

Class struggle.۲۵۵

Patriarchal power.۲۵۶

Rationality.۲۵۷

Disenchanted.۲۵۸

God’s will.۲۵۹

The Division of labour in society.۲۶۰

Expressive skills.۲۶۱

Instrumental skills.۲۶۲

Woman’s Destiny.۲۶۳

Julius Vogel.۲۶۴

Silken chains.۲۶۵

Moral guardians.۲۶۶

Class connotations.۲۶۷

Respectable.۲۶۸

Front line.۲۶۹

Non - violent.۲۷۰

Margaret Atwood.۲۷۱

Naturally violent.۲۷۲

Naturally nurturing.۲۷۳

Ursula LeGuin.۲۷۴

The left hand of Darkness.۲۷۵

Science magazine.۲۷۶

Hermaphrodite fish.۲۷۷

Donna Haraway.۲۷۸

Cyborg.۲۷۹

Anne Balsamo.۲۸۰

Female man.۲۸۱

Joanna Russ.۲۸۲

Gender - flexible.۲۸۳

Braidotti.۲۸۴

Sex-change surgery.۲۸۵

A women trapped in a man’s body.۲۸۶

Judith Butler.۲۸۷

Queer theory.۲۸۸

Over - optimistic.۲۸۹

Detraditionalization.۲۹۰

Retraditionalization of Gender.۲۹۱

John Thompson.۲۹۲

Lisa Adkins.۲۹۳

Emotionalization of reflexivity.۲۹۴

Emotional intelligence.۲۹۵

Globalization.۲۹۶

Climate change.۲۹۷

Nature of Gender.۲۹۸

Nation - State.۲۹۹

James.۳۰۰

۳۰۱.Children of men

۳۰۲.Environmental degradation

۳۰۳.Urry

۳۰۴.در ابتدای سال ۲۰۰۹ میلادی یعنی زمانی که این کتاب در لندن زیر چاپ رفت بزرگترین آتش‌سوزی تاریخ استرالیا در این کشور روی داد. کشوری که مؤلف کتاب در آن زندگی می‌کند (مترجم)

۳۰۵.Carbon allowance

۳۰۶.Gendered embodiment

۳۰۷.Judith Butler

۳۰۸.Humble hope

۳۰۹.History of Gender: learning from the past

Manly.۳۱۰

Lady like.۳۱۱

General perception.۳۱۲

Harriet Martineau.۳۱۳

Butch.۳۱۴

Femme.۳۱۵

Margaret Mead.۳۱۶

Arapesh - Butch.۳۱۷ و Femme از زبان فرانسه گرفته شده که می‌توان آن را به نوکر و کلفت هم ترجمه کرد اما در واقع Butch اشاره به مردانگی و Femme اشاره به زنانگی دارد و هر دو اصطلاح در فرهنگ‌های بومی معنایی خاص دارند (مترجم)

The most radical change would be for gender to disappear.۳۱۸

Let’s organize Society along gendered lines.۳۱۹

Bubble.۳۲۰

Gender socialization.۳۲۱

Conflicting ideas.۳۲۲

Symbolic intractionists.۳۲۳

Structure.۳۲۴

Agency.۳۲۵

Thinking about nothing.۳۲۶

Liable to be reminded.۳۲۷

Actual property.۳۲۸

Masquerade.۳۲۹

Binary opposition.۳۳۰

Bio - technologies.۳۳۱

Retraditionalization.۳۳۲

Fairy story.۳۳۳

Caribou Population.۳۳۴

Inuit People.۳۳۵

Darfur.۳۳۶

Porridge.۳۳۷

We don’t have to live this way.۳۳۸

Sociological Criticism.۳۳۹

Bewail.۳۴۰